

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کوہرا آفرینش

علی علیہ السلام

بہ اہتمام

حزین (زہرا) خوش نظر

این کتاب در سال ۱۳۸۲ در انتشارات بنی فاطمه (ع)

به چاپ رسیده است.

و این نسخه تصحیح و به روز رسانی شده است.



## هو الطیف

آنان که خاک را به نظر کمی میکنند      آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند

سپاس و ستایش خداوندی را که توفیقی این چنین بزرگ نصیبم کرد  
و دانید و بر جان تشنه ام باران  
رحمتش را بیچ دریغی فرو بارید که در نطفه نطفه روزهای پر شتاب  
عمر از باغستان سبز وجود خوشه چین  
خرمن عشق باشم.

و در روزهای سخت ولی شیرین سه سال بیماری و گوشه نشینی  
کوهر آفرینش را به تحقیق و محارث  
بنشینم.

کوهر تابناکی که بر جهان پر وسعت جان ها و اندیشه هایمان زیبا تر و درخشان تر از هزاران خورشید  
می تابد و جان تاریک مان را روشنایی جاودان می بخشد.

و اینک به یمن عشق صندوق سینه هایمان پر می شود از سیب های دانایی و خوشه های معرفت.

واینک

به دل تاریخ سفر می‌کنیم تا بر ایوان از عشق بگویید از علی بن ایطالب علیه السلام، ودانه‌های  
معرفت را از بستر تاریخ در باغ سبز دل همان می‌کاریم تا جان همان تا همیشه می‌تاریخ، تا ابد از  
عطر ولایت سر سبز و معطر بماند.

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم به قدر نمشکی باید چشید

بارها گفته‌ام و بار دیگر می‌گویم      که من دلشده این ره نه به خود می‌پویم  
در پس آینه طوطی صقتم داشته‌اند      آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

دوستان عیب من بیدل حیران نکنید

کوهری دارم و صاحب نظری می‌جویم



و این کتاب تقدیم به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام،  
و امام عصر حضرت حجة بن الحسن عسکری علیه السلام،  
که جز با عنایات خاص ایشان هرگز نمی توانستم این مهم را به انجام برسانم.

## نوشتاری در باب مقدمه

..... مدینه مشرقی ترین گوشه زمین، و آفتاب از مدینه طلوع می کند.

و خورشید از آنجا متولد می شود و به همه عالم سر می کشد و کرمایش را و نورش را به تمام ذرات هستی

می بخشد.

جای پر جبرئیل در آسمان مدینه هنوز نقش بسته است.

سفر به مدینه سفر به سرزمین عشق های آسمانی است.

آنجا آسمان با زمین یکی می شود و تو می توانی دست دراز کنی و ستاره مادر انگشتت بشینند.

می توانی سیب ماه را از شاخه آسمان بچینی.

می توانی خورشید را در آغوش بگیری.

می توانی در کنار فرشتگان بال بکشی به هفت آسمان.

زمین مدینه یک قطعه از خاک بهشت است و نه.....

که همه می است.

بهشت که بی نور نمی شود و نور از مدینه طلوع می کند.

بهشت بدون مدینه کوی خشک و سوزانی بیش نیست.

بهشت بوی یاس می دهد و یاس در مدینه است.

بهشت پراز شقایق است و پراز گلبنه های سرخ محمدی.

شیر عشق از سینه های مدینه می جوشد و در نهرهای بهشت جاری می شود.

و شرابه های بهشتی در جام و سومی مدینه است.

کوثر در مدینه است.

مدینه در بهشت است و بهشت در مدینه.

تقیع در مدینه است.

و مدینه است و تقیع.



و بتسبیح بومی یاس می دهد و بدیند که یاس را کم کرده است.

و کوشید در خانه علی (ع)، و خورشید روزهای تاریکش و مهتاب شب های اندوه بارش که پس از

وفات پیامبر خدیر تنها ماند.

و بیست و پنج سال سکوت دل تاریخ را محجور با یک دنیا حرف برای نگفتن که محرمی جز چاه

های مدینه نبود.

و یاران آنند که صبر را از علی (ع) آموخته و سکوتشان پرچم سبز افراشته ای بود که دین محمد (ص)

پا بر جا ماند.

که اگر خدیر نبود دین پیامبر تا قیامت ناتمام می ماند که:

اليوم اكملت لكم دينكم.

و در فرمان خدیر بر صحیفه نبوت محمدی مهر و امضای ولایت علوی زده شد که این هر دو از هم جدا

نبودند که در خدیر به هم پیوسته باشند.

و صبر اور اجز چاههای مینه و نخلستانهایش هیچ کس درک نکرد.

و مردمان همه اسباح الرجال.

قومی که علی بن ایطالب (ع) بودند، ولی نه اورا دیدند و نه صدایش را شنیدند، و نه حتی نحوه ای توانستند اورا بفهمند که جان های مرده شان را، همچون لاشه های متعفن بر روی زمین می کشیدند و از درک آب حیاتی که در کنارشان می جوشید و آنان را به خویش می خواند تا به آنان حیاتی جاودان بخشند

قاصر بودند.

و علم او دریایی بی نهایت و سینه اش پر از سخن و لبانش تملأ نور و به این مردمان کروکورو گنگ

بانگ می زد: سلونی قبل ان تفقدونی (برسید از من پیش از آنکه مرا نیاید).

و پیش از او میچکس سلونی نگفته بود و بعد از او به شهادت تاریخ هر کس پا از گلیم فهم خویش فراتر

نهاد و سلونی گفت مفتضح روزگار کردید.

وزمین پراز قصه است و زمانه پراز غصه ها و اندوههای جانگناه علی (ع).

و امیرالمومنین سربہ نخلستان ہامی گذاشت و دل دردمند خویش را بدنبال می کشید و زیر لب

زمرمہ می کرد:

«بہ خدا شکایت می برم از مردمی کہ در نادانی زندگی می کنند و در گمراهی می میرند.»

و نام مطہرش خورشیدِ فروغی کہ بر جانہایمان می تابد و شرابِ طہور کلماتش در خمخانۂ نبج البلاغہ.  
و جام سخن در دستانِ یدالہی اوست و می نوشاند بہ ہر تشنۂ کام و عطشناکی کہ خوانان نوشیدن باشد.  
و سکر کلماتِ قدسی اش جانان را بہ مستی می نشاند و سفرہ او پر است از ماندہ ہامی آسمانی کہ بر آسمان

دلمان بی بیچ دروغی فرو می بارند.

و حکمت را از سرچشمہ اش می نوشیم کہ جان تشنہ مان را سیراب می کند.

و شاہد تنہایی ما و نبج ہامی جانگاہ و شور مناجات ہائش کہ عشق را او معنا می کند و تفسیر عشق را در

سیمای ملکوتی او می بینیم و می خوانیم.

و کعبه تجلی گاه نور ولادتش و نماز جلوه گاه عبادتش و ذوالفقار منظر عدالتش که:

لافتی الاعلی لاسیف الاذوالفقار

و محراب بستر شهادتش که نماز میان دو لبش بود.

و دلش تجلی گاه عشق و جانش در فوز عظیم الهی که خود فرمود:

فرت برب الکعبه

و کعبه در سوکش چادر سیاه به سر کشید و زمین تقاب شب در چهره کشید و خالکیان به سوک عزیزترین اولاد

آدم نشستند.

و چون سیاهی عشق و عدالت رخ در تقاب خاک کشید و جان ملکوتی اش در حریم ستر ملکوت فی

مقعد صدق عند ملک مقدر مقیم گشت.

فرزند بر نایش امام و مقتدای شیفتگان ولایت علوی بالوای مظلومیت سبز، امام حسن (ع) به  
 خطبه ایستاد و خداوند راستود و بر او شنا گفت و بر پیامبر درود فرستاد و سپس فرمود:  
 «هان اشب مردی درگذشت که پیشینان به او رسیده اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید.  
 کسی که نبردمی کرد و جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند.  
 به خدا قسم در همان شبی وفات کرد که موسی بن عمران درگذشت و عیسی به آسمان برده شد و قرآن  
 نازل گردید.»

و پس از علی (ع) زمین یتیم گشت و زمان تنه ماند و آسمان پر از ستاره های غربت .  
 و شیعه در دل تاریخ با فرقی شکافته و دستانی بریده و سینه ای سوخته و پاهایی تاول زده،  
 غرقاب خون و عشق، بر آهین های کد اخته و شمشیرهای آخته و تیغ های کشیده در دیابلی از آتش،  
 رقص مرگ می کند و از خون سرخ خویش و ضومی سازد و نماز عشق می خواند که جان شیعه با عشق  
 پیوندی دیرینه دارد.

شیعه می شناسد غربت سبزکنند خاک آلوده نبوی را.

شیعه با چاه های مدینه آشناست.

شیعه غربت خانه علی (ع) را می شناسد و خانه ولایت را با قصرهای باسکوه جنات عدن معاوضه نمی

کند که جنات عدن اینجا است، در مدینه، در خانه علی (ع).

شیعه یاس کبود را می شناسد اما ترش را کم کرده است.

اما شیعه در باور بهار سبزی ماند که ریشه اش در خاک عشق است و باران امید بر او می بارد و دستاش

بلندترین پل عبور به آنسوی آسمان.

که خدا در دل او خانه دارد و سبزه های باغهای ملکوت قد نگاه عاشقانه و زیستگاه همیشگی او.

شیعه دل به عشق سپرده است و جان بر سر این عشق می گذارد.

شیعه با عشق زندگی می کند و در عشق می میرد.

شیعه انتظار را می شناسد.

شیعه در انتظار عدالت می ماند.

شیعه در باور بهار می ماند.

شیعه در انتظار صبح نشسته است.

الین الصبح بقرب

آیا صبح نزدیک نیست.

حزین خوش نظر

وحدیث و داستان مارانمی پذیرد

مکر سینه های امین

و خرد های

مستین و ورزیده

حضرت علی (ع)





## شناخت

فرشتگان پیش از خلقت عالم موجوداتی بودند که در نهایت پاکی و قدس در عالم ملکوت در حال تسبیح و تقدیس خداوندی بسر می بردند و گمان می کردند که عالم هستی همان است که آنان در آن غوطه ورنند و عالی ترین امتیازاتی را که خداوند می تواند به جز خود عنایت کند همان است که به آنان داده است .  
خداوند با اطلاعی که به فرشتگان می دهد می خواهد به آنان بگوید که حادثه بسیار با عظمتی در حال تکوین است و این حادثه عبارت است از بوجود آمدن موجودی به نام آدم که دارای امتیازات عالی تر از امتیازات فرشتگان می باشد . و باین هشدار فرشتگان را آماده سجده به آدم می نماید .  
فرشتگان با شگفتی می پرسند این چه موجودی است که مملکوتیان باید به او سجده کنیم !؟

چه حکمتی است در آفرینش موجودی که در روی زمین به فساد و خونریزی خواهد پرداخت ؟ و اگر هدف از این آفرینش تسبیح و عبادت است ما این هدف را برمی آوریم . (۱)

### من می دانم آنچه را که شما نمی دانید

و خدای متعال در پاسخ شان اسامی مقدسه معصومان چهارده گانه را به خلیفه خود تعلیم می دهد . (۲)  
آیه علم ادم الاسماء به کدامین فرزند آدم علیه السلام پس از پیامبر اکرم (ص) شایسته تر از حضرت علی بن ابیطالب (ع) است . (۳) (و خداوند همه واقعیات را به آدم (ع) تعلیم فرمود .) خداوند واقعیات را به آدم به وسیله اسماء خمس (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام) که کامل ترین واقعیات عالم مخلوقات هستند تعلیم فرموده است . (۴)

آل محمد (ص) چه کسانی هستند ؟

آنان موضع راز پیامبرند و پشتیبان امر او و ظرف علم و مراجع قوانین او. (۵)  
رسول خدا (ص) فرموده است :

یا علی هنگامیکه روز قیامت فرارسد من و تو و جبرئیل بر سر صراط می  
نشینیم و هیچ کسی از صراط نمی گذرد مگر اینکه برائت از آتش رابه جهت داشتن  
ولایت تو با خود داشته باشد. (۶)

(امیر المؤمنین (ع) فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند  
مخلوقی برتر از من نیافریده است و نیافریده است مخلوقی را باکرامت تر از من  
برای او .

آن حضرت فرمود : عرض کردم یا رسول الله پس تو بافضیلت تری یا جبرئیل ؟  
فرمود : خداوند تبارک و تعالی پیامبران مرسل خود را بر ملائکه مقربینش برتری  
داده و مرا بر همه پیامبران و مرسلین برتری عنایت فرموده است و پس از من ای  
علی فضل از آن تو و ائمه بعد از توست .....). (۷)  
مرحوم هاشمی خوئی می گوید :

در روایتی که میان شیعه و اهل تسنن از پیامبر اکرم صلی الله و آله معروف است  
چنین آمده است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه فرمود : قدم هیچ بنده ای در روز  
قیامت در پیشگاه خداوند عزوجل از جای خود حرکت نمی کند تا این که خداوند  
عزوجل از چهار خصلت از او سؤال کند :

۱- عمرت را در چه مسیری به فنا دادی ؟

۲- بدنت را در چه پوساندی ؟

۳- مالت را از کجا اندوختی و در چه راهی نهادی ؟

۴- و از محبت ما اهل بیت .

عمر بن الخطاب گفت : ای پیامبر خدا علامت محبت شما چیست ؟

فرمود : محبت این مردو دستش را روی سر امیر المؤمنین (ع) گذاشت. (۸)

زمانی از نزول وحی می گذرد و پیامبر (ص) از همان آغاز امر «ولایت» و «وصایت» را متذکر می شود و این که هر کس ایمان و آمادگی خویش را در کمک و دفاع از حضرتش بیان کند جانشین و وصی او خواهد بود .  
«چه کسی از شما مرا بر این امر پیامبری یاری می دهد تا برادر و وصی و وزیر و جانشینم باشد.»

پس از این نیز رسول خدا جانب این امر را رها نکرد بلکه پی در پی وبه شیوه های گوناگون ابعاد متعدد وجود و شخصیت امیرالمؤمنین را به مسلمانان باز شناساند .

..... تا اینکه سرانجام بانزدیک شدن غروب خورشید محمدی صلی الله علیه وآله بار دیگر در حجه الوداع خداوند سبحان رسولش را به سفارش و تأکید بر تبعیت و اطاعت امت از حضرت علی (ع) فرمان داد که اگر چنین نکنی تلاشهای رسالت به بار نخواهد نشست .

«ای پیامبر آنچه بر تو فرو فرستاده شد (به مردم) برسان و اگر چنین نکنی پیامبری او را (به انجام) نرسانده ای و خداوند تو را از (شر) مردم نگاه میدارد.»  
مأئده آیه ۶۷

کاروانیان که توفیق انجام حج آخرین رابا حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته اند به فرمان آن حضرت در غدیر خم از حرکت باز می ایستند . پیش رفتگان فراخوانده می شوند و آنان که باز مانده اند به ایشان می پیوندند . آنگاه رسول خدا در آن ریگزار تفتیده و انبوه جمعیت به تأکید بر معرفی جانشین خود به گونه ای شگفت و بی سابقه دست می زند .

امیرالمؤمنین رابه قامت بردست می گیرد و او را فراروی مردمان برپای می دارد که: مبادا به انحراف و گمراهی در افتید که من «این علی» را بر شما امیر و سرپرست گردانیدم . ۹

امیرالمؤمنین در یکی از خطبه های خود به نام خطبة الوسيله می فرماید :

«..... رسول خدا عازم حجه الوداع شد ، تا این که به غدیر خم رسید . بادستور آن حضرت چیزی همانند منبر(از جهاز شتران) برای وی ساختند . سپس برفراز آن رفت و دستم راگرفت (و بالابد) تابدانجا که سپیدی زیر بازوانش آشکار شد و با صدای بلند در آن اجتماع (عظیم) فرمود :

کسی که من مولای اویم علی مولای اوست ، خدایا دوستدار او را دوست بدار و کسی را که با او دشمنی ورزد دشمن بدار .

(بدین گونه) ولایت خدا بر ولایت من و دشمنی خدا بر دشمنی من قرار گرفت . و در آن روز خدای صاحب عزت و جلال (این آیه را) فرو فرستاد :

«امروز دینتان را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و اسلام را (به عنوان) دین برایتان پسندیدم .»

«پس ولایت من، کمال دین و خشنودی پروردگار بلند یاد(و مرتبه) قرار گرفت .»

(۱۰)



صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ  
يا ابا الحسن يا امير المؤمنين

آری ای سید و مولای متقیان مرا و مارا چه توان جسارت است که کمالات و فضیلت را برشماریم و جایی که همای بلند پرواز هیچ اندیشه ای را قدرت بال زدن به جانب تو نیست مارا چه رسد که آهنگ این پرواز کنیم که خود فرمودی :  
«کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است و مرغ از پریدن به قلّه ام ناتوان.» (۱۱)



---

#### پی نوشت ها :

- ۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد ۲ استاد محمد تقی جعفری ۲- تفسیر نور الثقلین ۳- مأخذ شماره ۱ ۴- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد ۱۹ ص ۲۷۲ ۵- نهج البلاغه خ ۲ ۶- منهاج البراعه ج ۶ ص ۱۴ ۷- منهاج البراعه شیخ صدوق ۸- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد ۱۲ ۹- کتاب چهل حدیث ولایت و غدیر ۱۰- اصول کافی ۱۱- نهج البلاغه خ ۳

## آیات قرآنی در توصیف حضرت علی (ع)

خطیب بغدادی از اسماعیل بن جعفر از ابن عباس نقل کرده است که در قرآن سیصد آیه درباره حضرت علی (ع) نازل شده است .  
اینک چند نمونه از این آیات مبارک .

**تَلَقَّيْ اٰدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ**

بقره آیه ۳۷

(آدم ابوابش کلماتی را از پروردگارش دریافت .)

مقصود از این کلمات محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است .

**اِنَّمَّا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ الرِّجْسَ عَنْ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ يَطْمِئِنَّ**

احزاب آیه ۳۳

(جز این نیست که خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت ببرد  
و شما را پاکیزه گرداند .)

مقصود از اهل بیت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است .

**وَ اِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يَتَّقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَ يُوْتُوْنَ  
الزَّكٰوةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ**

مائده آیه ۵۵

(جز این نیست که ولی شما خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند و

کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند در حال رکوع .)

کسی که در حال رکوع زکات داده است حضرت علی (ع) است .

فَمَنْ حَاكَمَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَكَ  
 وَنَسَاءَنَا وَنَسَاءَكَ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى  
 الْكَاذِبِينَ

آل عمران آیه ۶۱

(پس از آنکه در ماهیت عیسی بن مریم علم پیدا کردی اگر کسی در این موضوع  
 باتوجدل و احتجاج بورزد بگو بیائید ما و شما فرزندان و زنها و نفس خود  
 رابیاوریم و سپس همدیگر را لعنت کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار  
 بدهیم.)

در این آیه نفس علی (ع) به منزله نفس پیامبر آمده است. (۱)



۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - استاد محمد تقی جعفری ج ۱ ص ۱۹۶-۱۹۸

## حضرت علی (ع) از دیدگاه پیامبر اکرم (ص)

۱- ای علی نسبت تو به من نسبت هارون به موسی است مگر در نبوت که پس از من پیامبری نیست .

از کتاب فضائل الخمسه - از منابع اهل تسنن

۲- هر کس که من مولای او هستم علی مولای اوست .

الغدیر جلد ۱

۳- به علی ناسزا نگوئید او شیفته و بیقرار ذات الهی است .

مناقب

۴- پروردگار عالمیان درباره علی بن ابیطالب تعهدی فرموده است :

علی پرچم هدایت ، کانون نور ایمان و پیشوای اولیاء الله و نور برای هر کسی که مرا اطاعت کند .

الغدیر جلد ۱۰

۵- علی امید مردم با ایمان ، پیشوای متقین ، رهبر کمال یافتگان پاک به بهشت

پروردگار عالمیان است . کسی که او را تصدیق نمود رستگار شد و کسی که او را تکذیب کرد ، رسوا و ساقط گشت .

الغدیر جلد ۱۰

۶- هر کس بخواهد به حضرت آدم در علمش بنگرد و به نوح در تقوایش و به

ابراهیم در بردبار یش و به موسی در هیبتش و به عیسی در عبادتش ، بنگرد به

علی بن ابیطالب . (۱)



۷- ای علی هنگامی که می بینی مردم به وسیله عبادت نیکو به آفریننده خود  
تقرب می جویند تو به وسیله انواع تعقل به بارگاه خداوندی تقرب پیدا کن تا  
بر همه سبقت بگیری. (۱)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۰۰ محمد تقی جعفری

شرح تجرید ملا علی قوشچی



---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۷ ص ۱۰۳ - محمد تقی جعفری

## حضرت علي(ع) از دیدگاه حضرت علي(ع)

- ۱- سوگند به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخته و او را بر همه مردم گزیده است سخنی جز صدق نمی گویم .
- ۲- سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست من در جاده حق قدم برمی دارم .
- ۳- سوگند به خدا (این انسانهای نادان و فریب خورده تمایلات ) هیچ گفتار و کردار زشتی از من ندیده اند .
- ۴- و من قطعاً به مبنای برهان پروردگارم و روش پیامبرم حرکت می کنم و یقیناً در مسیر روشن قدم برمی دارم .
- ۵- ای خدای من ترا نه برای ترس از عذابت عبادت کردم و نه برای تمایل به پاداشت ، ترا شایسته عبادت دیدم و بندگیت نمودم .
- ۶- ای تبهکاران تظاهر شما به پدیده های دین حقیقت مرا از شما پوشیده و صدق نیت من حقیقت شما را برای من روشن ساخته است .  
(شما مرا نمی شناسید ولی من شما را خوب می شناسم .)
- من در سر راههای روشن حق که از میان جاده های گوناگون ضلالت کشیده شده است نگهبانی شما را به عهده دارم .
- شما در آن جاده های گمراه کننده به یکدیگر می پیوندید بدون اینکه راهنمایی داشته باشید و چاه هایی را می کنید بدون آنکه به آبی برسید که شما را سیراب نماید .
- ۷- حقیقتی را برخودم مشتبه نساخته ام (خود را فریب نداده ام) و چیزی هم بر من مشتبه نگشته است .

(چون خود را فریب نداده ام از هیچکس فریب نخورده ام.)

۸- سوگند بخدا اگر همه کره زمین را با آنچه که زیر افلاک آن است به من بدهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه ای معصیت نمایم چنین کاری را نخواهم کرد.

۹- سوگند بخدا اگر من به تنهایی آن تبهکاران را در حالی ببینم که همه روی زمین را پر کرده اند نه باکی خواهم داشت و نه وحشتی به خود راه خواهم داد. من به آن گمراهی و انحرافی که تبهکاران در آن غوطه ورنند و به آن رشد و هدایتی که من در پیش گرفته ام بینایی از درون خود دارم و یقینی از پروردگارم. من بطور قطع مشتاق دیدار خدایم.

۱۰- وزندگی من زیر سپر محکمی از مشیت الهی است در آن هنگام که آخرین روز زندگیم فرارسد آن سپر از زندگی من برداشته می شود و تسلیم به مرگ می نماید. در این موقع نه تیر به خطا می رود و نه زخم بهبود می یابد.

۱۱- من این دنیای فریبنده را به رویش انداخته ام من این دنیا را به اندازه خود محاسبه کرده ام و من به این دنیا با چشمی می نگرم که شایسته آن است.

۱۲- بیعتی که شما با من نموده و به زمامداری انتخابم کردید یک پدیده ناگهانی و محاسبه نشده نبود.

کار من و شما یکی نیست من شما را برای خدا می خواهم و شما مرا برای خودتان می خواهید.

۱۳- سوگند به خدا معاویه سیاستمدار تر از من نیست ولی او به حيله گری و انحراف دست می یازد. و اگر حيله گری و مکر پردازی و انحراف از حقایق کارپستی نبود من از سیاستمدارترین مردم بودم.

ولی هر حيله گری انحرافی است و هر انحرافی ظلّمتی است و برای هر حيله گری در روز قیامت پرچمی است که با آن پرچم شناخته می شود.

۱۴- وفا پدیده ایست توأم باصدق و من سپری با کفایت تراز وفا نمیدانم . کسی که می داند سر نوشت نهایی و پایان هستی او چیست نمی تواند مرتکب حيله گری و مکر پردازی شود .

ای مردم ما در زمانی زندگی می کنیم که اکثر مردم مکر پردازی را به جای هشیاری گرفته اند و مردم نادان هم آن را چاره جویی نیک می پندارند خدا این تبهاران را نابود بسازد .

انسان آگاه به همهٔ چهره ها و دگرگونی های امور راه حيله گری را می داند ولی از ارتکاب ضد دستورات الهی مانع دارد ، لذا آن حيله گری را با آشنایی و داشتن قدرت کنار می گذارد .

کسی که اعتنایی به دین ( و محاسبات پشت پرده) ندارد در کمین فرصت ها می نشیند تا از مکر پردازی ها برخوردار شود .

۱۵- ای مردم سوگند بخدا من شما را به هیچ اطاعتی تحریک نمی کنم مگر اینکه خودم در آن اطاعت به همهٔ شما سبقت می گیرم و شما را از هیچ معصیتی نهی نمی کنم مگر اینکه خودم پیش از شما از ارتکاب آن گناه امتناع می ورزم .

۱۶- با خیر خواهی خالی از فریبکاری و سالم از موجبات بدگمانی کمک کنید . سوگند بخدا من سزاوارترین مردم بر مردم هستم .

۱۷- ای مردم حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید .

اما حقی که شما بر من دارید : خیرخواهی دربارهٔ شما و تنظیم مسائل اقتصادی و تعلیم شما است که از نادانی نجات پیدا کنید و تربیت شما که با وسیلهٔ دانش رو به کمال دگرگون شوید .

و اما حقی که من بر شما دارم : وفا به تعهدی است که بر زمامداری من بسته آید و خیر خواهی دربارهٔ من در آشکار و پنهانی و پذیرش دعوت من در آن هنگام که شما را می خوانم و اطاعت از دستوری که به شما می دهم .

۱۸- مراد مقابل وظیفه ای که انجام داده ام سپاس خوشایند ننمائید .

آزاد ساختن شخصیت از چنگال تمایلات و روانه کردن آن بسوی خداوند و بسوی شما که (جلوه گاه مشیت خداوندی هستید) سپاسگزاری ندارد.

من جزاین کاری نمی کنم که به مقتضای تکلیف انسانی الهی ام، حقوق حیات فردی و اجتماعی شما را که از بجا آوردنش فارغ نشده ام ادا می کنم و وظایف واجب و ضروری را که بایستی اجرا کنم انجام میدهم.

گفتگویتان بامن مانند گفتگو با جباران روزگار نباشد.

در برابر من از تسلیم و خود داری که در مقابل اقویای پرخاشگر دارید بپرهیزید.

با قیافه ساختگی و ظاهر سازی بامن آمیزش نکنید.

گمان مبرید هنگامی که سخن حق به من گفته شود برای من سنگینی خواهد کرد یا خودم را از آن حق بالاتر قرار خواهم داد زیرا کسی که شنیدن سخن حق یا نشان دادن عدالت برای او سنگینی کند عمل به حق و عدالت برای او سنگین تر خواهد بود.

در برابر من از گفتن حق و مشورت برای تحقق بخشیدن به عدالت خود داری نکنید.

اگر عنایت خداوندی که مالک تراز من به من است کفایت نکند من دارای شخصیتی فوق خطا نیستم.

قطعی است که من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که جز او خداوندی وجود ندارد. او است مالک مطلق نفوس ما که بالاتر از مالکیت خود ما است. اوست که ما را از مراحل پایین حیات به مراتب عالی آن حرکت داده گمراهی ما را به هدایت و نابینایی ما را به بینایی مبدل ساخته است.

**۱۹-** هان ای مردم سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و ارواح انسانی را آفرید اگر آمادگی بیعت کنندگانم را نمی دیدم و اگر حجت خداوندی به وجود یار و یاور برای من تمام نشده بودو اگر پروردگار عالم هستی تعهدی از دانایان برای عدم تحمل تعدی ستمکاران و محرومیت ستمدیدگان نگرفته بود افسار این خلافت را به گردنش می انداختم و رهایش می کردم و باهمان پیاله ای که آغاز خلافت را

سیراب کرده ام پایانش را رو به همان سرنوشت می فرستادم و ارزش این دنیا را ( که شما راز عظمت ها و اعتلاهای انسانی محروم ساخته است) در نزد من ناچیز تر از اخلاط پاشیده از بینی بزغاله در می یافتید .

بروید از ابن عباس بپرسید :

ابن عباس می گوید : در راه بصره در منزلی به نام ذیقار بر امیرالمؤمنین وارد شدم او کفش خود را می دوخت .

به من فرمود : ارزش این کفش چقدر است ؟

عرض کردم : ارزشی ندارد .

فرمود : سوگند بخدا این کفش برای من از زمامداری شما محبوب تر است . مگر حقی را به جای بیاورم یا باطلی راز بین ببرم .

۲۰- من گمراه نشده ام و کسی هم به وسیله من به گمراهی نیفتاده است .

۲۱- آدم بینوایی (که حقش را گرفته اند) نزد من عزیز است تا حق از دست رفته اش را بگیرم و به او برگردانم . و آدم نیرومند که حق دیگران را گرفته است نزد من ناتوان و پست است تا حق را از او بگیرم و به صاحب حق برسانم .

۲۲- و بدانید اگر تقاضای زمامداری شما را بپذیرم شما را به راهی که خود می دانم خواهم برد و گوش به سخنان سخن گوینان و ملامت ملامتگران فرا نخواهم داد .

۲۳- من ناتوان نیستم و زبون نشده ام و ترس و سستی را بخود راه نداده ام . سوگند بخدا باطل را می شکافم تا حق راز پهلوی آن در آورم .

۲۴- سوگند بخدا باکی ندارم که من وارد مرگ شوم یا مرگ به من روی بیاورد .

۲۵- به خدا سوگند فرزند ابیطالب به مرگ مأنوس تر است از کودک شیر خوار به پستان مادرش .

۲۶- جز این نیست که مثل من میان شما مثل چراغ در تاریکی است کسی که

درظلمت به آن چراغ نزدیک شود از روشنایش برخوردار می گردد .

۲۷- شما قطعاً می دانید که من سزاوارترین مردم به زمامداری هستم .

و سوگند بخدا مادامی که امور مسلمانان جریان طبیعی خود را طی می کند و تعدی جز به چشمگیران مستحق تجاوز صورت نمی گیرد سکوت خواهم کرد .  
**۲۸-** و درباره من دوگروه به هلاکت می افتند :

آن هوا خواه علاقمند که افراط می کند و آن افراط او را از جاده حق منحرف می سازد .

و کسی که در بغض و خصومت بامن افراط می نماید و آن افراط او را به باطل می کشاند .

بهترین مردم درباره ارزیابی من گروه معتدلند با این گروه موافقت کنید .(۱)

---

۱-تمام ۲۸ مورد بالا از نهج البلاغه بخش خطبه ها می باشد .

**۲۹-** آیا امکان پذیر است که به مخاطب قرارگرفتن با کلمه «امیرالمؤمنین» قناعت بوزم ولی از مشارکت در ناگواری های روزگار شریک آنان نباشم .

**۳۰-** امکان ندارد که هوی و هوس بر من پیروز شود و حرص و طمع مرا سرسفره های رنگارنگ بکشاند و سیر شوم در حالیکه احتمال بدهم درحجاز و یمامه فردی ازاجتماع دارم که امیدی به پاره نان ندارد و سیر شدن از غذا بخاطرش نیست .

**۳۱-** سوگند به پروردگار عارضه ناگوار و ناگهانی از مرگ به سراغم نیامده و پدیده بی سابقه ای به من بروز نکرده است که آن را انکار کرده باشم .

من خود را طی کننده راهی دیده ام که پایانش مرگ بوده و خود را جوینده ای می دانم که به مطلوبش رسیده است .

**۳۲-** ما ساخته های پروردگار مانیم و مردم ساخته های ما می باشند .(۲)



---

۱-چهارمورد بالا از نهج البلاغه بخش نامه ها و وصایا می باشد .

۲-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۱۱-۳۰۰



## شناخت علی (ع) از زبان حضرت علی (ع)

- ۱- سیل های خروشان حقایق از من سرازیر می شود و سبکبالان تیز پرواز فضای رشد و کمال توانایی وصول به من راندارند. (۱)
- ۲- به وسیله ما هدایت شدید و به عظمت های انسانی صعود نمودید و از تاریکی های جاهلیت به بامداد اسلام رسیدید. (۲)
- ۳- اندیشه کسی که از من دور شده است پوچ و از واقعیات بریده است. (۳)
- ۴- بلکه من در علمی غوطه ورم که اگر آن رابه زبان بیاورم مانند طناب آویزان در چاه عمیق مضطرب خواهید گشت. (۴)
- ۵- سوگند بخدا کلمه ای را مخفی نکرده ام و هیچ دروغی نگفته ام. (۵)

---

۱- نهج البلاغه خ ۳ ۲-خ ۴

۳-خ ۴ ۴-خ ۵

۵-خ ۱۶

- ۶- پرده دین مرا از شما پوشیده است ، و صدق نیتی که دارم مرا بر شما بینا ساخته است. (۱)
- ۷- ولکن من همواره و تا آنگاه که اجلم فرارسد به کمک یاران حق ، کسانی را که از حق رویگردان شده اند و به وسیله انسانهای شنونده و مطیع ، تبهاران معصیت کار و غوطه وران در تردید را خواهم کوفت. (۲)
- ۸- قطعی است که من همواره بابینایی ام راه می روم ، هرگز خود را نفریفته ام و کسی هم نتوانسته است مرا بفریبد و به اشتباه بیندازد. (۳)

۹- سوگند بخدا ، نه کار ناشایستی از من دیده اند و نه میان من و خودشان

انصاف ورزیده اند. (۴)

۱۰- شکایت بخدا می برم از گروهی که نادان زندگی می کنند و گمراه

می میرند. (۵)

۱۱- قطعاً من برمبنای یقین پروردگارم استوارم و بدون شبهه ای در دینم حرکت

می کنم. (۶)

---

۴ خ-۲ ۶

۱۰ خ-۳ ۱۷

۲۲ خ-۶ ۲۲

۱۲- شگفتا برای من پیام فرستاده اند که آماده جنگ شوم و مشقت نبرد را تحمل

کنم ! زنها به ماتمشان بنشینند ، من تاکنون هرگز با جنگ تهدید نشده ام و کسی

مرا با زد و خورد نترسانده است. (۱)

۱۳- خداوندا ، من آنان را خسته و ملول کرده ام و آنان نیز مرا خسته و ملول نموده

اند . خدایا ، بهتر از آنان را به جای آنان بر من عطا فرما و بدتر از من را به جای من

به آنان نصیب فرما. (۲)

۱۴- پس نگریستم ، یاوری جز دودمانم برای خود نیافتم ، آنان را از عرضه به

مرگ نگهداشتم و چشم برخی که در آن بود نهادم و با گلوی گرفته ، اندوه

آشامیدم و برفرو دادن ناگواری ها و تلخ تر از طعم زهر آگین درخت «علقم» تحمل

نمودم. (۳)

۱۵- ای انسان نماهای نا انسان ، رویاهای کودکان در دلتان ، عقول حجله نشینان

خود آرا در مغزهایتان ، ای کاش شما را نمی دیدم و شما را نمی شناختم. (۴)

---

۲۲ خ-۱ ۲۵ خ-۲ ۲۶ خ-۳ ۴ خ-۲۷

- ۱۶- خدا نابودتان کند ، قلبم را با خونابه پرکردید و سینه ام را از خشم ملامت نموده و غم های متوالی را جرعه پس از جرعه به من خوراندید ، رأی و نظرم را با نا فرمانی و تنها گذاشتن من مختل ساختید تا آنجا که قریش گفتند :  
فرزند ابیطالب مردی است دلاور ، ولی فنون جنگ را نمی داند .  
خدا پدرشان را حفظ کند ، آیا در میان آنان کسی در امور جنگی بامهارت تر و با سابقه تر از من وجود دارد ؟  
من هنوز به بیست سالگی نرسیده بودم قیام به تکاپو در جنگ نموده ام ، هم اکنون سالیان عمرم از شصت تجاوز می کند .  
(ولی چکنم) کسی که اطاعت نشود رأیی ندارد . (۱)
- ۱۷- من به مردمی مبتلا شده ام که اگر دستور بدهم اطاعت نخواهد کرد واگر بخوانم اجابت نخواهد نمود . ای مردم بی اصل برای یاری پروردگار تان در انتظار چه کسی و چه چیزی نشسته اید . (۲)
- ۱۸- ای مردم بی اصل من برای شما در زمامداریم شری نیآورده ام و ضرری برای شما نخواسته ام . (۳)

---

۱-خ ۲۷      ۲-خ ۳۹      ۳-خ ۲۶

- ۱۹- از کدامین وطن جز وطن خود دفاع خواهید کرد و به رهبری کدامین پیشوایی بعد از من وارد نبرد خواهید گشت . (۱)
- ۲۰- من در آن رویدادهای تند و پرفراز و نشیب و متزلزل کننده مانند کوهی بودم که هیچ عامل کوبنده ای آنرا از جا نمی کند و هیچ باد طوفانی و تندوزی آن را از موضعی که دارد دگرگون نمی سازد .  
هیچ کسی عیبی در من نگرفت و برای هیچ گوینده ای حق انتقاد درباره من وجود نداشت .  
مردم بینوا در نزد من عزیز است تا حقش را از زورگویان بگیرم .  
و قدرتمند در نزد من حقیر و ناتوان است تا حق دیگران را از او بگیرم .

ما به قضای خداوندی خشنودیم و امر خداوندی را برای او پذیرفته ایم . آیا می  
پنداری که من به پیامبر خدا دروغ می گویم !؟  
سوگند به خدا ، اولین کسی که او را تصدیق نموده است من بوده ام و من اولین  
دروغگو دربارهٔ پیامبر نخواهم بود . (۲)

---

۱- خ ۲۹

۲- خ ۳۷

**۲۱-** اما اینکه می گوئید آیا همهٔ این ملاطفت ها به جهت بیم از مرگ است نه هرگز ،  
سوگند به خدا ، هیچ باکی ندارم که من به استقبال مرگ بروم یا مرگ بر من وارد  
بشود . (۱)

**۲۲-** سوگند به خدا ، من جنگ را یک روز به تأخیر نینداختم مگر به جهت علاقه به  
اینکه گروهی بر من ملحق شوند و به وسیلهٔ من هدایت شوند و به روشنایی من  
ببنا گردند و این تأخیر برای من بهتر از آن است که تبهکار را در حال گمراهیش  
بکشم اگر چه به گناهان خود برگردد . (۲)

**۲۳-** آن مرد تبهکار شما را به دشنام دادن به من و بیزاری از من دستور خواهد داد.  
باکی نیست به من دشنام بدهید زیرا دشنام تزکیه ای است برای من و رهایی از  
چنگال ستمکاران است . برای شما ، ولی از من بیزاری مجوئید زیرا من بر فطرت  
توحید و اسلام زائیده شده ام و بر ایمان و هجرت از همه سبقت گرفته ام . (۳)  
**۲۴-** من خصم پیروز بر مردم خارج از دینم ، من دشمن غوطه وران در شک و  
تردیدم . (۴)

---

۱- خ ۵۵      ۲- خ ۵۵

۳- خ ۵۷      ۴- خ ۷۳

۲۵- و برای من از طرف خدا سپری است محکم و نگهدارنده ، هنگامیکه واپسین روز زندگیم فرا رسد آن سپر نفوذ ناپذیر از من کنار می شود و مرا به دست اجل می سپارد در آن موقع نه تیر مرگ از من منحرف می شود و نه جراحت وارده بهبود می یابد . (۱)

۲۶- من آنچه را که شما ( طبق خواسته هایتان ) اصلاح می کند و نافرمانی هایتان را بر طرف می سازد به خوبی میدانم ولی هرگز با فاسد ساختن خودم دست به چنین اصلاحی نخواهم زد . (۲)

۲۷- قطعاً شما دانسته اید که من به این زمامداری شایسته تر از همه کس بودم . من سکوت و تسلیم را مادامیکه امور مسلمانان سالم و روبراه باشد و ظلمی جز برای شخص من نباشد اختیار خواهم کرد . (۳)

۲۸- شگفتا بر عمر و بن العاص فرزند زن زناکار ، براهل شام چنین تلقین می کند که من مردی شوخ طبع و بازیگرم ، با مردم به شوخی می پردازم و با آنان با مزاح رفتار می کنم . این فرزند زن زانیه باطل می گوید و در گفتارش مرتکب گناه می گردد . (۴)

---

۱- خ ۶۰      ۲- خ ۶۷

۳- خ ۷۲      ۴- خ ۸۲

۲۹- انصاف بدهید درباره کسی که حجتی علیه او ندارید و آن شخص منم . آیا من در میان شما به ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم و ثقل اصغر را ( که عترت معصوم پیامبر است ) برای راهنمایی در میان شما آماده نکردم .

پرچم ایمان در میان شما زدم و شما را بر حدود حلال و حرام آگاه ساختم و از عدالتم لباس عافیت بر شما پوشانیدم و نیکویی ها را از گفتار و کردارم برای شما گستردم و عظمت های اخلاق را از شخصیت خودم بر شما نشان دادم . (۱)

۳۰- پس از حمد و ثنای خداوندی ای مردم من بودم که چشم فتنه را کندم و در آن هنگام که تاریکی فتنه موج زد و درد بی درمان آن شدت گرفت ، کسی جز من جرأت نمی کرد که وارد چنین کاری شود .

کمی به خود بیائید و خوب ببیند یشید ،

آیا جز من کسی را خواهید یافت که با آشوب گری های مخرب مبارزه نماید و آنها را پیش از آن که جامعه را به تباهی بکشد ریشه کن نماید؟! (۲)

۳۱- خدای من ، ترانه از ترس آتشت عبادت کرده ام و نه به جهت طمع در بهشتت بلکه ترا شایسته عبادت دیده و پرستیده ام . (۳)

---

۱- خ ۸۵      ۲- خ ۹۱

۳- شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی ج ۱ ص ۸۰

۳۲- از من بپرسید پیش از آنکه از میان شما گم شوم .

سوگند به آن خدایی که جان من بدست اوست سئوال نخواهید کرد از من درباره این برهه از زمان که شما در آن زندگی می کنید تا ساعت نهائی ، و نه در باره گروهی که صد نفر را هدایت و صد نفر را گمراه می کند ، مگر اینکه خبر خواهم داد به نعره زنده آن ( دعوت کننده ) و رهبر و توجیه کننده آن و جایگاه نشستن سواران آن گروه و جایگاهی که در آن بار و توشه خواهند انداخت .  
و خبر خواهم داد از کشته شدگان آن گروه و کسانی که با مرگ طبیعی خواهند مرد .

اگر من از میان شما بروم و رویدادهای ناگوار بر شما فرود آید و خطرهای سخت سراغتان را بگیرد ، سئوال کننده برای دریافت واقعیات سر پایین خواهند انداخت ( چون کسی را نخواهند یافت که پاسخشان را بگوید ) .

و عده زیادی از آنانکه مورد سئوال قرار خواهند گرفت شکست خواهند خورد . (۱)

**۳۳-** قطعاً قرآن با من است از آن موقع که با قرآن دمساز بوده ام از آن جدا نشده ام. (۲)

---

۱- خ ۹۱

۲- خ ۱۲۰

**۳۴-** امت و جوامع بشری همواره از ستمگری گردانندگانشان در بیم و هراسند و من از ظلم رعیت که به من روا میدارند می ترسم!  
شما را برای جهاد اعلام بسیج کردم، بسیج نشدید، حقایق را بگوش شما خواندم نشنیدید، پنهانی و آشکار شما را دعوت نمودم، اجابتم ننمودید و شما را اندرز دادم نپذیرفتید.

(چه اسف انگیز است وضع شما) شما حاضرانید مانند غائبان، بردگانید شبیه مالکان.

حکمت های ربانی برای شما می خوانم از آنها می گریزید و شما را با اندرزهای بیلغ موعظه می کنم، پراکنده می شوید. (۱)

**۳۵-** سوگند بخدا اگر اقالیم هفتگانه دنیا را با آنچه که زیرافلاک آن است در برابر اینکه خدا را با کشیدن پوست جوی از دهان مورچه ای معصیت کنم، به من بدهند من این کار را نخواهم کرد. (۲)

**۳۶-** من دنیا را به روی خود انداختم و ارزش و اندازه آن را به جای آوردم و من با دیده شایسته به این دنیا نگریستم. (۳)

---

۲- خ ۲۲۲

۱- خ ۹۵

۳- خ ۱۲۶

۳۷- و قطعاً من بر راه آشکار حرکت می کنم و حق را که در آن راههای آشکار است در می یابم می چینم .

در وضع و رفتار دودمان پیامبرتان بنگرید و سمت حرکت آنان را جدی بگیرید و از اعمال آنان تبعیت نمایید ، آنان هرگز شما را از هدایت بیرون نخواهند آورد و به هلاکت جاهلیت بر نخواهند گرداند .

اگر در موقعیتی بایستند شما هم بایستید و اگر برخیزند و حرکت کنند شما هم بر خیزید و حرکت کنید و از آنان جلوتر نیفتید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که هلاک می گردید . (۱)

۳۸- ای مردم به مشقت انداختن من شما را وادار به گناه نکند و معصیت به من شما را در حیرت و گمراهی نیندازد .

هنگامی که به سخن من گوش فرا می دهید با گوشه چشم به یکدیگر ننگرید . سوگند به خدایی که دانه را شکافت و نفوس انسانی را آفرید ، آنچه را که به شما خبر میدهم از پیامبر (ص) است . نه تبلیغ کننده دروغ گفته است و نه شنونده نادان بوده است . (۲)

---

۱- خ ۹۵

۲- خ ۹۹

۳۹- ذعلب یمانی از آن حضرت پرسید : آیا پروردگارت را دیده ای ؟

فرمود : آیا عبادت می کنم کسی را که ندیده باشم !؟

ذعلب پرسید : چگونه می بینی خدا را ؟

حضرت فرمود : دیدگان آدمی او را با مشاهده عینی نمی بیند بلکه دلهاست که او

را با حقایق ایمان در می یابد . (۱)

و امام حسین (ع) در دعای عرفه با خداوند چنین نیایش می کند :



( کور باد چشمی که نظارت ترا بر خود نمی بیند )

۴۰- مائیم درخت نبوت و محل نزول رسالت و ورود و خروج فرشتگان و معادن

علم و چشمه سارهای حکمت .

کسی که یاور و دوستدار ما باشد در انتظار رحمت است و کسی که دشمن ما و با

ما خصومت بورزد در انتظار غضب است . (۲)

۴۱- و من قطعاً بینائیم را با خود دارم ، هیچ امری را به هیچ کس مشتبه نساختم

و هیچ امری بر من مشتبه نشده است . (۳)

۱- خ ۱۷۷      ۲- خ ۱۰۷

۳- خ ۱۳۵

۴۲- اگر آن حقایقی را که من می دانم و پشت پرده آنها از شما مخفی است می

دانستید ، از منزلگاههای خود به روی زمین و جاده ها بیرون می رفتید و به اعمال

خود می گریستید و به سر و سینه خود می کوفتید و امواتان را بدون نگهبان و

حافظ رها می کردید و هر کسی فقط به حال خویشتن می پرداخت و به کسی دیگر

توجهی نداشت .

ولی آنچه را که به شما تذکر داده شده بود فراموش کردید و از آنچه که شما را بر

حذر داشته اند احساس امن نمودید ، در نتیجه رأی و تفکر شما گمراه گشت و

گرفتار تشننت امر شدید .

و من دوست می دارم که خداوند میان من و شما جدایی می افکند و مرا به کسی که

از شما سزاوارتر است ملحق می ساخت . (۱)

۴۳- سوگند به خدا، من تبلیغ رسالتها و وفاء به وعده ها و همه کلمات را دانسته

ام ( یا به من تعلیم شده است ) و همه ابواب حکمت ها و روشنایی امر الهی در نزد

ما اهل بیت است . (۲)

---

۱- خ ۱۱۴

۲- خ ۱۱۸

**۴۴-** قسم به آن خدایی که جان فرزند ابیطالب بدست اوست، هزار ضربه شمشیر برای من آسانتر است از مرگ در رختخواب در حالیکه در اطاعت خداوند نباشم. (۱)

**۴۵-** اگر از روی صدق در کتاب الهی حکم شود ما شایسته ترین مردم به زمامداری هستیم و اگر با سنت پیامبر ( ص ) حکم شود ما، شایسته ترین همه آنان به این امر می باشیم. (۲)

**۴۶-** پروردگارا من، اولین کسی هستم که بازگشت بتو نمودم و حق را از زبان پیامبر شنیدم و او را اجابت کردم.  
جز پیامبرتو کسی در نماز بر من سبقت نداشته است. (۳)

**۴۷-** هیچ کس پیش از من شتاب به اجابت پذیرش و دعوت حق و صلۀ خویشاوندان و بجای آوردن کرامت ها ننموده است.  
پس گفتار مرا بشنوید و منطق مرا از ته دل فرا بگیرید. (۴)

---

۱- خ ۱۲۱      ۲- خ ۱۲۳

۳- خ ۱۲۹      ۴- خ ۱۳۷

**۴۸-** فردا روزگار مرا خواهید دید و خصلت های درونی من برای شما آشکار خواهد گشت و پس از آنکه جای من در میان شما خالی گشت و کسی دیگر به جای من قرار گرفت، مرا خواهید شناخت. (۱)

۴۹- اگر مرا اطاعت کردید، من شما را با مشیت خداوند شایسته ورود به بهشت خواهم نمود اگر چه دارای مشقت سخت و چشیدن تلخی ها می باشد. (۲)

۵۰- سوگند به خدا، این زره را که دارم آنقدر وصله زدم که از وصله کننده اش خجالت کشیدم.

کسی به من گفت: آیا این زره را دور نخواهی انداخت؟  
گفتم: دور شو از من، آنان که شب راه رفتند در هنگام بامداد ستوده می شوند. (۳)

۵۱- و اتصال من به رسول خدا مانند دو نخل است که از یک ریشه بر آمده باشند و مانند ساقه دست از بازو است. (۴)

---

۱- خ ۱۴۷      ۲- خ ۱۵۴

۳- خ ۱۵      ۴- نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف ص ۸۱

۵۲- من به پیامبر اکرم گفتم: یا رسول الله... چیست این فتنه ای که خداوند آن را به تو اطلاع داده است؟

فرمود، ای علی امت من پس از من دچار فتنه می شوند.

عرض کردم یا رسول الله آیا در روز احد موقعی که عده ای به شهادت رسیدند و من از شهادت محروم گشتم و این محرومیت بر من سخت گران آمد، به من

نفرمودی که بشارت باد بر تو زیرا شهادت در انتظار توست؟

فرمود: بلی چنین است، در آن موقع چگونه تحمل خواهی کرد؟

عرض کردم: ای پیامبر خدا، این موقعیت از موارد صبر و تحمل نیست بلکه مورد

بشارت و سپاسگزاریست. (۱)

۵۳- ای مردم سوگند به خدا، من شما را به هیچ اطاعتی تحریک نمی کنم مگر

اینکه خودم به آن اطاعت پیش از شما سبقت می گیرم و شما را از هیچ معصیتی

---

۱- خ ۱۵۴

۲- خ ۱۷۳

**۵۴-** سوگند به خدا، اگر بخواهم به همه خروج و ورود همه شئون زندگی هر انسانی خبر بدهم می توانم انجام بدهم ، ولی از آن می ترسم که جاهلان درباره من ، به پیامبر خدا کفر بورزند .  
بدانید من این اخبار پشت پرده را به اشخاص مخصوصی که مورد اطمینانند القاء می کنم .  
و سوگند به خدایی که پیامبر را بر حق مبعوث فرمود و او را بر همه خلق برگزیده است سخن نمی گویم مگر از روی صدق .  
پیامبر عزیز همه اخبار پشت پرده را به من فرموده و درباره آنها از من پیمان گرفته است و می توانم به هلاکت شدگان و نجات یافتگان و سرنوشت نهائی این امر خبر بدهم . (۱)

**۵۵-** برای اسلام غایتی است اعلا ، حرکت کنید و به آن غایت اعلا برسید ، با انجام تکالیفی که خداوند برای شما بطور آشکار مقرر فرموده است ، رو به خدا بروید .  
من شاهد شما در روز قیامت از طرف شما انسانهای مخلص در انجام وظیفه حجت خواهم آورد . (۲)

---

۱- خ ۱۷۳

۲- خ ۱۷۴

**۵۶-** ای مردم ، من اندرزهایی را که پیامبران با آنها امت های خود را پند و نصیحت دادند در میان شما گسترده و آنچه را که اوصیای پیامبران به امت های پس از پیامبران ادا کردند ، ادا نمودم .

شما را با تازیانه ام تأدیب کردم، ساخته نشدید و شما را با تهدیدات به نتایج اعمال کثیفتان ابلاغ محرک نمودم، برای عمل به دستورات من متشکل نشدید. شما را به خدا پیشوایی جز من سراغ دارید که راه را بر شما هموار نماید و شما را به راه خداوند ارشاد کند. (۱)

۵۷- امر ما مشکل و دشوار است، این امر را متحمل نمی شود مگر شخص با ایمان که خداند قلبش را برای ایمان آزمایش نموده است. و حدیث و داستان ما را نمی پذیرد مگر سینه های امین و خردهای متین و ورزیده. (۲)

۵۸- سوگند به خدا، معاویه از من هشیار تر و سیاسی تر نیست ولی او حيله گری می کند و مرتکب گناه می شود و اگر حيله گری منفور و مبعوض نبود، از سیاسی ترین مردم بودم. (۳)

---

۱- خ

۲- خ ۱۸۷

۳- خ ۱۹۸

۵۹- و من از قومی هستم که آنان را در راه خدا سرزنش هیچ سرزنش کننده ای از کار باز نمی دارد.

قیافه آنان قیافه صدیقین است و سخنشان سخن نیکو کاران، شبها را در عبادت خدا به سر می برند و روزها روشنایی بخش دنیا هستند.

آنان به ریسمان قرآن تمسک نموده سنت های خداوندی و سنت پیامبرش را احیاء می نمایند.

استکبار نمی کنند و برتری نمی طلبند و کسی را به زنجیر نمی کشند و در روی زمین فساد به راه نمی اندازند.

دل‌های آنان در بهشت است و بدن‌هایشان در کار و کوشش. (۱)

۶۰- درباره کسی که نزد آن حضرت متهم بود در سپاسگزاری به آن حضرت افراط کرد.

حضرت فرمود: من کمتر از آنم که می‌گویی و بالاتر از آنم که در درون خود درباره من مخفی داشته‌ای. (۲)

---

۱- خ ۱۹۰

۲- شماره ۸۳ کلمات قصار

۶۱- پیامبر اکرم از دنیا رفت در حالیکه سر او روی سینه من بود.

روح او در حالیکه من او را در دست داشتم برای پرواز به حرکت در آمد، من آن را به صورتم کشیدم و من غسل او را به عهده گرفته بودم و فرشتگان برای من کمک می‌کردند، خانه و دیوارها به فریاد در آمدند، گروهی از فرشتگان پایین می‌آمدند و گروهی دیگر بالا می‌رفتند، هنوز صداهای آهسته آنان که بر پیامبر درود می‌فرستادند از گوشم نرفته است، تا آنگاه که آن حضرت را در قبرش دفن کردیم. بنا بر این کیست شایسته تر از من برای او چه در حال حیاتش و چه بعد از حیاتش (۱).

---

۱- خ ۱۹۵

۶۲- درود بر تو ای رسول خدا از من و از دختری که به همسایگی تو فرود آمد و با شتاب بتو ملحق گشت.

یا رسول الله شکیبایی ام از جدایی از دختر برگزیده ات کم شده و تحمل بسیار باریک گشته است، الا اینکه با نظر به عظمت فراق تو و بزرگی مصیبتی که جدایی تو بر من وارد آورده است برای خود تسلیتی دارم.

من ترا در لحد قبرت خواباندم و روح تو بود که از میان گلو و سینه ام به پرواز  
در آمد .

ما از آن خدائیم و به سوی او باز میگردیم . (۱)

۶۳- اگر بینی مؤمن را با این شمشیرم بزنم که مرا دشمن بدارد ، او مرا دشمن  
نخواهد داشت و اگر دنیا را با هر چه که دارد به منافق بدهم که مرا دوست بدارد ،  
او مرا دوست نخواهد داشت. این قضایی است که بر زبان پیامبر امی آمده و تمام  
شده است که فرمود :

ای علی هیچ مؤمنی ترا دشمن نمی دارد و هیچ منافقی هم ترا دوست نمیدارد . (۲)

۶۴- نه انبوه اجتماع مردم در پیرامونم بر عزت من می افزاید و نه پراکنده شدن  
آنان از دور من بر وحشتم می افزاید . (۳)

---

۱- خ ۲۰۰

۲- شماره ۳۵ کلمات قصار

۳- نامه ۳۶ به عقیل بن ابیطالب

۶۵- بدانید که برای هر پیروی پیشوایی است که اقتدا به او می نماید و با نور  
علمش روشنایی می گیرد .

بدانید که پیشوای شما از دنیایش به دو لباس کهنه ، و از طعامش به دو قرص  
(نان) اکتفا نموده است .

آگاه باشید ، شما قدرت به این گذشت و ریاضت ندارید ولی با پرهیزگاری

و کوشش و پاکدامنی و حرکت در راه مستقیم به من کمک کنید .

سوگند بخدا ، من از این دنیای شما طلائی نیندوخته و از غنایم آن انبوهی ذخیره

نکرده و به جای لباس پوشیده ام ، لباسی دیگر آماده ننموده و از زمین این دنیا

وجبی برای خود حیازت نکرده ام .

از معاش این دنیا جز توشه چارپای مجروح که به ضعف رفته است چیزی نگرفته ام .

این دنیا در نظر من پست تر از شیره تلخی است که از درخت برآمده باشد . (۱)

---

۱- نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف

۶۶- سوگند بخدا ، این دنیای شما در چشم من از رگ ( یا روده ) خوکی در دست مبتلا به بیماری جذام پست تر است . (۱)

۶۷- مائیم تکیه گاه متوسط و معتدل ، عقب مانده باید بسوی آن برگردد و غلو کننده باید به آن رجوع نماید . (۲)

۶۸- دروغ نگفته ام و از طرف حق و حقیقت تکذیب نشده ام نه گمراه شده ام و نه کسی بوسیله من به ضلالت افتاده است . (۳)

۶۹- خداوند سبحان را با از بین بردن تصمیم ها و از هم باز کردن بسته ها شناختم . (۴)

۷۰- آیا درباره خودم به این قناعت بورزم که به من امیر المؤمنین گفته شود ولی در ناگواری های روزگار با آنان شرکت نداشته و در خشونت ها و سختی های معیشت با آنان مساوی نباشم . (۵ ، ۶)

---

۱- شماره ۲۳۶ کلمات قصار

۲- شماره ۱۰۹ کلمات قصار

۳- شماره ۱۸۵ کلمات قصار

۴- شماره ۲۵۰ کلمات قصار

۵- نامه ۴۵ به عثمان بن حنیف \_ ۶\_ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۹ ص ۱۰۳ -

۱۷۲ محمد تقی جعفری



## نمونه ای از جملات شخصیت های مثل غیر اسلامی درباره حضرت علی (ع)

### ۱- شبلی شمیل

از پیشتازان مکتب مادی گری :

« پیشوا علی بن ابیطالب ، بزرگ بزرگان ، یگانه نسخه ایست که نه شرق و نه غرب نه در گذشته و نه امروز صورتی مطابق این نسخه ندیده است. » (۱)

### ۲- جبران خلیل جبران

یکی از بزرگترین نویسندگان و متفکران انسانی مسیحی عرب :

«من معتقدم که فرزند ابیطالب نخستین عرب بود که با روح کلی رابطه

برقرار نمود .

او نخستین شخصیت از عرب بود که لبانش نغمه روح کلی را در گوش مردمی

طنین انداز نمود که پیش از او نشنیده بودند .....

---

۱- از کتاب صوت العدالة الانسانیة ص ۱۹ جرج جرداق

او چشم از این دنیا پوشید مانند پیامبرانی که در جوامعی مبعوث می شدند که

گنجایش آن پیامبران را نداشتند . و به مردمی وارد می شدند که شایسته آن

پیامبران نبودند و در زمانی ظهور می کردند که زمان آنان نبود .

خدا را در این کار حکمتی است که خود دانایتر است. » (۱)

### ۳- میخائیل نعیمه

نویسنده صاحب نظر و متفکر انسانی مسیحی عرب :

«هیچ مورخ و نویسنده ای هر اندازه هم که از نبوغ و رادمردی ممتاز برخوردار بوده باشد نمی تواند قیافه کاملی از انسان بزرگی مانند پیشوا علی (ع) در مجموعه ای که حتی دارای هزار صفحه باشد ترسیم نماید و دورانی پراز رویدادهای بزرگ ، مانند دوران او را توضیح بدهد .

تفکرات و اندیشه های آن ابر مرد عربی و گفتار و کرداری را که میان خود و پروردگارش انجام داده است نه گوشی شنیده و نه چشمی دیده است .

---

۱- از کتاب الامام علی عبدالفتاح عبدالقاصود

تفکرات و ایده ها و گفتار و کردار او خیلی بیش از آن بوده است که بادت و زبان و قلم وی بروز کرده و در تاریخ ثبت شده است .» (۱)

#### **۴- ایلیا پاولیچ پترو شفسکی**

استاد تاریخ در دانشگاه لنینگراد :

«علی پرورده محمد (ع) و عمیقاً به وی و امر اسلام وفادار بود .....»

علی تا سرحدّ شور و عشق پای بند دین بود .

صادق و راستکار بود.

در امور اخلاقی بسیار خرده گیر و از نامجویی و مال پرستی به دور و بی شک هم

مردی سلحشور و هم شاعر و تمام صفات لازمه اولیاء الله در وجودش

جمع بود .» (۲)

#### **۵- جرج جرداق**

از برترین نویسندگان انسانی مسیحی عرب :

« آیا انسان بزرگی مانند علی را می شناسی که حقیقت انسانی را به عقول

و مشاعر بشری آشنا بسازد . آن حقیقت انسانی که سرگذشتی چون ازل و آینده

باقی چون ابدیت و ژرفایی بس عمیق دارد که هر یک از صاحبان عقول و نفوس

بزرگ مطابق روش و طبع خود آن رادرك می کند و دیگر انسانهای عادی بدون  
اینکه خود بدانند در سایه آنان زندگی می کنند .....  
آن حقیقت انسانی که اساس همه فلسفه های مثبت است در مقابل فلسفه های  
منفی. «(۱)

«چه می شد بتو ای دنیا اگر تمامی نیروهایت را جمع می کردی و در هر زمانی یک  
علی می آوردی ،  
با زبانش و عقلش و قلبش و ذوالفقارش؟» (۲)

---

۱- از کتاب صوت العداله الانسانیه ص ۷ جرج جرداق

۲- از کتاب اسلام در ایران ص ۴۹-۵۰ پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز



## چند جمله از بزرگترین متفکران و صاحب نظران اسلامی

### ۱- ابوعلی سینا

«و برای این بود که شریف ترین انسان و عزیزترین انبیاء و خاتم رسولان صلی الله علیه و آله چنین گفت بامرکز حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل امیرالمؤمنین U که :  
گفت : ای علی چون مردمان در تكثر عبادت رنج برند تو در ادراک معقول رنج بر  
تا بر همه سبقت گیری .

و این چنین خطاب راجز چون او بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق چنان  
بود که معقول در میان محسوس .....  
هیچ دولت ، آدمی رازیادت از ادراک معقول نیست .

بهشتی که به حقیقت آراسته باشد به انواع زنجبیل و سلسبیل ادراک معقول است  
و دوزخ باعقاب و اشغال متابعت اشغال جسمانی است که مردم در بند هوا افتند  
و در حجیم خیال بمانند .» (۱)

---

۱- از کتاب معراجیه ابن سینا

### ۲- حسن بصری

از مشهورترین فقها و دانشمندان قرن اول هجری  
«علی بن ابیطالب ربانی امت اسلامی و دارای عظمت و سابقه منحصر و نزدیکی  
با پیامبر اکرم .  
او هرگز از امر الهی غفلت نورزید و در راه دین هیچ ملامتی در او تأثیر  
نداشت .» (۱)

### ۳- ابن ابی الحدید

شارح نهج البلاغه از مطلع ترين علمای تسنن و متفکر در فلسفه و کلام و صاحب نظر  
در تاریخ اسلام :

«امتیازات انسانی علی بن ابی طالب از لحاظ عظمت و جلال و شهرت در آن حدّ اعلاست که شرح  
کردن و بحث کردن و تفصیل دادن آنها ناروا و بیهوده است .....  
من چه بگویم در حق مردی که دشمنانش نتوانسته عظمت ها و فضایل او را منکر  
شوند و همه آنان به برتری شخصیت او اعتراف نمودند .

..... من چه بگویم درباره مردی که اهل همه مذاهب غیر اسلامی که در جوامع اسلامی  
زندگی می کنند (و اطلاعی از شخصیت او دارند) به او محبت می ورزند و حتی  
فلاسفه ای که از ملت اسلامی نیستند او را تعظیم می نمایند . (۱)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۵

#### ۴- محمد عبده

بزرگترین روحانی و دانشمند عالم تسنن (معاصر سید جمال اسدآبادی) :  
«در هنگام مطالعه نهج البلاغه گاهی یک عقل نورانی را می دیدم که شباهتی به  
مخلوق جسمانی نداشت. این عقل نورانی از گروه ارواح و مجردات الهی (ملکوتیان)  
جدا شده و به روح انسانی پیوسته و آن روح انسانی را از پوشاک های طبیعت  
تجرید نموده تا ملکوت اعلا بالا برده و به عالم شهود و دیدار روشن ترین انوار نایل  
ساخته است و با این وصف شگفت انگیز پس از رهایی از عوارض طبیعت در عالم  
قدس آرمیده است .

و لحظات دیگری صدای گوینده حکمت را می شنیدم که واقعیات صحیح رابه  
پیشتر از آن و زمامداران گوشزد می کرد و موقعیت های تردید آمیز را برای آنان  
نشان میداد و از لغزش های اضطراب آور بر حذرشان می داشت و آنان رابه دقایق  
سیاست و طرق کیاست راهنمایی می کرد و آنان رابه مقام واقعی ریاست آشنا می  
ساخت و به عظمت تدبیر و سرنوشت شایسته بالا می برد .» (۲)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۱۶-۱۷

### ۵- استاد علامه محمد تقی جعفری رحمه الله عليه

استاد، علامه، نویسنده و فیلسوف بزرگ شرق

«ای فرزند ابیطالب چرا فلاسفه و حکما و مکتب های انسانی بتو عشق نورزند؟ مگر تونیستی که یک عمر به انسانها عشق ورزیدی و سوختی. کدام انسانها؟ آنان که نه تنها به تو عشق نورزیدند بلکه کوشش ترا در تحریک آنان به سوی کمال ناگوار تلقی می کردند و از تورو می گردانند و به راه خود می رفتند تو بادلی پرهیجان و دید گانی پراز اشک سوزان بدنبال آنان نگریسته و می گفتی: فاین تذهبون آخر کجا می روید؟ چرا از حق و عدالت گریزانید؟ تاریخ کسی راجز تو سراغ ندارد که برای آشنا ساختن انسانها با «من حقیقی» شان اینهمه جلال و جمال و ارزش در «من حقیقی» رانشان بدهد. کدام حکیم و فیلسوف و مکتب است که به انسان و انسانیت مانند تو جدی بنگرد. سرتاسر عالم هستی برای توجلوه گاه عظمت الهی بود و انسان قلب این جلوه گاه.» (۱)

### ۶- احمد بن حنبل

در یک جمله مختصر درباره امیرالمؤمنین بیان کرده است که :  
«فضائل و عظمت هایی که درباره علی بن ابیطالب ثابت شده است در حق هیچ یک از صحابه پیامبر دیده نمی شود .  
به اضافه حق قانونی زمامداری که منحصر در آن حضرت بوده است.» (۲)

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۸۶

۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد ۱۰ ص ۲۳۶

### ۷- بعضی از حکماء درباره حضرت علی ؑ گفته اند :

«احتیاج همه مردم (در معرفت و ساخته شدن در ابعاد گوناگون حیات)

به علی بن ابیطالب و بی نیازی او از همه مردم اثبات می کند که او پیشوای همه  
مردم است درهمه چیز. « (۱)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری جلد ۲ ص ۲۳۷



## علی بن ابیطالب در تفکرات جلال الدین محمد مولوی

می توان گفت شعاعی یا اشعه ای از خورشید شخصیت امیرالمؤمنین  
بر درون مولوی ها و ابن ابی الحدید ها و شبلی شمیل ها و میخائیل نعیمه ها تافته ،  
نه خورشید آن شخصیت بزرگ الهی او که پیامبر اعظم ما حضرت محمد مصطفی  
توصیف فرموده است که :  
(اگر کسی بخواهد بنگرد به صورت آدم در علمش و به نوح در تقوایش و به ابراهیم  
در حلمش و به موسی در هیبتش و به عیسی (علیهم السلام جمیعا )  
در عبادتش ، بنگرد به صورت علی بن ابیطالب  
مشروح ترین بیاناتی را که مولانا درباره امیرالمؤمنین آورده است در چند مورد  
از کتاب مثنوی است .

### مورد اول

داستان خدو ( آب دهان) انداختن خصم بر روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام  
وانداختن آن حضرت شمشیر راز دست .(۱)

۱- مثنوی دفتر اول

از عـلی آموـز اخلاص عمل	شـیر حق رادان منزّه از دغل
در غـز ابر پهلـوانی دست یافت	زود شـمشیری بر آورد و شتافت
او خـدو انداخت بر روی علی	افـتخار هر نبی و هر ولی
او خـدو انداخت بر روی که ماه	سـجده آرد پیش او در سجده گاه



در زمان انداخت شمشیر آن علی      کرد او اندر غزایش کاهلی  
گشت حیران آن مبارز زین عمل      وز نمودن عفو و رحم بی محل

\*\*\*\*\*

ای علی که جمله عقل و دیده ای      شمه ای و اگواز آنچه دیده ای  
تیغ حلیمت جان مارا چاک کرد      آب علمت خاک ما راپاک کرد  
چشم تو ادراک غیب آموخته      چشم های حاضران بردوخته  
راز بگوشا ای علی مرتضی      ای پس از سو القضاء حسن القضاء  
یاتو واگو آنچه عقلت یافته است      یا بگویم آنچه بر من تافته است  
از تو بر من تافت چون داری نهان      می فشانی نور چون مه بی زبان  
از تو بر من تافت پنهان چون کنی      بی زبان چون ماه پرتو می زنی  
چون توبابی آن مدینه علم را      چون شعاعی آفتاب حلم را  
باز باش ای باب بر جویای باب      تا رسند از تو قشور اندر لباب  
باز باش ای باب رحمت تا ابد      بارگاه ماله کفوا احد

\*\*\*\*\*

گفت من تیغ از پی حق می زرم      بنده حقم نه ما مور تنم  
شیر حقم نیستم شیر هوی      فعل من بردین من باشد گوا

\*\*\*\*\*

تیغ حلیم گردن خشمم زده است      خشم حق بر من چو رحمت آمد است  
غرق نورم گرچه سقغم شد خراب      روضه گشتم گرچه هستم بو تراب

\*\*\*\*\*

تو ترازوی احد خوبوده ای      بل زبانم هر ترازو بوده ای

## مورد دوم

گفتن پیامبر بگوش رکابدار امیر المؤمنین که هر آینه کشتن علی علیه السلام  
بدست تو خواهد بود. (۱)

کرد آگه آن رسول از وحی دوست      که هلاکم عاقبت بردست اوست

استاد محمد تقی جعفری می فرمایند :  
آنچه که در روایات آمده است این است که امیرالمؤمنین می دانسته است که ابن  
ملجم مرادی اورابه قتل خواهد رساند .  
مولانا می گوید این خبر را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابن ملجم داده بود  
در صورتی که چنین روایتی دیده نشده است .  
دیگر اینکه رکابدار بودن ابن ملجم ملعون به امیرالمؤمنین  
نیز مستند به منبع صحیح نیست .

۱-مثنوی دفتر اول

## مورد سوم

مولانا داستان غدیر خم را که اسناد نقل آن از حد تواتر گذشته است  
در مثنوی این چنین توضیح میدهد : (۱)

نام خود و آن علی مولا نهاد	زین سبب پیغمبر با اجتهاد
ابن عم من علی مولای اوست	گفت هر کاو رامنم مولاو دوست
بند رقیقت زپایت بر کند	کیست مولا آنکه آزادت کند

## مورد چهارم

وصیت کردن رسول خدا به علی علیه السلام  
که چون هرکسی به نوع طاعتی تقرب به حق جویند . تو تقرب جوی به صحبت  
عاقل و بنده خاص .  
باید گفت مولانا در نقل داستانها نظری به وقوع آنها ندارد و چه بسا داستانهایی را  
می آورد که اصلاً ثابت نشده است .....

ولی هدف مولانا زاین کارها تحقیق و طرح واقعیات و حقایق بسیار مفید است که باید گفت در اکثر موارد هم موفق بوده است .

بطور کلی در روایاتی نقل شده است دستوری از پیامبر اکرم به حضرت علی درباره تبعیت از کسی ثابت نشده است .

و بدیهی ترین دلیل صادر نشدن چنین دستور این است که حضرت علی به جهت قرار گرفتن شدید و از همه جهات در جاذبه کمالات حضرت محمد مصطفی که خود در جاذبه کمال مطلق الهی بود هیچ نیازی به تبعیت از هیچ کس نداشت .

۱- مثنوی دفتر ششم

گفت پیغمبر علی را کای علی      شیر حقی پهلوانی پردلی

\*\*\*\*\*

یا علی از جمله طاعات راه      برگزین تو سایه خاص اله  
هر کسی در طاعتی بگریختند      خویش تن را مخلصی انگیختند

## مورد پنجم

گفتن جهودی علی را که اگر اعتماد داری بر حافظی خدا از سر این کوشک خود را در انداز .

و جواب آن حضرت او را .

مـرتضی را گفت روزی یک عنود	کاو ز تـعظیم خدا آگه نبود
برسـر قصری وبامی بس بلند	حفظ حق را واقفی ای هوشمند
گفت آری او حفیظ است و غـنی	هستی ما را زطفـلی و منی
گفت خود را اندر افکن هین زبام	اعتمادی کن به حـفظ حق تمام

\*\*\*\*\*

پس امیرش گفت خامش کن برو      تا نگردد جانت از جرئت گرو  
کی رسد مربنده را کاو با خدا      آزمایشش پیش آرد زابتلا  
بنده را کی زهره باشد کز فضول      امتحان حق کند ای گیج گول

### مورد ششم

فهم کردن حاذقان نصاری مکر وزیر را (۱)

زان عالی فرمود نقل جاهلان      برمزابل همچو سبزه است ایغلان  
برچنان سبزه هر آن کاو برنشست      برنجاست بی شکی بنشسته است

۱- مثنوی دفتر اول

مثل مردمان نادان (با ظاهر زیبا و آراسته) مانند سبزی با طراوت بر روی مزبله  
است که پیوسته به ریشه ای کثیف و پلید است ...

گفت انسان پاره ای زانسان بود      پاره ای از نان یقین که نان بود  
سخن انسان پاره ای از خود انسان است .

### مورد هفتم

امیرالمؤمنین در جهاد اکبر پیروز بود .

این جهاد اکبر است آن اصغر است      هر دو کار رستم است وحیدر است  
این جهاد کار حیدر کرار است که حتی یک لحظه در دست نفس زبون نگشت و در  
جاذبه کمال حرکت کرد .

### مورد هشتم

قصه آن زن که طفل او بر سر ناودان غزید و خطر افتادن بود و از علی

مرتضی چاره جست .

یک زنی آمد به پیش مرتضی گفت شد بر ناودان طفلی مرا

\*\*\*\*\*

از برای حق شمائید ای مهان دستگیر این جهان و آن جهان

امیرالمؤمنین همانگونه که مربی و راهنمای عالیقدر مردم برای نیل به سعادت  
ابدی است همچنان مربی و راهنما و زمامدار انسانها در این دنیا و تنظیم کننده  
حیات معقول آنان در گذرگاه روبه ابدیت است .

### مورد نهم

امیرالمؤمنین دارای قوه ربّانی است و با همین قوه در خبیر را از جای بر کند .  
گرز صورت بگذرید ای دوستان جنت است و گلستان در گلستان  
صورت خودچون شکستی سوختی صورت کل راشکست آموختی  
بعداز آن هر صورتی رابشکنی همچو حیدر باب خبیر بر کنی

### مورد دهم

امیرالمؤمنین برای ابراز ناگواریهایی که شدیداً به او حمله ور می شد سر به  
دهنه چاه فرو می برد .

نیست وقت مشورت هین راه کن چون علی تو آه اندر چاه کن  
چون بخواهم کز سرت آهی کنم چون علی سررافرو چاهی کنم

### مورد یازدهم

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شیر حق است .  
گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی پهلوانی پردلی  
\*\*\*\*\*  
مرعلی را بر مثال شیر خواند شیر مثل او نباشد گرچه راند

### مورد دوازدهم

فقط امیرالمؤمنین است که شایسته  
لا فتی الا علی لاسیما الا ذوالفقار است .  
ز انستظار رسول تیغ علی در غزا خویش ذوالفقار کند

### مورد سیزدهم

علی بن ابیطالب شهسوار هل اتی  
تابینی هستی ات چون از عدم سربرزند  
روح مطلق کامکار و شهسوار هل اتی

آیاتی از سوره هل اتی درباره حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و کنیزی که بنام فضه در نزد آنان بود نازل شده است .  
داستان در مورد بیمار شدن امام حسن و امام حسین علیهم السلام و نذری که حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و فضه خادمه آن حضرت نمودند و سه روز روزه گرفتند اما در موقع افطار طعام خود را به فقیر و یتیم و اسیر دادند و خود آنان با آب افطار نمودند .

## جبرئیل سورۃ هل اتی را در مورد آنان آورد. (۱)

۱- کتاب ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد ۲۱ استاد محمد تقی جعفری ص ۱۴۰-۵۳



# مسئله خلافت

## خطبه شقشقیه

هان ای مردم سوگند بخدا آن شخص جامه خلافت را به تن کرد و او خود قطعاً می دانست که موقعیت من نسبت به خلافت ، موقعیت مرکز آسیاب به آسیاب است که به دوران می گردد .

سیل انبوه فضیلت های انسانی - الهی از قله های روح من به سوی انسانها سرازیر می شود .

ارتفاعات سر به ملکوت کشیده امتیازات من بلندتر از آن است که پرندگان دور پرواز بتوانند هوای پریدن روی آن ارتفاعات را در سر بپرورانند .

(در آن هنگام که خلافت در مسیر دیگری افتاد) پرده ای میان خود و زمامداری آویخته روی از آن گردانیدم . چون در انتخاب یکی از دو راه اندیشیدم . یا می بایست با دستی خالی به مخالفم حمله کنم و یا شکیبایی در برابر حادثه ای ظلمانی و پر ابهام پیشه گیرم .

حادثه ای بس کوبنده که بزرگسال را فرتوت و کم سال را پیر و انسان با ایمان را تا به دیدار پروردگارش در رنج و مشقت فرو می برد .

به حکم عقل سلیم بر آن شدم که صبر و تحمل را بر حمله با دست خالی ترجیح بدهم .

من راه بردباری را پیش گرفتم . چونان بردباری چشمی که خس و خاشاک در آن فرو رود و گلویی که استخوانی مجرایش را بگیرد .

(چرا اضطراب سر تا پایم را نگیرد و اقیانوس درونم را نشورانند!)



می دیدم حقی که به من رسیده و از آن من است به یغما می رود و از مجرای حقیقی اش منحرف می گردد .

تا آنگاه که روزگار شخص یکم سپری گشت و راهی سرای آخرت گردید و خلافت را پس از خود به شخص دیگری سپرد .

این رویداد تلخ شعر اعشی قیس را به یاد می آورد که می گوید :  
روزی که با حیان برادر جابر در بهترین رفاه و آسایش غوطه ور در لذت بودم ،  
کجا و امروز که با زاد و توشه ای ناچیز سوار برشتر در پهنه بیابانها گرفتارم ،  
کجا ؟!

شگفتا !

با اینکه شخص یکم در دوران زندگیش انحلال خلافت و سلب آن را از خویشان می خواست به شخص دیگری بست که پس از او زمام خلافت را به دست بگیرد .

آن دو شخص پستان های خلافت را چه سخت و قاطعانه میان خود تقسیم کردند .  
شخص یکم رخت از این دنیا بر بست و امر زمامداری را در طبعی خشن قرار داد که دلها را سخت مجروح می کرد و تماس با آن خشونت ناگوار داشت .

در چنان طبعی خشن که منصب زمامداری به آن تفویض شد لغزش های فراوان به جریان می افتد و پوزش های مداوم بدنبالش .

دمساز طبع در شتخو چونان سوار برشتر چموش است که اگر افسارش را بکشد بینی اش بریده شود و اگر رهایش کند از اختیارش به در می رود .

سوگند به پروردگار ، مردم درچنین خلافت ناهنجار ، به مرکبی نا آرام و راهی خارج از جاده و سرعت در رنگ پذیری و به حرکت در پهنای راه به جای سیر در خط مستقیم مبتلا گشتند .

من به درازای مدت و سختی مشقت در چنین وضعی تحمل ها نمودم .  
تا آنگاه که این شخص دوم هم راه خود را در پیش گرفت و رهسپار سرای دیگر گشت .

و کار انتخاب خلیفه را در اختیار جمعی گذاشت که گمان می کرد من هم یکی از آنان هستم .

پناه بر خدا از چنین شورایی!

من کی در برابر شخص اولشان در استحقاق خلافت مورد تردید بودم که امروز با اعضای این شوری قرین شمرده شوم .

(من بار دیگر راه شکیبایی را در پیش گرفتم و ) خود را یکی از آن پرندگان قرار دادم که اگر پایین می آمدند من هم با آنان فرود

می آمدم و اگر می پریدند با جمع آنان به پرواز در می آمدم . مردی در آن شوری از روی کینه توزی اعراض از حق نمود و دیگری به برادر زنش تمایل کرد ، با اغراض دیگری که در دل داشت .

شخص سومی از آن جمع در نتیجه شوری به خلافت برخاست . او در مسیر انباشتن شکم و خالی کردن آن بود و با بالا کشیدن پهلوهای خویش به همراه فرزندان پدرش برخاستند و چونان شتر که علفهای با طراوت بهاری را با احساس خوشی می خورد ، مال خدا را با دهان پر می خوردند .

سالها بر این گذشت و پایان زندگی سومی هم فرا رسید و رشته هایش پنبه شد و کردار او به حیاتش خاتمه داد و پر خوری به رویش انداخت .

برای من روزی بس هیجان انگیز بود که انبوه مردم با ازدحامی سخت به رسم قحط زدگانی که به غذایی برسند برای سپردن خلافت به دست من از هر طرف هجوم آوردند .

اشتیاق و شور و ازدحام چنان از حد گذشت که دو فرزندم حسن و حسین ( علیها السلام ) کوبیده شدند و لباس دو پهلویم از هم شکافت .

تسلیم عموم مردم در آن روز ، اجتماع انبوه گله های گوسفند را بیاد می آورد که یکدل و یک آهنگ پیرامونم را گرفته بودند . هنگامی که به امر زمامداری برخاستم ، گروهی عهد خود را شکستند ، جمعی دیگر از راه منحرف گشتند و گروه دیگری هم ستمکاری را پیشه خود کردند .

گوئی آنان سخن خداوندی را نشنیده بودند که فرموده است : «ما آن سرای ابدیت را برای کسانی قرار خواهیم داد که در روی زمین برتری بر دیگران نجویند و فساد براه نیاندازند .

و عاقبت کارها به سود مردمی است که تقوی می ورزند »  
آری بخدا سوگند ، آنان کلام خدا را شنیده ، گوش به آن فرا داده و درکش کرده بودند ، ولی دنیا خود را در برابر دیدگان آنان بیاراست تا در جاذبهٔ زینت و زیور دنیا خیره گشته و خود را در باختند .

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و روح را آفرید ، اگر گروهی برای یاری من آماده نبود و حجت خداوندی با وجود یاوران بر من تمام نمی گشت و پیمان الهی با دانایان دربارهٔ عدم تحمل پرخوری ستمکار و گرسنگی ستمدیده نبود ، مهار این زمامداری را به دوشش می انداختم و انجام آن را مانند آغازش با پیالهٔ بی اعتنایی سیراب می کردم .

در آن هنگام می فهمیدید که این دنیای شما در نزد من از اخلاط دماغ یک بز نا چیز تر است .

می گویند : موقعی که سخنان امیر المومنین به اینجا رسید مردی از اهل عراق برخاست و نامه ای به او داد ،

آن حضرت که نامه را مطالعه می کرد ابن عباس گفت :

یا امیر المؤمنین کاش سخنانت را از همانجا که قطع فرمودی ادامه می دادی  
حضرت فرمود :

هیئات ، ای فرزند عباس سخنانی که گفتم شششقیه ای بود که با هیجان بر آمد و خاموش شد . ابن عباس می گوید :

سوگند به خدا ، هرگز به سخنی مانند این خطبه ناتمام امیر المؤمنین تأسف نخورده بودم ، که آن پیشوای الهی مقصود خویش را از این خطبه به اتمام نرسانید . (۱)

## تفسیر خطبه شقشقیه

از استاد علامه محمد تقی جعفری (ره)

موضوع خلافت یک مسئله بنیادین است که مسلمین را به دو گروه بزرگ شیعه و سنی تقسیم کرده است .

عده ای از فضلاء اهل سنت استناد این خطبه را به امیر المؤمنین انکار کرده اند . دلیل اساسی آنان شکوه و توبیخ و نارضایتی سخنی است که در این خطبه درباره خلفاء ابراز شده است . برای اثبات اینکه خطبه شقشقیه از خود امیر المؤمنین است تحقیقات فراوانی به وسیله دانشمندان صورت گرفته است . از آنجمله علامه فقید امینی در کتاب الغدير با تتبع عمیق و نقل منابع این مسئله را مطرح کرده اند .

آنچه بعضی اهل سنت را وادار کرده است که استناد خطبه شقشقیه را به امیر المؤمنین انکار و یا مورد تردید قرار بدهند چنانکه اشاره کردیم توبیخ و اعتراضات شدید است که در این خطبه درباره بعضی از صحابه مشاهده می شود .

ابن ابی الحدید که از بزرگان علمای اهل سنت و از رؤسای معتزله است در اسناد خطبه شقشقیه و سایر جملات مشابه آن که از امیر المؤمنین به ثبوت رسیده است تردید نمی کند بلکه می گوید اعتراضات امیر المؤمنین را درباره خلفا چه در این خطبه و چه سخنان دیگرش تأویل و تفسیر نماید .

اگر یک نفر پیدا شود و بگوید که ناله و اضطراب علی بن ابیطالب به جهت از دست رفتن مقام خلافت بوده است یا علی را نمی شناسد و یا غرض ورزی دیدگان او را نابینا ساخته است .

حتی عده ای از منکران ملل غیراسلامی هم در موضوع خلافت یا در بیان حق و شخصیت مردان صحنه خلافت با آن اندیشه و استدلال و بیان جدی وارد میدان می شوند که گوئی با مسلمانان هم مکتب هستند .

جرج جرداق و میخائیل نعیمه و جبران خلیل جبران و توماس کارلایل مسیحی هستند و شبلی شمیل و پطر و شففسکی از اعضای مکتب ما تریالیسم می باشند ولی در موقع توضیح شخصیت امیرالمؤمنین مانند یک فرد مسلمان سخن می گویند

و حق والائی را که او بر بشریت دارد گوشزد می کنند .  
از منابع معتبر تاریخی و سخن خود حضرت علی علیه السلام چنین بر می آید که نه تنها علی بن ابیطالب خود را شایسته ترین فرد برای خلافت می دانست بلکه این شایستگی واقعیتی بود که همگان آن را پذیرفته بودند .  
از جمله دلایل روشنی که این حقیقت را اثبات می کند :

۱-نامه محمد بن ابی بکر به معاویه و پاسخ معاویه به اوست .(۱)

۲-یعقوبی می گوید :

مها جرین و انصار شکی درباره خلافت علی (پس از پیامبر نداشتند) .(۲)

۳-عتبه بن ابی لهب

او چهار بیت سروده بدین مضمون :

---

۱-این نامه و پاسخ آن بطور کامل در صفحات بعدی خواهد آمد

۲-از کتاب تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۲۴

### ترجمه بیت اول

من گمان نمی کردم امر خلافت از اولاد هاشم منحرف نشود و اگر  
به آل هاشم برسد از ابوالحسن منحرف گردد.

### ترجمه بیت دوم

ابوالحسن اولین شخص از جهت ایمان و سابقه بوده ، دانا ترین مردم به قرآن و سنت های پیامبر اکرم است .

### ترجمه بیت سوم

وآخرین شخصی که به دیدار پیامبر در آخرین نفس هایش نایل شده است . او همان کسی است که جبرئیل در غسل و کفن پیامبر او را کمک می کرد .

### ترجمه بیت چهارم

( علی ) کسی است که هر امتیازی که در دیگران بود در او جمع شده و آن امتیازات عالی که در او وجود داشته است دیگران از آنها محروم بوده اند .

۴-خالد بن سعید در داستان سقیفه در مسافرت بود هنگامی که بر می گردد نزد امیر المؤمنین می رود و می گوید :  
اجازه بده با تو بیعت کنم زیرا سوگند بخدا کسی در میان مردم سزاوارتر از تو به مقام محمد ( ص ) نمی باشد . ( ۱ )

## محمد بن ابی بکر که بود

محمد بن ابی بکر از آن انسانهای آگاه و با تقوی بود که تا حدودی شخصیت الهی امیر المؤمنین را شناخته و به همه گونه جانبازی و فداکاری در راه او تن داده بودند .

حضرت علی علیه السلام این شخصیت وارسته را خیلی دوست داشت و مورخین و راویان می گویند : امیر المؤمنین می فرمود : «محمد فرزند من است که از صلب ابوبکر آمده است» .

قاسم بن محمد فقیه حجاز فرزند اوست و ام فروه مادر گرامی امام جعفر صادق نیز از فرزندان اوست .

امیر المؤمنین محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر تعیین فرمود و فرمانی را به محمد سپرد که در مصر خوانده شد .

داستان اختلال اوضاع کشور مصر در زمان ولایت محمد بن ابی بکر یکی از نتایج طغیانگریهای معاویه بن ابی سفیان بود که درباره خلیفه برحق پیامبر اسلام ، حضرت علی علیه السلام براه انداخته بود .

پلیدترین فردی که با حکومت محمد بن ابی بکر در مصر مخالفت و مبارزه نمود همانم و همکار معاویه بن ابی سفیان بود که معاویه بن خدیج یا معاویه بن خدیج نامیده می شد.

این نابکار به بهانه مطالبه خون عثمان شروع به ریختن خون مسلمانان نمود و آشوب در مصر زبانه کشید و محمد بن ابی بکر رحمه الله علیه در آن آشوب شهید شد و به دیدار خدا شتافت و این حادثه برای امیر المؤمنین سخت اندوه بار و غم انگیز بود .

زیرا معاویه بن خدیج این محبوب علی بن ابیطالب را با قساوتی ضد انسانی که نمی توان توصیف کرد شهید نمود .

محمد را با لب تشنه گردنش را زد و در میان لاشه الاغ سوزاند . (۱)

## نامه محمد بن ابی بکر به معاویه و پاسخ او

### نامه محمد بن ابی بکر به معاویه

هنگامی که محمد بن ابی بکر به مصر می رود نامه ای از مصر به معاویه می

نویسد :

این نامه از محمد بن ابی بکر است به معاویه بن صخر گمراه :  
پس از حمد و سپاس الهی ، خداوند متعال مخلوقات را با  
عظمت و قدرت خود برای هدفی آفریده است . در این امر  
آفرینش نه بیهودگی در کار بوده و نه جبران ناتوانی و احتیاج به  
مخلوقات ، مردم را بندگان خود آفرید ، برخی گمراه و بعضی  
دیگر در هدایت ، گروهی سعادتمند شدند و گروهی دیگر به  
شقاوت افتادند .

سپس اشخاصی را برای ارشاد انسانها برگزید و پیامبر اکرم  
حضرت محمد (ص) را انتخاب کرد و او را امین وحی و رسولی  
که بشارت دهنده و تهدید کننده است قرار داد .



نخستین کسی که دعوت او را پاسخ گفت و به او گروید و ایمان آورد و او را تصدیق نمود برادر و پسر عمویش علی بن ابیطالب بود.

او پیامبر را درباره غیب مخفی که ایمان به آن را از مردم می خواست تصدیق کرد و او را بر همه نزدیکان مقدم ساخت . و در همه موارد خطر جان خود را سپر پیامبر نمود. با دشمنان او جنگید و با آنانکه با پیامبر راه مسالمت پیش گرفته بودند مسالمت کرد.

در همه ساعات شب و روز جان بکف در خدمت پیامبر آماده بود تا چنان سبقت گرفت که در پیروان پیامبر هیچ کس نظیر او وجود نداشت و کسی را یارای برابری با او نبود... این نامه ادامه پیدا می کند تا به این جملات ختم می شود: و ای معاویه بدان که با حيله گری و مبارزه با چنین شخصیت الهی بی نظیر، حيله گری با خدا به راه انداخته ای و از رحمت او دور و مأیوس گشته ای ، تو در دیدگاه خدایی ، او در کمین تو است و تو درباره او کور و غافل « .

## پاسخ معاویه

پاسخ معاویه به نامه محمد بن ابی بکر به قرار زیر است :  
« این نامه از معاویه بن صخر است به عیبجوی پدرش محمد بن ابی بکر : نامه ات رسید شایستگی عظمت و سلطه خداوندی و برگزیده شدن پیامبر اکرم را یاد آور شده

بودی ولی در نامه تو نکات ضعف زیاد و عیبجویی از پدرت  
بود .

فضیلت فرزند ایبطالب و سوابق طولانی و نزدیکی او را به  
پیامبر و فداکاریهای او را در همه مخاطرات متذکر شده  
بودی تو با توصیف علی و بیان فضایل او بر من احتجاج کرده  
و از من انتقاد کرده ای ، فضیلت کسی دیگر را به جای  
خویش به رخ من کشیده ای !

خدایی را سپاسگزارم که امتیازاتی را که شمرده بودی از تو  
برگردانده و به غیر از تو (علی) داده است .

ما در زمان پیامبر بودیم و امتیاز علی و حق او را بر عهده  
می دانستیم ، هنگامی که خداوند پیامبر اسلام را به پاداشی  
که برای او آماده کرده بود برگزید و آنچه را که به او وعده  
کرده بود به اتمام رسانید و دعوت او را آشکار ساخت و  
حجتش را روشن فرمود و او را به بارگاه خود برگرفت ، پدر  
تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق علی را از او سلب  
کردند و با او مخالفت ورزیدند و بر این کار اتفاق کرده  
بودند.

..... تو در جای خود بنشین و در برابر من که پدرت باش

ملک را برای من آماده کرده است عرض اندام مکن .

اگر تصدی ما به اینکه اشغال کرده ایم صحیح است ، پدر تو  
این مقام را بر خود اختصاص داده و ما هم شرکای او هستیم .

اگر پدرت پیش از ما این اقدام را نکرده بود ما با علی بن  
ایبطالب مخالفت نمی کردیم و زمامداری را به او تفویض

می نمودیم . (۱)

با مطالعه این نامه به خوبی روشن می گردد که هنگامی که حضرت علی علیه السلام می فرماید: « همه شما می دانید که سزاوارترین مردم برای زمامداری کسی جز من نیست. » استناد امیر المؤمنین (ع) به علم و اطلاع آنها به قوی ترین مدارک متکی بوده است.

و خلافت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب پس از وفات پیامبر اکرم چنان بدیهی بود که اشخاص مطلع با شنیدن تصدی شخصی دیگر به زمامداری در شگفتی عمیق فرو رفتند زیرا با یک حادثه ای که مورد انتظار نبود روبرو گشتند. برای اثبات این مسئله کافی است که فقط عبارت یعقوبی را که در تاریخ خود آورده است مورد مطالعه قرار بدهیم.

یعقوبی می گوید:

« مهاجرین و انصار شکی درباره ( خلافت علی پس از پیامبر ) نداشتند. » عامل اصلی اینکه همه طبقات مردم خلافت حضرت علی علیه السلام را پس از وفات پیامبر اکرم بدیهی می دانستند، فضایل و عظمت های بی شمار علی بود که در دوران پیامبر بروز و انحصار و تقدم او را بر همگان اثبات کرده بود. آنان جملات فوق العاده ای از پیامبر درباره علی بن ابیطالب شنیده بودند. آنان بودند که حدیث:

(نسبت تو ای علی بامن نسبت هارون با موسی است جز اینکه پس از من پیامبری نیست.)  
و یا حدیث:

(به علی ناسزا نگوئید زیرا او شیفته و بیقرار ذات خداوندی است.)  
را برای ما روایت کرده اند. (۱)

## داستان تأ سف ابوبکر هنگام فوتش

وداستان تأ سف ابوبکر در نزدیکی فوتش چنین است :

در آن مرضی که ابوبکر از دنیا رفت گروهی از مردم که عبدالرحمان بن عوف هم در میان آنان بود به عیادت او رفتند و با او شروع به گفتگو کردند .

..... تا آنجا که ابوبکر گفت :

سوگند بخدا به هیچ چیز تأ سف نمی خورم مگر به سه کاری که انجام دادم و کاش آنها را انجام نمی دادم :

کاش هجوم به خانه علی را رها می کردم اگر چه بامن مبارزه آشکار کرد و کاش در روز سقیفه بنی ساعده دست بیعت به یکی از دو مرد (ابو عبیده و عمر) می دادم و او امیر می شد و من وزیرش .....

تا آنجا که می گوید :

آن سه چیز را که می خواستم از پیامبر سؤال کنم ، کاش می پرسیدم : امر خلافت پس از او از آن کیست ؟ تا خلاف و نزاع در میان مسلمانان نمی افتاد .....(۱)

## داستان سقیفه بنی ساعده بطور اختصار

ابن ابی الحدید که او هم از کتاب سقیفه تألیف ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری نقل می کند :

« جوهری می گوید : احمد بن اسحق می گوید : احمد بن سیار از سعید بن کثیر بن عفیرانصاری چنین روایت می کند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از این دنیا رحلت فرمود .

انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و گفتند : پیامبر از دنیا رفت . سعد بن عباد (۱) به فرزندش قیس بن سعد یا به بعضی از فرزندان او چنین گفت که من به جهت بیماری که دارم نمی توانم سخنانم را به مردم بشنوانم و آنچه را که من می گویم با دقت بفهم و به مردم بگو . سعد سخنانی می گفت و پسرش می شنید و صدای خود را بلند می کرد تا انصار سخنان سعد را بشنوند .

---

۱- سعد بن عباد رئیس قبیله خزرج بوده است .

سخنان سعد پس از حمد و ثنای خداوندی چنین بود : شما انصار آن سابقه دینی و فضیلت که در اسلام دارید برای هیچ یک از قبایل عرب نیست .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده سال و اندی در میان قوم خود بود و آنان را به پرستش خداوندی و کنار زدن بت ها دعوت می کرد ، در حالیکه از قوم او جز اندکی به وی ایمان نیاوردند . سوگند بخدا ، آنان توانایی دفاع از پیامبر را نداشتند و نمی توانستند دین او را عزیز و دشمنانش را دفع نمایند .

تا اینکه خداوند درباره شما انصار بهترین فضیلت را اراده فرمود و کرامت را به شما عنایت و شما را به دین خود اختصاص داد و ایمان به خدا و رسول او و عزیز نمودن دینش را نصیب شما ساخت و همچنین فضیلت جهاد با دشمنانش را به شما داد .....

سپس خداوند متعال پیامبر را از این دنیا گرفت در حالیکه پیامبر از شما راضی و خشنود و چشمش به شما روشن بود .

پس اکنون دست خود را با امر زمامداری محکم سازید ، زیرا شما شایسته ترین مردم به این امر می باشید .

در این هنگام همه انصار پاسخ مثبت به سعد داده و گفتند :

رأی صحیح همین است . و ما از دستور تو تجاوز نمی کنیم و این امر (زمامداری) را بر تو واگذار می کنیم .....

سپس سخنانی میان انصار به میان آمد و گفتند :

اگر مهاجرین قریش گفتند ما مهاجر و یاران اولی و اولیای پیامبریم ،

پس چرا شما انصار با ما در مسئله خلافت پس از پیامبر نزاع می کنید چه خواهید گفت ؟

انصار گفتند : در این صورت خواهیم گفت :

امیری از ما انصار و امیری از شما مهاجرین برای خلافت انتخاب شود و ما به غیر این کار هرگز رضایت نمی دهیم (۱).....

خبر اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به عمر بن الخطاب رسید ، اورهسپار منزل پیامبر شد و ابوبکر را در خانه دید و علی بن ابیطالب مشغول تجهیز جنازه پیامبر بود .

کسی که خبر اجتماع انصار را در سقیفه به عمر آورده بود معن بن عدی بوده است .

---

۱-شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۵

معن دست عمر را گرفت ، عمر گفت : من کار دارم .

معن گفت : باید برخیزی و عمر بامعن برخاست .

معن گفت : جمعی از انصار در سقیفه بنی ساعده گرد هم آمده اند و سعدبن عباده در میان آنان است و انصار دور او می گردند و او را به خلافت شایسته می دانند و در آنجا عده ای از اشراف انصار هم جمع شده اند ، بیم آشوب و فتنه می رود ، حال ببین چه فکرمی کنی ؟

این داستان را به برادرانت مهاجرین بگو و برای خود راهی را انتخاب کنی ، زیرا من می بینم در این ساعت در فتنه باز شده است مگر اینکه خدا این در فتنه را ببندد .

عمر از این حادثه شدیداً ناراحت شد و نزد ابوبکر رفت و دست او را گرفت و به او گفت : برخیز .

ابوبکر گفت : کجا برویم پیش از آنکه پیامبر را دفن کنیم ؟ من حالا نمی توانم به پیشنهاد تو عمل کنم ، من مشغولم .

عمر گفت : حتماً باید برخیزی و انشاءالله بزودی برمی گردیم .

ابوبکر با عمر برخاستند و عمر قضیه سقیفه را به ابوبکر باز گو کرد و وی شدیداً ناراحت شد .

هر دو با سرعت بیرون آمده و روانه سقیفه بنی ساعده گشتند .

در آنجا مردانی از اشراف انصار جمع شده بودند و سعدبن عباده در حال بیماری در میان آنان بود .....

ابوبکر رشته سخن را بدست گرفت و اول شهادتین را گفت و کلامش را به این ترتیب شروع کرد :

خداوند متعال که سپاسش بزرگ است محمد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم و برپاداشتن دین حق مبعوث کرد و او مردم را به اسلام دعوت نمود .....

و ما گروه مسلمانان مهاجر اولین مردم بودیم که اسلام را پذیرفتیم و مردم در این راه پیرو ما گشتند .

و ما خویشاوندان پیامبر و از نظر نسب متوسط ترین عرب هستیم ، قبیله ای را در میان عرب نمی توان یافت مگر اینکه نسل قریش در آن وارد شده است .

و شما انصار خدائید و شما به پیامبر یاری نمودید .....  
 شما محبوب ترین و با کرامت ترین مردم برای ما و شایسته ترین مردم برای رضا به قضای خداوندی و تسلیم به آن فضیلتی هستید که خداوند متعال بربرادران مهاجر شما داده است . و شما شایسته ترین مردم بر حسادت نکردن به مهاجرین می باشید .

شمائید آن مردمی که در سختی ها دیگران را بر خود مقدم داشتید و شایسته ترین کسانی هستید که این دین بدست شما نشکند و در هم و برهم نگردد .

و من شما را به بیعت به ابوعبیده و عمر دعوت می کنم ، من برای خلافت هر دو شخص را با صلاحیت و شایسته می بینم .

عمر و ابوعبیده گفتند :

برای هیچ کس شایسته نیست که بالاتر از تو باشد ، تورفیق پیغمبر در غار بودی و پیامبر ترا مأمور نماز ساخت .

پس تو شایسته ترین مردم به امر خلافت هستی .....(۱)

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۸۶ تا ۸۷

گفتگو در میان مهاجرین و انصار زیاد شد و بالاخره ابوبکر برخاست و گفت :

عمر و ابوعبیده به هریک از آن دو می توانید بیعت کنید .

آن دو گفتند : سوگند بخدا ، ما این امر را نمی پذیریم و تو بهترین مهاجرین هستی و یکی از دونفر در غار و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله بر نماز هستی و نماز بهترین دین است .

دستت را باز کن تا ترا بیعت کنیم .

وقتی که ابو بکر دستش را برای بیعت باز کرد ، بشیر بن سعد خزرجی که ( از انصار بود و به سعد بن عبادت می ورزید ) از عمر و ابوعبیده جلوتر افتاد و به ابوبکر بیعت کرد .



حباب بن منذر فریاد زد : سوگند به خدا ، ترا به این بیعت مجبور نکرد مگر حسادت به پسر عمویت ( سعد بن عباده ) .

به همین ترتیب اسید بن حضیر هم که رئیس قبیلهٔ اوس بود از روی حسادت به سعد بن عباده به ابوبکر بیعت کرد .

با بیعت اسید به ابوبکر همهٔ قبیلهٔ اوس با وی بیعت کردند .

سعد بن عباده را که مریض بود برداشتند و به خانه اش بردند و همان روز و بعد از آن از بیعت به ابوبکر امتناع ورزید .

عمر خواست سعدبن عباده را مجبور کند که به ابوبکر بیعت کند ، به او گفته شد که به این کار اقدام مکن ، زیرا او بیعت به ابوبکر نمی کند اگر چه کشته شود و با کشته شدن او دودمانش کشته خواهند شد و به دنبال از بین رفتن دودمان سعدقبیلهٔ خزرج کشته خواهد گشت . و اگر قبیلهٔ خزرج بخواهد بجنگد ، قبیلهٔ اوس دوشادوش آنان خواهند جنگید و فسادى براى خواهد افتاد .

لذا سعد را رها کردند ، سعد در نماز با آنان شرکت نمی کرد و در جمعیت شان شرکت نمی کرد و مطابق داوری آنان عمل نمی کرد و اگر سعد کمک پیدا می کرد با آنان می جنگید .

روزگار سعد بدین منوال می گذشت تا ابوبکر از دنیا رفت .

و پس از آن با عمر نیز بیعت نکرد . سعد اندک زمانی پس از آن به شام رفت و در حوران از دنیا رفت و به هیچ کس بیعت نکرد نه به ابوبکر و نه به عمر و نه به کسی دیگر . (۱)

وجوهی می گوید :

ومردم دور ابوبکر جمع شدند و بیشتر مسلمانان در آن روز به ابوبکر بیعت کردند .

شخصیت های بنی هاشم در خانهٔ امیرالمؤمنین U جمع شده بودند و زبیر هم با آنان بود و خود را مردی از بنی هاشم می دانست .

وعلی بن ابیطالب بارها می فرمود :

زبیر همواره با ما اهل بیت پیامبر بود ، تا پسرش که به فعالیت افتاد وی را از ما برگرداند .

بنی امیه پیرامون عثمان را گرفتند و بنی زهره حمایت از سعد و عبدالرحمن می کردند .

عمر به همراه ابو عبیده به سراغ آنان رفت و گفت :

چه شده است که شما دور هم جمع شده اید ؟ برخیزید و به ابوبکر بیعت کنید ، زیرا مردم وانصار به او بیعت کردند .

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص ۱۱-۱۰

عثمان و کسانیکه با او بودند و سعد و عبدالرحمن و کسانیکه با آن دو بودند برخاستند و با ابوبکر بیعت نمودند .

عمر با گروهی که اسید بن حضیر و سلمه بن اسلم با آنها بودند به سوی خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها رفتند .

عمر به آنان که در خانه فاطمه سلام الله علیها بودند گفت : بروید و به ابوبکر بیعت کنید .

آنان امتناع ورزیدند .

زبیر با شمشیرش به عمر و یارانش متعرض شد .

عمر گفت : بگیری سگ را !

سلمه بن اسلم به زبیر حمله ور شد و شمشیر را از دست او گرفت و آن را به دیوار زد .

سپس عمر ، زبیر و علی علیه السلام و کسانی را از بنی هاشم که با آنان بودند با خود برداشته و براه افتادند .

امیرالمؤمنین می فرمود :

من بنده خدا هستم و من برادر رسول خدایم .

وقتی که به ابوبکر وارد شدند به علی علیه السلام گفته شد :

به ابوبکر بیعت کن .

علی علیه السلام فرمود: من به خلافت شایسته تر از شما هستم و من به شما بیعت نمی کنم و شما سزاوار ترید که به من بیعت کنید. شما خلافت را از انصار به این دلیل گرفتید که با پیامبر خویشاوندی دارید و آنان فرماندهی و امیری را بر شما تسلیم نمودند. و من عین همان دلیل را در حق خود برای شما می آورم. اگر از خدا درباره خودتان می ترسید به ما انصاف بدهید و همان امر را که انصار از شما پذیرفتند، برای ما بپذیرید و در غیر این صورت ستمکار خواهید بود با این که می دانید. عمر گفت: تو رها نخواهی گشت مگر اینکه بیعت کنی. علی علیه السلام فرمود: ای عمر، امروز شیری برای ابوبکر بدوش، قسمتی هم از آن شیر برای توست. امروز برای بیعت به او به مردم سخت بگیر تا فردا خلافت را بر تو واگذار کند. سوگند بخدا، سختی را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم. ابوبکر به علی علیه السلام گفت: اگر با من بیعت نمی کنی ترا مجبور نمی کنم. ابو عبیده گفت: ای ابوالحسن، توجوانی، و اینان کهنسالان قوم توهستند و تو مانند آنان تجربه و شناخت امور را نداری و من نمی بینم مگر اینکه ابوبکر برای خلافت از تو قوی تر است و تحمل و ورود او به این امر بیشتر از توست. امر خلافت را به او تسلیم کن و رضایت بده و اگر توزنده بمانی و عمرت طولانی باشد تو برای این امر شایسته تر و بانظر به فضیلت و خویشاوندی تو با پیامبر و سوابق و جهادی که کرده ای لایق تری. علی علیه السلام فرمود:

ای گروه مهاجرین، از خدا بترسید، مقام محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و دودمان او به خانه ها و دودمانهای خودتان منتقل مسازید. و آن کسی را که شایسته این مقام و حق است از مقام حق خود دور مسازید.

و سوگند بخدا ای مهاجرین ، ما اهل بیت پیغمبر به این امر شایسته تر از شما هستیم .

آیا قرائت کننده کتاب خدا و فقیه دین خدا و عالم به سنت و مطلع از امور مردم جامعه از ما نیست .

سوگند بخدا چنین شخصی در میان ما است ، پس پیروی از هوی مکنید که از حق دورتر می گردید .

بشیربن سعد می گوید :

ای علی اگر این سخن را انصار پیش از بیعتی که با ابوبکر کرده اند از تو می شنیدند ، حتی دونفر هم از بیعت به تو تخلف نمی کردند ولی آنان بیعت کرده اند .»

و در صفحه ۱۳ از مجلد ششم شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید این داستان نقل شده است که :

« ابوبکر به احمد بن عبدالعزیز می گوید : احمد از سعید بن کثیر و او از ابن لهیعه روایت می کند که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ، ابونذر غائب بود وقتی که برگشت و ابوبکر امر خلافت را بدست گرفته بود ، چنین گفت :

«اگر این امر خلافت را در اهل بیت پیامبران قرار می دادید حتی دونفر با شما اختلاف نمی کرد .»

نقل مطالب فوق از علماء و محدثین و مورخین برادران اهل تسنن است که در تألیفات آنان نیز مورد بحث و تحقیق قرار می گیرند .

این بود داستان سقیفه بنی ساعده که البته با مختصر اختلافی مورد قبول همه مورخین و صاحب نظران در داستان خلافت می باشد .

برای تحقیق در مسئله خلافت ، تحلیل این مطالب که از جوهری و دیگر مورخین نقل شده است ضرورت کامل دارد .

و اگر تحلیل صحیح درمطالب فوق انجام بگیرد می توان مسائل زیر را مطرح کرد و امیدواریم صاحب نظران هر دو گروه تشیع و تسنن با کمال اخلاص درباره مسائل زیر بررسی نمایند .

۱- باید در این مسئله تحقیق شود که در هنگامی که جنازه پیامبر اکرم در خانه اش بود و علی بن ابیطالب مشغول تجهیز او بود و بنا به گفته جوهری ابوبکر نیز در آنجا حضور داشته و طبیعتاً شور و هیجانی میان مسلمانان بود ، بعضی از مهاجرین کجا بوده اند ؟

۲- انصار که گروهی از مسلمانان بودند نمی توانستند بدون جلب موافقت مهاجرین سرنوشت خلافت را معین کنند.

لذا لزوم شتابزدگی معن بن عدی و ابوبکر و عمر برای ورود به سقیفه و جلوگیری از اقدامات انصار برای انتخاب سعد بن عباده ضرورتی نبوده است که آخرین ساعت دیدار با پیامبر خدا را رها نموده و برای جلوگیری انصار از اقدام به امر خلافت از خانه پیامبر بیرون بروند .

۳- عین همان احتجاج و استدلال که آنان برای ساکت کردن انصار بیان کرده اند ، علی بن ابیطالب برای آنان فرموده است که اگر آنان به جهت خویشاوندی با پیامبر شایسته پیشوایی مسلمانان بوده باشند ، آن حضرت از همه ابعاد حسبی و نسبی به پیامبر نزدیک تر از همه آنان بوده است .

۴- در موقع از دنیا رفتن زمامدار دوم که گفت :

اگر ابو عبیده زنده بود او را برای خلافت تعیین می کردم .

این مسئله هم بدیهی است که در آن زمان جوانی علی بن ابیطالب که مستمسک ابو عبیده بر عدم استحقاق علی U برای خلافت بود سپری شده بود . باید تحلیل و پیگیری لازم و کافی در این باره شود .

۵- سبقت بشیر بن سعد خزرجی بر بیعت به جهت حسادتی بوده است که به سعد بن عباده می ورزید .

همچنین بیعت اسید بن حضیر که رئیس قبیلهٔ اوس بود و با خزرج و رئیس آن (سعدبن عباد) رقابت حسودانه داشته است .

۶- شدت مقاومت سعدبن عباد برای عدم بیعت با ابوبکر اگر چه کشته می شد .

۷- عدم حضور بنی هاشم و جمعی از بزرگترین صحابهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر و عمار بن یاسر ..... و غیر هم

۸- امتناع امیرالمؤمنین و دودمان او .

۹- این که ابن ابی الحدید می گوید : علی بن ابیطالب در آن موقع به نص از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دربارهٔ خود استدلال فرموده است . باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد .

زیرا بنا به روایاتی که ابن ابی الحدید از جوهری نقل نموده و راویان دیگر نیز آن را تأیید می کنند، امیرالمؤمنین صریحاً فرمود:

«ای گروه مهاجرین از خدا بترسید و مقام محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و

دودمان او به خانه ها و دود مانهای خودتان منتقل مسازید . و آن کسی را که

شایستهٔ این مقام و حق است ، از مقام و حق خود دور ننمائید .....»

..... قطعاً تکیه امیرالمؤمنین در یقین و صراحت خود مستند به نصوصی بوده است که احتمال نمیداد کسی منکر آنها شود . مانند:

( ای علی ، نسبت تو به من ، نسبت هارون به موسی است الا اینکه پس از من

پیامبری نیست . ) (۱)

---

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۱۰- گفتار بشیر بن سعد به امیرالمؤمنین ، گفتاری است بسیار پراهمیت .

بشیر به آن حضرت گفت : ای علی (علیه السلام) اگر این سخن ترانصار پیش از بیعتی که با ابوبکر کرده اند، از تو می شنیدند ، حتی دو نفر هم از بیعت به تو تخلف نمی کردند .

امیدواریم این چند مسئله که همواره مورد بحث و تحقیق دانشمندان اسلامی بوده است با دقت و اخلاص و تقوای علمی، مورد توجه قرار بگیرد و مسلمانان از محصول آن دقت و اخلاص و تقوای علمی بهره مندگردند. (۱)

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری ج یازده ص ۱۱۲-۱۰۲

گفته اند: وقتی که اخبار سقیفه بنی ساعده پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی بن ابیطالب رسید فرمود: انصار چه گفتند؟ خبر دادند که انصار گفتند: امیری از ما وامیری از شما باشد. آن حضرت فرمود:

آیا به گروه انصار اینطور استدلال و احتجاج نکردید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وصیت فرموده است که: به نیکوکار انصار نیکی شود. و از بدکارشان اغماض گردد؟

به آن حضرت گفتند: در این توصیه چه حجّتی بر انصار وجود دارد؟ آن حضرت فرمود: اگر زمامداری از آنان بود، وصیت درباره آنان نمی فرمود. سپس فرمود: قریش چه گفت؟ به آن حضرت گفتند: قریش احتجاج و استدلال به این کرد که آنان شاخه هایی از درخت پیامبرند.

حضرت فرمود: به درخت احتجاج کردند و میوه آن را ضایع و تباه نمودند. (۱) استاد محمد تقی جعفری می گویند:

اما تفسیر جمله امیرالمؤمنین چنین است که اگر امامت و زمامداری برای انصار جائز بود احتیاجی به توصیه نداشتند زیرا خود در رأس حکومت قرار می گرفتند و دیگران در شعاع حکومت آنان احتیاج به توصیه داشتند. و اما در مورد قریش

حضرت فرمود: «قریش احتجاج به درخت کردند و میوه آن را ضایع و تباه نمودند.»

غایت و هدف از درخت میوه آن است.

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب هم میوه درخت مکتب اسلام بود وهم میوه ممتاز  
قبیله قریش .

۱- ترجمه خطبه شصت وهفتم نهج البلاغه

بنابراین استدلال ، امیرالمؤمنین می فرمایند اگر قرابت و خویشاوندی آنان با پیامبر اسلام عامل شایستگی امامت وزمامداری بوده باشد ، قرابت و خویشاوندی من بسیار نزدیک تر بوده ومن مانند میوه ای که محصول درخت پیامبر است هم از جهت معنی و هم از بعد طبیعی شایسته تر به مدعای آنان (امامت) هستم . (۱)

مسئله این است که سخنان امیرالمؤمنین در موارد فراوان و اعتقاد اولی مهاجرین وانصار که به گفته یعقوبی کمترین تردیدی در این نداشتند که خلافت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حق واقعی علی بن ابیطالب است .

و همچنین کیفیت زندگانی آن بزرگ بزرگان بطور قطع اثبات می کرد که خلافت الهی مختص او است . ولی اواز این حق مسلم برکنار شده است . از طرف دیگر این خاصیت روحی او برهمگان اثبات شده است که او خلافت را برای اشباع حس خودخواهی نخواستہ بلکه تأکید قاطعانه کرده است که نه تنها خلافت را بلکه اصل حیات را برای احقاق حق و وصول به هدف اعلاى انسانی می خواهد .

۱- ترجمه وتفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری ج یازده ص ۱۰۲

بنابراین شکوه و ابراز ناراحتی های او درباره از دست رفتن حق خود ، در حقیقت ابراز رنج و درد درباره محرومیت جامعه از حق بوده است . (۱)

و در خطبه هفتاد و چهارم نهج البلاغه آمده است :

زمانی که شوری تصمیم به بیعت با عثمان گرفته بود حضرت علی بن ابیطالب فرمود :

**شما دانسته اید که من به این خلافت از همه شایسته ترم .**

وسوگند بخدا ، من به تصمیم شما تسلیم خواهم شد ، مادامیکه امور مسلمانان سالم بماند وظلم وجوری در امور مسلمانان روی ندهد ، مگر فقط برای من .

این تحمل وشکیبایی به امید پاداش وفضل الهی واعراض از آن آرایش ظاهری وپیرایش صوری خلافت است که شما درباره آن به رقابت افتاده اید . (۲)



### **شما دانسته اید که من به خلافت از همه شایسته ترم .**

در آن هنگام که علی علیه السلام فریاد می زند که شما می دانید که من به خلافت از همه شایسته ترم ، حتی یک نفر برای اعتراض دهان باز نمی کند. ولی عمل آنان غیر از علمشان بود .

امیرالمؤمنین در این مقام می فرماید :  
شما می دانید .

چه چیز را ؟

این حقیقت را که من برای خلافت از همه شایسته ترم .

مقصود از خلافت چیست ؟

مقصود مدیریت مادی و روحی انسانها در مجرای « حیات معقول »

که قرآن آن را « حیات طیبه » نامیده است .

پیامبر عظیم الشان اسلام این مدیریت را بر عهده داشته است .

این مدیریت ریاست کسری و قیصرها نبوده است ، بلکه قیام به وظیفه بحرکت در آوردن مردم از لجنزار جهل و سقوط در منجلاب هوی و هوسهای حیوانی و ظلمت های فقر و خودکامگی و خودستیزی بوده است .

آیا مردم آن دوران شایستگی امیرالمؤمنین برای قیام به چنین وظیفه بزرگ را می دانستند ؟

آری می دانستند .

نتیجه این دانستن چه بوده است ؟ نشستن و تماشا کردن ؟

نه هرگز ، زیرا اگر چنین بود قابل تأویل و تفسیر بود .

ولی متأسفانه وقتی که تن به سلطنت معاویه و عوامل بوجود آورنده آن می دهند ، در حقیقت بدون این که کمترین ارزشی به علم خود درباره شایستگی انحصاری امیرالمؤمنین بدهند ؟ باکمال آسودگی خاطر به قضا و قدر الهی تمسک می کردند! امیرالمؤمنین در آخر این خطبه می فرماید :

«من به تصمیم شما تسلیم خواهم شد ، ما دامی که امور مسلمانان سالم بماند و ظلم و جوری در امور مسلمانان روی ندهد مگر فقط برای من .»  
خلافت و زمامداری ای که شما تاحدّ شور و عشق برآن علاقه می ورزید ، برای من بی ارزش تر از یک لنگه کفش وصله دار است .

اگر این حق را که از آن من است و همه شما می دانید که این ادعای من حق است از من سلب کنید که قطعاً تعدی و ستم بر من است ، تحمل می کنم و سکوت می کنم . و اما اگر اسلام را منحرف کنید و ستمی بر مسلمانان روا بدارید ، این یک حق الهی است که سکوت نکنم و برخیزم و از انحراف اسلام و ستمی که بر مسلمانان وارد شود جلوگیری نمایم .

صحت این مدعای امیرالمؤمنین و عمل به آن را تاریخ به خوبی و وضوح کامل در اختیار ما گذاشته است . (۱)

ابن ابی الحدید می گوید : و بدان که اخبار از آن حضرت درباره اینکه « حق او را از او سلب کرده اند » متواتر است مانند اینکه می فرماید :

۱- از موقعی که خداوند رسول خود را از این دنیا باز گرفت مظلوم بوده ام تا همین روز . (۲)

۲- خداوندا ، قریش را رسوا کن ، زیرا قریش مرا از حقم ممنوع نمود و خلافت را از من غصب کرد . (۳)

۳- خدا قریش را به جهت ظلمی که به من کرده اند مجازات کند ، زیرا آنان با گرفتن حق من ، مرا مظلوم نموده ، قدرت الهی فرزند مادرم (رسول خدا) را از من غصب نمودند . (۴)

۴- روزی شنید که شخصی فریاد می زند : « من مظلوم شده ام » آن حضرت فرمود : « بیا باهم فریاد بزنیم ، زیرا من از اول ستمدیده ام .....» (۵)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جلدیازده ص ۱۸۱  
۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹ ۳-۴-۵- همان مأخذ ص ۳۰۷

۵- و یقیناً او می داند که موقعیت من از خلافت محل قطب از آسیا است . (۱)  
( منظور حضرت زمامدار اول است . رجوع فرمائید به خطبه شقشقیه خطبه سوم )  
۶- همواره مرا از حق خود ممنوع نموده از آنچه شایسته و سزاوارش هستم برکنار کرده اند . (۲)

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۹  
۲- همان مأخذ

## حادثه عثمان و خونخواهانش

( این نابخردان ) حقى راز من مطالبه مى کنند که خود رهايش کرده اند .  
وخونى راز من مى خواهند که خود آن را بر زمین ریخته اند .

حضرت علی (ع) - خ ۲۲

در کتاب نهج البلاغه در چند مورد ، مخصوصاً در نامه هاى که امیرالمؤمنین به معاویه نوشته ، حادثه عثمان مطرح گشته است .  
از مجموع همه موارد چنین بر مى آید که امیرالمؤمنین نه در قتل عثمان شرکت نموده است و نه به آن دستور داده و نه رضایتى به حادثه مزبور داشته است که کمترین اسنادى به آن حضرت داشته باشد .  
يکى از آن موارد که موقعیت امیرالمؤمنین را با کمال صراحت روشن میدارد ، خطیه سى ام است .  
در آن خطبه چنین آمده است :  
« اگر به کشتن عثمان دستور داده بودم قاتلش بودم ، اگر از قتل او جلوگیری مى کردم یاورش بودم .  
اما اگر کسی که او را یاری کرده باشد نمى تواند بگوید : من از کسی که او را تنها گذاشت و به کمکش نشتافت ، بهتر و شایسته ترم .

وکسی که او را تنها گذاشت و کمکش نکرد نمی تواند بگوید :  
کسی که او را یاری کرد بهتر از من بوده است .  
من وضع عثمان را در جملات مختصری برای شما بیان می کنم :  
اودر امور اجتماعی مسلمانان استبداد ورزید و اقوام خود را بر دیگر مسلمانان  
مقدم داشت و این کار ناشایسته ای بود .  
شما مردم هم درباره اوستابزدگی کردید ، داد و فریاد براه انداختید و این هم کار  
ناشایسته ای بود که شما کردید .  
وبرای خدا حکمی است درباره آن کسی که استبداد ورزید و طبقه ای مخصوص را  
به دیگر مسلمانان ترجیح داد و همچنین برای خدا حکمی است درباره شما  
شتابزدگان و فریاد برآوران .» (۱)  
جملات فوق باصراحت قاطعانه موقعیت مشخص امیرالمؤمنین را در قتل عثمان  
توضیح می دهد .  
امیرالمؤمنین دستور به قتل نداده است ، حتی کمترین کمک و تأییدی را برای قتل  
عثمان نمی توان به آن حضرت نسبت داد .  
بلکه مطابق گفته های ابن ابی الحدید و دیگر صاحب نظران تاریخ اسلام ، چند بار  
به خانه عثمان رفته و یا عثمان به خانه امیرالمؤمنین آمده و آن حضرت راه و چاره  
مشکلات را به عثمان پیشنهاد کرده است . و با اینکه مروان همواره همه چاره  
جویی های امیرالمؤمنین را درباره عثمان خنثی می کرد ، باز آن حضرت در نهایت  
خیرخواهی گام در اصلاح کار عثمان می نمود .

---

۱- خطبه سی ام نهج البلاغه

همچنین امیرالمؤمنین با محاصره کنندگان عثمان گفتگوها کرده و آنها را با وعده  
اصلاحی که عثمان میداد متفرق نموده است .  
در نهج البلاغه حضرت علی بن ابیطالب دست های خود را پاک ترین دست ها از  
خون عثمان گوشزد فرموده است .  
حضرت علی علیه السلام می فرماید :

« (آن نابخردان) حقی را از من مطالبه می کنند که خود، آن را از بین برده اند و خونی را از من می خواهند که خود آن را بر زمین ریخته اند. »

این است شهادت راستگو ترین مرد تاریخ این است شهادت کسی که راستگوترین انسان ها یعنی ابوذر غفاری یکی از شاگردان مکتب او بشمار می رود .

با یک تجزیه و تحلیل ساده در ادعا و فعالیت های پیمان شکنان و معاویه از پشت پرده ، به خوبی اثبات می شود که مقصر قلمداد کردن امیر المؤمنین صمبنایی بود که آن نابخردان می خواستند ریاست و زمامداری خود را روی آن استوار کنند . (۱)

امیر المؤمنین در خطبه سی ام نهج البلاغه فرمود که :

دستوری به قتل عثمان نداده است و چند بار عثمان را از خطری که متوجه او بود آگاه ساخته و بر حذر فرموده بود .

و با توجه به اقدامات امیر المؤمنین برای جلوگیری از حادثه عثمان روشن می شود که آن بزرگوار کمترین اعانتی در قتل عثمان نداشته است . (۲)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری جلد پنجم ص ۲۵

۲- همان مأخذ جلد هشتم ص ۱۲۴

## معاویة و خون خواهی عثمان در جنگ صفین

و اما جریان گفتگو و اتمام حجت لازم که در صفین موجب تأخیر در صادر کردن فرمان حمله و سپاهیان معاویة گشته است مطابق نقل ابن ابی الحدید بدین ترتیب بوده است :

امیرالمؤمنین در صفین به آب فرات مسلط گشت و به اهل شام اجازه داد که در استفاده از آب فرات با او و سپاهیان او مشترک باشند . باشد که این عنایت و اجازه و دادگری آنان را به خود بیاورد و در موقعیت نابکارانه ای که در پیش گرفته بودند تجدید نظر کنند و به تأمل و اندیشه بپردازند .

چند روز اول سکوت بر طرفین حکمفرما بود، یعنی نه از طرف امیرالمؤمنین به سوی معاویة پیامی می رفت و نه بالعکس .

در این هنگام سپاهیان امیرالمؤمنین تأخیر صدور فرمان جنگ از امیرالمؤمنین را تحمل نکرده و بر حضرت ایراد گرفته و بگو مگو راه انداختند و سخنان ناشایستی را در مورد علت تأخیر صدور فرمان جنگ درباره حضرت علی علیه السلام بر زبان راندند . و امیرالمؤمنین در جواب آن گروه این سخنان که در خطبه پنجاه و پنجم نهج البلاغه آمده است را بیان فرمودند .

و فرمودند ولی من در اقدام به جنگ شکیبایی می کنم . باشد که آنان به خود بیایند و هدایت شوند یا حداقل گروهی از آنان هدایت را بپذیرند زیرا رسول خدا ( ص ) در جنگ خیبر به من فرمود:

اگر خداوند بوسیله تو یک مرد را هدایت کند ، برای تو بهتر از هر چیزی است که آفتاب بر آن می تابد .

نصر بن مزاحم می گوید : سپس علی علیه السلام سه نفر را به نامهای بشیر بن عمروانصاری و سعید بن قیس همدانی و شبت بن ربیع تمیمی را نزد معاویة فرستاد و فرمود :

بروید نزد آن مرد و او را به سوی خداوند عزوجل دعوت کنید و دعوت کنید او را به اطاعت و پیروی از جمعیت و تبعیت از دستور خداوند سبحان .

آن سه نفر رفتند و به معاویه وارد شدند .

نخست ابو عمرو محسن حمد و سپاس خدا را بجای آورد و سپس رو به معاویه کرد و چنین گفت :

ای معاویه ، دنیا قطعاً از دست تو خواهد رفت و بازگشت نهائی تو به سرای آخرت است . و خداوند مجازات کردارت را خواهد داد . و آنچه را که اندوخته ای محاسبه خواهد کرد . و من تو را بخدا سوگند می دهم اجتماع این امت را متفرق مساز و میان این امت خونریزی براه مینداز .

معاویه : این توصیه را چرا به رفیقت ( علی ) نمی نمائی . ؟

ابو عمرو : شگفتا ، علی بن ابیطالب احتیاجی به توصیه ندارد . این مرد با تو قابل مقایسه نیست .

علی بن ابیطالب برای زمامداری از جهت فضیلت و دین و سابقه در اسلام و نزدیکی به رسول خدا از همه مردم شایسته تر است .

معاویه : چه می خواهی بگویی ؟

ابو عمرو : ترا به تقوای پروردگارت و پاسخ مثبت به پسر عمویت ( ابو عمرو ) و پذیرش حق که ترا به سوی آن می خواند دعوت می کنم . زیرا این پذیرش برای دین تو و عاقبت کار تو سالم تر و بهتر است .

معاویه : آیا بگذارم خون عثمان هدر برود ؟

نه سوگند بخدا چنین کاری را نخواهم کرد .

در این موقع شبت بن ربیع پس از حمد و ثنای خداوندی گفت : ای معاویه من اعتراض ترا به ابو عمرو فهمیدم . غرض و هدف تو برای ما پوشیده نیست . تو برای گمراه کردن مردم و به خود جلب کردن و مطیع ساختن آنان چیزی پیدا نکرده ای لذا بهانه ای که در این غرض ورزی بدست گرفته ای این است که به آنان تلقین کنی که پیشوای شما مظلوم کشته شده است ، بیائید به خونخواهی او



برخیزیم ، این یاوه گویی ترا ، مردمی احمق و پست و رذل باور کرده و براه انداخته اند .

ما کاملاً می دانیم که تو می توانستی به کمک عثمان بشتابی ، ولی تو تأخیر کردی و قتل او را برای بدست آوردن این موقعیت دوست داشتی و می خواستی .  
از خدا بترس ای معاویه و این وضعی را که پیش گرفته ای رها کن و با کسی که شایسته امری است ، در آن امر جنگ و جدال مکن .

معاویه : حمد و ثنا مر خدا است .....

ای اعرابی او باش ، در همه حرفهائی که زدی دروغ گفتی و پستی نشان دادی .  
برگردید از نزد من ، میان من و شما فقط شمشیر حکم خواهد کرد . (۱)

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵-۱۳

برای یک انسان محقق همین سخنانی که در میان فرستادگان امیر المؤمنین و معاویه مطرح شده است کافی است که ماهیت معاویه و خواسته های پلید و شیطانی او را آشکار نماید . (۱)

این سه نفر بر گشتند و جریان گفتگو با معاویه را به امیر المؤمنین عرض کردند  
ابن ابی الحدید چنین ادامه می دهد که نصر بن مزاحم می گوید :  
گروه قراء ( آشنایان با قرآن ) از اهل عراق و شام هر یک در ناحیه ای از صفین که سی هزار نفر بودند جایگیر شدند .

امیر المؤمنین در نزدیکی آب اردو زد . و معاویه نیز بالاتر از سپاهیان امیر المؤمنین در نزدیکی آب اردوی خود را مستقر نمود .

گروه قراء میان علی علیه السلام و معاویه به رفت و آمد پرداختند . از جمله قراء اشخاص زیر بوده اند :

عبیده سلمانی - علقمه بن قیس نخعی - عبدالله بن عتبه و عامر بن عبدالقیس که در نقطه ای از ساحل فرات بوده و به سپاهیان علی علیه السلام بر گشتند .

اینان نزد معاویه رفتند و به او گفتند : ای معاویه چه می خواهی ؟  
معاویه : خون عثمان را می خواهم .

قراء : از چه کسی خون عثمان را می خواهی ؟

معاویه : از علی بن ابیطالب .

قراء : آیا عثمان را علی کشته است ؟

معاویه : آری او کشته است و قاتلین عثمان را در سپاهیان خود جای داده است .  
سپس این چهار نفر به نزد امیر المؤمنین برگشتند و سخن معاویه را به آن  
حضرت نقل کردند .

امیر المؤمنین فرمود : خدا شاهد است ، بخدا سوگند سخنی دروغ گفته ، من  
عثمان را نکشته ام .

همین چهار نفر به نزد معاویه برگشته و به او خبر دادند که امیر المؤمنین  
نسبت قتل عثمان به او را تکذیب نموده و خدا را شاهد گرفته که او عثمان را  
نکشته است .

معاویه گفت : اگر او عثمان را با دست خود نکشته است ، او بوده است که دستور  
به قتل او را داده و انبوه مردم را به قتل او تحریک کرده است .

امیر المؤمنین فرمود : خدا شاهد است ، بخدا سوگند ، آنچه را که معاویه گفته  
است دروغ است .

معاویه : اگر علی راست می گوید قاتلان عثمان را که در سپاهیان او هستند  
به دست ما بدهد تا ما آنان را قصاص کنیم .

امیر المؤمنین : آنان قرآن را علیه عثمان تأویل نمودند و میان آنان و عثمان  
جدایی ( نظری و اجتهادی ) بوجود آمد و در حالیکه سلطه در دست عثمان بود او  
را کشتند . و برای امثال این قاتلان قصاصی نیست . بدین ترتیب امیر المؤمنین  
معاویه را از نظر مبانی فقه اسلامی مغلوب ساخت . (۱)

## قاتلان حقیقی عثمان

قاتلان حقیقی عثمان دو نفر بودند به نامهای قتیبه بن وهب و سودان بن حمران .  
که دو قاتل مزبور را بردگان عثمان در همان روز غائله ( یوم الدار ) کشته بودند .  
آنچه را که می تواند مقصود و هدف اصلی معاویه را آشکار بسازد ، مسئله خون  
عثمان نیست بلکه مطلبی است که خود صریحاً می گوید :

معاویه : اگر حقیقت آن است که شما گمان می کنید ، چرا علی بن ابیطالب  
زمامداری را به خود اختصاص داده و با ما و کسانی که در اینجا با ما هستند  
مشورت نکرده است؟!

امیر المؤمنین : مردم پیرو مهاجرین و انصارند و آنان برای همه مسلمانان شهرها  
درباره اولیای امر و پیشوایان دینشان شاهدند .

مهاجرین و انصار با کمال رضایت بامن بیعت کرده اند و من نمی گذارم امثال  
معاویه به این امت حکومت کند و بر دوش آنان سوار شود و اجتماعشان را متفرق  
بسازد .

نصر بن مزاحم می گوید :

ابوامامه باهلی و ابوالدرداء به نزد معاویه رفته و به او گفتند :  
چرا با این مرد به جنگ و مبارزه پرداخته ای در صورتی که سوگند بخدا ، سابقه  
اسلام او از تو قدیم تر و به این امر شایسته و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از  
تو نزدیک تر است .

معاویه : من به جهت خون عثمان باومی جنگم و اوست که قاتلان عثمان را در  
سپاهیان خود دارد . به او بگویید : حق قصاص قاتلین را به ما بدهد ، من اولین  
کسی از اهل شام خواهم بود که با او بیعت خواهد کرد .

امیرالمؤمنین : می دانید معاویه چه کسانی را می خواهد به خونخواهی عثمان بکشد ؟

سپس اشاره فرمود به جمعیتی در حدود بیست هزار نفر که زره های آهنین پوشیده و فقط چشمان آنان دیده می شد و همه آنان می گفتند : همه ما در قتل عثمان شرکت کرده ایم ، کسانی که می خواهند قاتلان عثمان را بگیرند و قصاص کنند ، مارا بگیرند . (۱)

آیا باین وضع امیرالمؤمنین می توانست دست یک یا چند نفر را بگیرد و برای قصاص به معاویه تحویل بدهد !؟

در صورتی که :

- ۱- قاتلان حقیقی عثمان دو نفر بودند که در روز حادثه کشته شده بودند .
- ۲- آنان که تحریک به قتل عثمان کرده بودند بیش از هزاران نفر از مسلمانان بودند .
- ۳- اشخاص برجسته ای که در این تحریک شریک کرده بودند مبانی فقهی و قرآن را در نظر گرفته بودند .
- ۴- ولی حقیقی خون عثمان معاویه نبوده است .
- ۵- یک ادعای حقوقی درباره قتل عثمان نمی تواند مجوز درهم ریختن جامعه و جنگ و پیکار باز مامدار کاملاً قانونی آن جامعه بوده باشد . (۲)

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ از ص ۱۶ تا ۱۸

۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد دهم ص ۱۷۳

# سرگذشت بیت المال مسلمین در دوران حکومت عثمان

واینک سرگذشت بیت المال اجتماع اسلامی را در دوران حکومت عثمان بطور مختصر بررسی می نمائیم .  
عبدالله بن عتبه می گوید :  
روزی که عثمان کشته شد صدوپنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم در نزد خزانه دارش موجودی داشت .  
و ارزش املاکش در وادی القری وحنین و غیره صد هزار دینار بوده است .  
واسبها و شترهای فراوانی از خود به جای گذاشت .(۱)  
این اموال شخصی موقعی مملوک عثمان بوده است که اکثر مردم از ضرورت های معیشت محروم بوده اند .  
سپس مسعودی اضافه می کند :  
در روزگار عثمان جمعی از صحابه املاک و خانه ها اندوختند :  
از آن جمله :  
زبیر بن عوام خانه ای در بصره ساخت که تا این زمان (۳۳۲ هـ) باقی و معروف است .  
بازرگانان و مالداران و غیرهم در این خانه فرود می آیند .  
زبیر خانه هایی نیز در مصر و کوفه و اسکندریه ساخته بود .

---

۱- از کتاب مروج الذهب - مسعودی

مال نقد زبیر پس از وفاتش به پنجاه هزار دینار بالغ بود و هزار اسب و هزار برده و کنیز و زمین هایی از خود به جای گذاشت .

طلحه بن عبیدالله یتیمی خانه ای درکناسه کوفه ساخت و قیمت گندمی که برای او از عراق می آمد هرروز به مبلغ هزار دینار بوده است .

بعضی گفته اند : درآمد غلات او از عراق بیش از این بوده است .

طلحه خانه ای در مدینه ساخت که مصالح آن آجر و گچ و آهک بوده است .

(توضیح : مسلم است که در آن دوران چنین مصالحی ارزش کلانی داشته است که در تاریخ ثبت شده است .)

همچنین عبدالرحمن بن عوف زهری خانه ای وسیع ساخت و صد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت .

و پول نقد او پس از مرگش در حدود دویلمیون و ششصد و هشتاد و هشت هزار دینار یا درهم بود .

سعدبن ابی وقاص خانه ای در عقیق ساخت که بسیار مرتفع و دارای فضایی بسیار وسیع و بالای دیوار هایش دارای کنگره بوده است .

سعید بن مسیب می گوید :

وقتی که زیدبن ثابت مرد ، طلا و نقره هایی که از او مانده بود با تبرها می شکستند .

به اضافه نقدینه ها و اراضی که صد هزار دینار ارزش داشت ...

عثمان به برادر شیری خود عبدالله بن سعدبن ابی سرح در جنگ اول یک پنجم غنیمت های آفریقا را داد .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید :

عثمان همه غنائم آفریقا را ( از طرابلس تا طنجه) به عبدالله بن سعد بن ابی سرح داد ، بدون اینکه کسی از مسلمانان را در آن غنائم با عبدالله شریک نماید . (۱)

بخاری در « صحیح » کتاب جهاد ج ۵ ص ۲۱ می گوید :

زبیر یازده خانه در مدینه و دو خانه دربصره و یک خانه درکوفه و یک خانه درمصر داشته است .

زبیر دارای چهار زن بوده که سهم هریک از زنان او پس از کسر ثلث آنها ، یک میلیون و دویست هزار بوده است .

همه مال زبیر با محاسبه صحیح تر پنجاه ونه میلیون و هشتصد هزار بوده است .

موقعی که طلحه کشته شد ، دومیلیون و دویست هزار درهم ، و اراضی واشجارش به ارزش سی میلیون درهم در نزد خزانه دارش موجود بوده است .(۲)

---

۱-الغدیر ج ۸ ص ۲۷۹

۲-بخاری - کتاب جهاد ج ۵ ص ۲۱

واین صورت مقداری از بخشش های عثمان به دینار و درهم است که مورد اعتراض قانونی اسلام و مسلمانان قرار گرفته است .

دینار	۵۰۰۰۰۰	مروان
دینار	۱۰۰۰۰۰	ابن ابی سرح
دینار	۲۰۰۰۰۰	طلحه
دینار	۲۵۶۰۰۰۰	عبدالرحمن
دینار	۵۰۰۰۰۰	یعلی بن امیه
دینار	۱۰۰۰۰۰	زیدبن ثابت
دینار	۱۵۰۰۰۰	برداشت عثمان
دینار	۲۰۰۰۰۰	برداشت عثمان
درهم	۳۰۰۰۰۰	الحکم
درهم	۲۰۲۰۰۰۰	آل الحکم
درهم	۳۰۰۰۰۰	الحارث

درهم	۱۰۰۰۰۰	سعید
درهم	۱۰۰۰۰۰	الولید
درهم	۳۰۰۰۰۰	عبدالله
درهم	۶۰۰۰۰۰	عبدالله
درهم	۲۰۰۰۰۰	ابوسفیان
درهم	۱۰۰۰۰۰	مروان
درهم	۲۲۰۰۰۰۰	طلحه
درهم	۳۰۰۰۰۰۰۰	طلحه
درهم	۵۹۸۰۰۰۰۰	زبیر
درهم	۲۵۰۰۰۰	ابن ابی وقاص
درهم	۳۰۵۰۰۰۰۰	برداشت عثمان

حضرت علی علیه السلام همه آن تصرفات و مالکیت ها را غیر قانونی اعلام نموده ، بیان می کند که تکلیف الهی و اجتماعی علی برگرداندن آن اموال به بیت المال مجتمع است .

اموال هرچه که باشد و در اختیار هرکسی که قرار گرفته باشد . (۱)  
 واما در مورد عثمان و علت اضطراب و مخالفت شدید مردم با او بسیار مناسب است که به نقل نظریه ابن ابی الحدید در این مورد که از علمای بسیار معروف معتزله از اهل سنت است کفایت کنیم .

ابن ابی الحدید می گوید :

وسومین شخص از آن قوم که به خلافت رسیدند عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف است که کینه او ابو عمرو است .

پس از پایان گرفتن شوری و تثبیت زمامداری برای او مردم به او بیعت کردند .

فراستی که عمر درباره او بکار برده بود مطابق واقع گشت .

زیرا او گردنهای مردم را زیر پای بنی امیه گذاشت ، شهرها را در اختیار آنان نهاده و اراضی را به آنان سپرد .

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری جلد سوم ص ۲۵۴



آفریقا در زمان او فتح شد. همهٔ خمس (یک پنجم) آنجا را گرفت و به مروان بخشید ... عبدالله بن خالد بن اسید صله ای از عثمان خواست . عثمان چهارصد هزار درهم به او داد .

حکم بن العاص را با اینکه پیامبر اکرم ( ص ) تبعید کرده بود ، برگرداند و ابوبکرو عمر او را بر نگردانده بودند و سپس صد هزار درهم به او بخشید . رسول خدا محلی از بازار مدینه را به مسلمانان واگذار فرموده بود . عثمان آن را به حارث بن الحکم برادر مروان بن الحکم اختصاص داد .

فدک را در اختصاص مروان گذاشت . فاطمه سلام الله علیها پس از وفات پدر بزرگوارش رسول خدا ( ص ) آن را گاهی به عنوان میراث و گاهی به عنوان بخشش مطالبه کرد .

توضیح (فدک روستا یا باغهایی در حجاز بود که فاصله میان آن و مدینه مسافت دو روز بود و خداوند آن را در سال هفتم هجرت بر مبنای صلح به پیامبر اکرم ( ص ) عنایت فرموده بود (وقتی پیامبر وارد خیبر شد و قلعه های آن را فتح کرد اهل فدک پیامی به حضرت فرستادند و خواستار مصالحه شدند و پیامبر اکرم ( ص ) خواستهٔ آنان را اجابت فرمود. فدک از آن موارد بود که باحملهٔ سواران و غیر آنها گرفته نشده بود لذا خالص از آن رسول خدا بود.)<sup>(۱)</sup>

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - استاد محمد تقی جعفری

عثمان برای چرا گاههای اطراف مدینه حدودی برای چهار پایان همه مسلمانان مقرر داشت مگر بنی امیه.

همه آنچه را که خداوند در فتح افریقا در مغرب نصیب مسلمین فرمود بدون اینکه احدی از مسلمین را در آن شریک بدارد.

و در همان روز که به مروان بن الحکم صد هزار از بیت المال داد دویست هزار هم از بیت المال به ابوسفیان بن حرب داد که دخترش ام ابان را به او تزویج کرده بود.

وزید بن ارقم که با بخشش های او مخالف بود و به او اعتراض کرد از خزانه داری بر کنار کرد به اضافه این قضایا مسئله تبعید ابوذر رحمه علیه به ربه و عبد الله بن مسعود رابقدری زد که دنده هایش شکست .....

و در پایان کار ، نامه ای از عثمان پیدا کردند که به معاویه نوشته و در آن دستور به کشتن گروهی از مسلمانان داده بود و گروه کثیری از مدینه با گروهی که از مصر آمده بودند نزد او آمدند که حوادثی را که به وجود آورده است برای او بشمارند او را کشتند . (۱)

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۹۸ تا ۲۰۰

## معاویه کیست و چه کرده است ؟

معاویه بن ابی سفیان پدر یزید در زمان زمامداری عمر بن الخطاب والی اردن شده ، سپس عمر او را پس از مرگ برادرش یزید بن ابی سفیان به حکومت دمشق نصب نمود .

و در زمان عثمان بن عفان همه شام به او واگذار شد . (۱)  
این جمله را مورخین از عمر بن الخطاب بطور فراوان نقل کرده اند که هر وقت به معاویه می نگریست ، می گفت : (( این کسرای عرب است . )) (۲)  
در دوران معاویه سکه هایی زده شد که روی آنها عکس یک عرب در حالیکه شمشیری به کمر بسته بود ترسیم شده بود . (۳)  
اتصاف معاویه و پیروانش به گروه ستمکار در کلام پیامبر اکرم (ص) بقدری معروف است که احتیاج به ذکر ماخذ ندارد .

۱-الاعلام - زرکلی ج ۸ ص ۱۷۲

۲-تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۹۵

۳-الاعلام - زرکلی ج ۸ ص ۱۸۳

آن حضرت به عمار بن یاسر فرموده است :  
( ای عمار ترا گروه ستمکار خواهد کشت . )  
... پس از آنکه عمار در جنگ صفین به وسیله لشگریان معاویه شهید شد ، به معاویه گفتند که عمار کشته شد .  
با این که پیامبر اکرم ( ص ) درباره شهادت او جمله بالا را فرموده است ، معاویه با کمال حماقت و وقاحت پاسخ می دهد که عمار را علی بن ابیطالب کشته است . زیرا او است که عمار را به میدان نبرد آورده است .  
امیرالمؤمنین پاسخ این احمق بی شرم را چنین فرموده است :  
که بنا به گفته معاویه ، حمزه بن عبدالمطلب را پیامبر اسلام کشته است ، زیرا پیامبر بود که حمزه را به میدان کارزار آورده بود .

مورخین نوشته اند: که موقعی که عثمان در محاصره قرار گرفته بود ، از معاویه کمک خواست ، او کمکی نفرستاد .

هنگامی که محاصره عثمان شدید تر شد . یزید بن اسد قشیری را فرستاد و گفت که: در حومه مدینه توقف کن و به این بهانه که من در حادثه عثمان حاضر بودم چیزی می دیدم که می بایست اقدام به سود عثمان کنم . و تو ( معاویه ) غایب بودی ، لذا من کمک کردم ، اقدامی دیگر مکن و این شخص در حومه مدینه توقف کرد تا عثمان کشته شد ، سپس معاویه به خونخواهی عثمان پرداخت .  
..... معاویه هویت واقعی اسلام را دگرگون ساخت .

معاویه در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر که از مصر نوشته و او را به جهت مخالفت با حکومت حقه امیرالمومنین توبیخ و تهدید نموده بود ، چنین می نویسد :  
(..... پدر تو و فاروقش اولین کسانی بودند که حق علی را از علی سلب نموده و با او مخالفت ورزیدند و براین کار اتفاق کرده بودند .

اگر پدرت پیش از من ، این اقدام را نکرده بود . ما با علی مخالفت نمی کردیم و زمامداری را به او تسلیم می نمودیم .)

..... معاویه با گفتار و کردار خود بهار اسلام را به خزان مبدل کرده بود و با نصب فرزندان کثیف و وقیح خود ، در صدد ریشه کن کردن درخت برومند اسلام که می رفت جهانی را به مرحله مدینه فاضله حکما برساند ، برآمد .  
هیچ مورّخی در فسق و فجور و انحراف یزید از مبانی انسانیت تردیدی نکرده است . (۱)

هنگامی که معاویه برای تحمیل یزید به مدینه که مجتمع مهاجرین و انصار بود ، آمد. بزرگان مدینه را که امام حسین علیه السلام در میان آنان بود ، در یک جا جمع کرد ، یک سخنرانی با مفاهیم مبهم و بی سروته ایراد کرد .....  
معاویه پس از جملاتی مبهم یزید را تعظیم و تمجید نموده و می گوید :  
« شما سابقه یزید را بخوبی می دانید و امر او را تجویز کرده اید .

خداوند می داند که مقصود من از زمامدار نمودن یزید ، پرکردن شکافها به وسیله  
اواست با چشم بیدار!«(۲)

پس از آن امام حسین برمی خیزد و حمد و ثنای خداوندی را بجای می آورد و  
درود بر پیامبرش می فرستد و می فرماید :

۱-مقدمه ابن خلدون ص ۲۱۶-تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۰

۲-الامامه والسیاسه -ابن قتیبه دینوری ص ۱۹۶-۱۹۵

« ای معاویه روشنایی بامداد ، روسیاهی نغال را آشکار ساخته و روشنایی آفتاب  
چراغ های ناچیز را از کار انداخته است .

تو در سخنان افراط و تفریط و تعدی از حق نمودی .....

شیطان نصیب خود را از سخنان برداشت ..... آیا می خواهی مردم را درباره  
فرزندت یزید بفریبی ؟

گوئی تو می خواهی چیز پوشیده ای را توصیف کنی .....

یزید خود حقیقت خویشتن را که رأی و عقیده اش را اثبات می کند فاش  
ساخته است .

تو درباره یزید سخنانی را بگو که او بر خود پذیرفته و شخصیتش آنها را  
نشان می دهد .

زندگی او در سیر و سیاحت در سگ هایی است که به یکدیگر هجوم می آورند . او  
عمر خود را با کنیزهای خواننده و نوازنده و لهو و لعب سپری کرده است .

این کار را رها کن . بس است برای تو وبال سنگینی که به گردن گرفته ای و خدا  
را با آن وزر و وبال سنگین ملاقات می کنی ، برای تو کفایت می کند .

سوگند به خدا ، همواره کار تو در آمیختن باطل با ظلم و خفه کردن مردم ستمدیده  
بوده است .

مشک‌های خود را پُر کرده ای ، بس است . میان تو و مرگ چیزی جز چشم بهم زدن  
نمانده است ... ) . معاویه با تهدید و تطمیع ، پسرش را بجای خود به زمامداری  
نصب نمود و دنبال اعمالش به زیر خاک رفت .

ابن ابی الحدید از زمخشری نقل می کند که :

معاویه به چهار مرد منسوب بوده است :

۱- مسافر بن ابی عمرو

۲- عماره بن الولید

۳- عباس بن عبدالمطلب

۴- صباح - خواننده و نوازنده عماره بن الولید .

ابوسفیان مردی زشت صورت و کوتاه قد و صباح مزدور ابوسفیان جوان و زیبا  
بوده است و هند مادر معاویه او را تحریک به خود کرده است .....

و گفته اند عقبته بن ابی سفیان نیز از صباح بوده است ..... (۱)

ابن ابی الحدید می گوید :

معاویه در طول روزگار ، دشمن علی علیه السلام و سخت از او منحرف بوده  
است . (۲)

معاویه در نظر مشایخ ما در دینش مورد طعن است .....

و معاویه به کفر متهم گشته است . (۳)

بسر بن ارطاه مأمور دژخیم معاویه نژاد پرست و مقام جو ، کسی است که معاویه  
او را با یک سپاه انبوه به طرف یمن فرستاده و دستور داده بود که هر کسی را از  
پیروان علی علیه السلام ببیند ، نابودش کند .

بسر با این فرمان مردم بسیاری را کشت .

فرمان معاویه به بسر بن ارطاه چنین است : « هر کسی را از پیروان علی علیه  
السلام دیدی بکش »

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۶ - نقل از ربیع الابرار - زمخشری

۲- مأخذ بلاج ۱ ص ۳۳۸

۳- همان مأخذ ص ۳۴۰

معاویه به این که بگوید : ( من انسانم ) قناعت نکرده بود ، ادعای اسلام نیز کرده است و به این ادعا هم قناعت ننموده گفته است :

من خلیفه پیامبر اسلام هستم ! (۱)

مدت حکومتش نوزده سال و هشت ماه بود و در سن هفتاد و هفت سالگی و به قولی هشتاد سالگی در گذشت .

و در دمشق بخاک سپرده شد . (۲)



۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد پنجم

۲- تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۷۴

## عمر و بن العاص کیست ؟

و

## چه کرده است ؟

نسب وی را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چنین ذکر کرده است :  
عمر و بن العاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم بن عمرو بن هبیس بن کعب  
بن لوی بن غالب بن نهر بن مالک بن النضر . (۱)

یا بطور اختصار

عمر و بن العاص بن وائل السهمی القرشی .

پدر این مرد یکی از مسخره کنندگان پیامبر اکرم ( ص ) بوده و اهانت های  
فراوانی به آن حضرت می کرده است .

هم او بود که درباره پیامبر به قریش می گفت :

« این نسل بریده ( ابتر ) به زودی می میرد و صدایش قطع می گردد »

خداوند متعال در رد این تبهکار فرموده است :

ان شانک هو الابتر (۲)

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۱

۲- سوره کوثر آیه ۳

( دشمن تست که نسل بریده است )

مادر عمرو عاص بنا بر آنچه ز مخشری نقل کرده است :

نامش نابغه کنیز مردی از قبیله عنزه بوده است . این کنیز در یکی از جنگها

اسیر گشت و عبدالله بن جدعان یتمی در مکه او را خرید .

این کنیز زناکار بود ، سپس عبدالله او را آزاد کرد .

ابو لهب بن عبدالمطلب و

امیه بن خلف جمحی و



هشام بن مغیره مخزومی و

ابو سفیان بن حرب و

عاص بن وائل سهمی

در یک طهر ( ما بین دو حیض ) با این زن همخوابگی نمودند و او عمرو را می زاید و همه این مردها عمرو را به خود نسبت می دهند و هر یک از این مردهای پنجگانه این زن را مورد پرسش و گفتگو قرار دادند و مادر عمرو را در این مسئله حاکم می نماید و او می گوید : این فرزند عاص بن وائل است ، زیرا عاص بن وائل به معاش این زن بیشتر از دیگران کمک می کرد و نفقه زیادی به آن زن می داد .

ولی بچه به ابوسفیان شباهت بیشتری داشت

و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب درباره عمرو بن العاص چنین می گفت :

( بدون شک پدر تو ابوسفیان است و برای ما در قیافه تو از ابوسفیان علائم

روشن صورت آشکار شده است . ) (۱)

مؤلف کتاب « الاستیعاب » می گوید :

اسم این زن سلمی و لقب وی نابغه است . او دختر حرمه از تیره بنی جلان بن

عززه ، اسیر شد و پس از دست بدست گشتن در میان جمعی از قریش به عاص بن

وائل رسید و عمرو را برای او زائید . (۲)

---

۱- نقل از ربیع الابرار - زمخشری

۲- از کتاب الاستیعاب

دوران جوانی او که مصادف با ظهور اسلام است ، از هیچ تحقیر و توهین به اسلام و رسول اعظم آن فروگذاری نکرده است .

و همانطور که ذکر شد پدرش که به حکم مادرش عاص بن وائل بوده است .

یکی از مسخره کنندگان پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و از کسانی بود که عداوت آشکار با آن حضرت داشت و در اذیت و آزار آن بزرگوار فرو گذاری نکرده است .

و پس از نازل شدن سوره کوثر که خداوند به پیامبر اکرم ( ص ) می فرماید :

(دشمن تست که نسلش قطع می شود .)

..... عاص بن وائل در اسلام بالقب ابتر معروف می شود .

اما فرزند چنین مردی یعنی عمرو بن العاص ، پیامبر اسلام را در مکه اذیت می کرد و به او دشنام میداد و سرراه پیامبر سنگ می گذاشت که پیامبر اکرم وقتی که شبانگاه به طواف خانه خدا می رفت پایش به آن سنگ بخورد و بلغزد و بر زمین بیفتد .

عمرو بن العاص یکی از کسانی بود که سرراه زینب دختر پیامبر که از مکه به مدینه مهاجرت می کرد را گرفته و آنقدر به کجاوه او زدند که جنین خود را که از شوهرش ابوالعاص بن ربیع بود سقط کرد .

وقتی که این خبر ناگوار به پیامبر رسید ، سخت او را ناراحت نمود و همه آنان را لعنت کرد . ( ۱ )

عمرو بن العاص پیامبر عظیم الشأن را بسیار هجو می کرد و آن را به بچه های مکه تعلیم می کرد . و آنها هم در هنگامی که پیامبر از کوچه ها عبور می کرد با صدای بلند همان هجوها را به پیامبر می خواندند .

روزی پیامبر اکرم در حجر اسماعیل U نماز می خواند . عمرو بن العاص را چنین نفرین کرد : ( خداوندا ، عمرو بن العاص مرا هجو کرده است و من شاعر نیستم ، تو عمرو را به عدد هجوی که کرده است لعنت کن . ) ( ۲ )

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۱-۲۸۲

۲- همان مأخذ ص ۲۸۲

## توصیف امام حسن ( ع ) درباره او

و اما توصیف امام حسن مجتبی را درباره عمرو بن العاص از روایت زبیر بن بکار بشنویم .

زبیر می گوید: عمرو بن العاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط و عتبه بن ابی سفیان بن حرب و مغیره بن شعبه در نزد معاویه جمع شدند و به او گفتند: حسن بن علی (ع) یاد پدرش را احیا می کند. هر چه می گوید مورد تصدیق می شود. امر می کند اطاعت می شود و مردم پیرامون او جمع و انبوه می گردند. و این وضع او را بالاتر از این که هست خواهد برد. و همواره چیزهایی از او به ما می رسد که برای ما ناگوار است.

معاویه به آنان می گوید: چه می خواهید؟

می گویند: کسی را ابراست و او را احضار کن. تا او و پدر او را ناسزا بگوئیم. و به او خبر بدهیم که پدر او بوده است که عثمان را کشته است.

واز او برای این قتل اقرار بگیریم، یا قتل عثمان را به گردن پدر او ثابت کنیم. و او نخواهد توانست چیزی را که ما به او خواهیم گفت دگرگونش نماید.

معاویه نخست از احضار امام حسن (ع) به این دلیل که هرگز با او نشستگی است مگر از مقام و عظمت آن حضرت بیمناک بوده است، ابا می کرده است.

با اصرار آن چند نفر وادار به احضار امام می شود.

پس از آمدن امام حسن (ع)، نخست معاویه می گوید:

من نمی خواستم شما را بیاورم این چند نفر اصرار کردند و مرا وادار به احضار شما نمودند.

سپس آن خود فروختگان دنیا پرست هر اندازه که می توانستند به آن حضرت و پدرش مولای متقیان علیهما السلام اهانت ها نمودند.

امام حسن (ع) به هریک از آنها پاسخ داده و به جای خود می نشاند.

سپس نوبت عمرو بن العاص می رسد.

امام می فرماید: اما تو ای پسر عاص، فرزندی زائیده شده از اشتراک چند مردی هستی، مادر تو ترا از زنا و روسپی گری مجهول زائیده است. درباره تو چهار

مرد از قریش مرا فعه کرده اند.

از میان آنها مردی که از همه آنها کشنده تر و از نظر شخصیت لئیم تر و دارای منصبی خبیث تر بود بر همه آنها غلبه کرد .

سپس پدرت برخاست و گفت : منم دشمن محمد ابتر و خدا درباره بیان خباثت او آیه ای فرستاد .

و تو همان مرد تبهکاری که در همه موارد رویاروی پیامبر مقاومت و مبارزه نمودی . و او را هجو واذیت کردی . و درباره پیامبر حيله گری براه انداختی . و تو از سخت ترین مردم در تکذیب و دشمنی با پیامبر بودی . و رسوایی تو در داستان حرکت به طرف نجاشی معلوم است .

( داستان رسوایی عمرو بن العاص را درباره زنش در ارتباط با عماره بن الولید ، ابن ابی الحدید در ج ۶ ص ۳۰۴ تا ۳۰۷ آورده است . ) ( این داستان در صفحه بعدی خواهد آمد . )

توئی دشمن دیرینه بنی هاشم در زمان جاهلیت و اسلام . سپس تو خود می دانی و این اشخاص می دانند که تو رسول خدا را با هفتاد بیت شعر هجو کردی . و پیامبر ترا چنین نفرین کرد :

« خداوندا ، من شعر نمی گویم و بر من سزاوار نیست که شعر بگویم .

خداوندا به هر حرفی که عمرو مرا هجو کرده هزار لعنت کن .»

پس از طرف خدا برای تو لعنت بی شماری است .

و اما داستان عثمان که مطرح کردی ، تو خود آن آتش را در دنیا برای او شعله ور ساختی ، سپس به فلسطین رفتی .

وقتی که خبر کشته شدن عثمان را شنیدی گفتی که من هنگامی که پوست از روی جراحت بردارم خون آن را بیرون می آورم .

سپس خودت را برای معاویه ذخیره کردی و دینت را به دنیای او فروختی .

ما تو را نه برای عداوت سرزنش می کنیم و نه برای طلب محبت مورد عتاب و خطاب قرار می دهیم . و سوگند بخدا تو نه در روزگار حیات عثمان او را یاری کردی و نه برای مرگش غضبناک شدی .....» (۱)

« عمر او را والی فلسطین نموده سپس ولایت مصر را به او داد .

او مصر را فتح کرد و عثمان او را عزل نمود .

در آن هنگام که علی ( ع ) و معاویه به پیکار برخاستند او طرف معاویه را گرفته و معاویه در سال ۳۸ هجری مصر را به عمر و بن العاص واگذار کرد و مالیات مصر را شش سال در اختیار او گذاشت و عمرو بن العاص اموال بسیاری اندوخت و سپس در قاهره مرد . «(۱)

از سخنان و قیحانه این عاشق مقام :

(جز این نیست که ما علی بن ابیطالب را در زمامداری به عقب انداختیم برای این بود که در او شوخ طبعی وجود داشت و جدی نبود .) (۲)

ابن ابی الحدید می گوید :

سوگند بخدا علی بن ابیطالب دورترین مردم از شوخی و مزاح بوده است . زیرا چه فرصتی برای علی بود که به شوخی بپردازد زیرا همه اوقات او در عبادت و نماز و ذکر و فتوی و علم و مراجعه مردم درباره احکام و تفسیر قرآن می گذشت .

۱- الاعلام - خیرالدین زرکلی ج ۵ ص ۲۴۹

۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد سیزدهم

همه روزها یا اکثر روزها با روزه و شب هایش یا اکثر شب هایش با نماز سپری می گشت .

این روش روزگار صلح بود .

و اما در موقع جنگ کار او با شمشیر کشیده شده و نیزه و سوار بر اسب و تنظیم قشون و لشکر کشی و ارتباط مستقیم با جنگ بوده است ..... (۱)

واما عمرو بن العاص در میدان جنگ همین که خود را در برابر امیرالمؤمنین می بیند فوراً خود را از اسب بر روی زمین انداخته و پوشاکش را کنار می زند و اسافل اعضایش را در دیدگاه امیرالمؤمنین قرار می دهد و از حیای فرشته خوئی امیرالمؤمنین بهره برداری می کند. (۲)

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید

۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد سیزدهم

## مرگ و پایان زندگی او

حالا باید دید پایان آن زندگی که با اشتراک چند مرد شروع می شود و با دروغ و نیرنگ و پیمان شکنی ها به جریان می افتد و رسالت سیدالانبیاء را به استهزاء می گیرد و باکمال صراحت به مقام پرستی اعتراف می نماید و با اسافل اعضاء به تضمین چنین زندگی می پردازد ، به کجا منتهی می شود .

اکنون در پایان زندگی عمرو بن العاص بیند یشیم و ببینیم زندگی این خود فریب و نیرنگ باز چگونه پایان پیدا می کند. (۱)

ابن ابی الحدید در جلد ۶ ص ۳۲۳ تا ۳۲۵ مطالبی را از خاتمه حیات این شخص نقل می کند : « نقل شده است که عبدالله بن عباس می گوید : وارد خانه عمرو بن العاص شدم و او در حال جان کندن بود .

به او گفتم : تو همیشه می گفتی میل دارم شخص عاقلی را در موقع مردن ببینم تا از او سؤال کنم مرگ را چگونه می بینی ؟

(اکنون تو خود که در حال جان کندن هستی بگو ببینم مرگ را چگونه می بینی ؟)

عمرو بن العاص پاسخ داد :

آسمان را می بینم که گوئی بر زمین آمده و من میان آن دو گرفتارم و خودم را می بینم گوئی از سوراخ سوزنی نفس می کشم .

سپس گفت : خداوندا ، بگیر از من تا راضی شوی .  
ابن عباس پس از شنیدن جمله وی از روی اعتراض به او می گوید :  
هیئات ! ای عمرو تو از خدا تازه را گرفتی و می خواهی کهنه آن را برگردانی و از تو  
راضی شود ؟

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد سیزدهم

سپس او دست خود را بلند کرد و گفت : خداوندا دستور دادی و ما معصیت کردیم  
و نهی کردی مرتکب شدیم ، نه از گناهان بری هستم که عذر خواهی کنم و نه  
نیرویی دارم که از آن یاری بجویم و گذشته را جبران نمایم و لکن لا اله الا الله .  
عمرو این جمله را تکرار می کرد تا مرد .« (۱)  
و در روایت مزنی چنین آمده است که شافعی گفت :  
« ابن عباس به خانه عمرو بن العاص در موقع بیماری اش رفت و سلام کرد و گفت :  
چگونه صبح کردی ؟

عمرو پاسخ داد : من به این حال رسیده ام در صورتی که اندکی از دنیای خود را  
اصلاح و خیلی از دینم را افساد کرده ام ، اگر افساد می کردم آنچه را اصلاح  
کرده ام و اصلاح می کردم آنچه را که افساد کرده ام نجات پیدا می کردم .  
اگر اکنون طلب کردن سودی به حالم داشت طلب می نمودم و اگر قدرت داشتم  
فرار کنم فرار می کردم .

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۳۲۳-۳۲۵

در این موقع مانند کسی که میان آسمان و زمین خفه شده است قرار گرفته ام ، نه  
می توانم بادستانم بالا بروم و نه با پاهایم به زمین فرود بیایم .  
برادر زاده ام مرا موعظه کن تا نفعی ببرم .  
ابن عباس گفت : هیئات ..... و چگونه می تواند کوچ کننده را کسی موعظه کند یا  
دستور بدهد که هنوز اقامت در زندگی دارد .

عمرو به ابن عباس می گوید :

در این هنگام که عمر من به هشتاد و اندی سال رسیده است مرا از رحمت پروردگارم نا امید می کنی ؟ خداوندا ، ابن عباس مرا از رحمت تو مأیوس می کند ، بگیر از من تا از من راضی شوی .

ابن عباس گفت : هیئات ای عمرو تازه را گرفتی و کهنه را برمی گردانی؟! «  
(ظاهراً مقصود عمرو گرفتن جان است که از خداوند تازه و سالم آنرا گرفته بود و اکنون که می خواهد برگرداند کهنه و فاسد شده است .....  
و به پسرش گفت :

ای کاش من سی سال پیش از امروز مرده بودم ، همانا من در کارهایی وارد شدم که نمی دانم عذر من در آنها نزد خدا چیست ؟  
دنیای معاویه را اصلاح کردم و دین خود را تباه ساختم ، دنیای خود را برگزیدم و آخرتم را رها کردم ، راه راست بر من پوشیده ماند تا مرگم فرا رسید ، عمرو بن العاص در شب فطر سال ۴۳ در گذشت و نود و هشت ساله بود که از دنیا رفت . (۱)

۱-تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۵۰-۱۵۱

### **واما داستان رسوایی عمرو بن العاص درباره زنش در ارتباط با عماره بن الولید در راه حبشه بطرف نجاشی .**

میان عمرو بن العاص و عماره بن الولید در بین راه نزاعی پیش آمده بود چه عماره مردی بسیار شیفته زنان بود و عمرو بن العاص ، همسرش رابطه را همراه داشت .

پس عماره به عمرو بن العاص گفت : زنت را بگو تا مرا ببوسد .

عمرو گفت سبحان الله به دختر عمویت چنین می گویی ؟

عماره بن الولید گفت : بخدا قسم بکند یا تو را با همین شمشیر می زنم .

عمرو بن العاص به زنش گفت : عماره را ببوس .



سپس عماره ، عمرو بن العاص رادر بغل گرفت و میان دریا انداخت پس عمرو شنا کرد و چنان پنداشت که عماره این کار را به مزاح انجام داد و گفت :  
ریسمان را برای پسرعمویت بینداز . سبحان الله آیا شوخی چنین می باشد ؟  
پس عماره ریسمان را بسوی او انداخت و عمرو بن العاص بیرون آمد . (۱)



# داستان پیمان شکنان یا ناکثین

علی علیه السلام در همان روز که زبیر با او بیعت نمود فرمود:  
ای زبیر می ترسم بامن حيله گری نموده بیعت بامن را بشکنی؟  
زبیر گفت :

هیچ بیمی بخود راه مده هرگز پیمان شکنی از من نخواهی دید .  
علی ( ع ) فرمود :از طرف من خدا ناظر و کفیل تو باشد ؟  
زبیر گفت :

آری خداوند از طرف تو ناظر و کفیل من باشد .(۱)

جنگ جمل یکی از حوادث خونین تاریخ است که پیشتازان برپاکننده آن سه نفرند:  
عایشه یکی از زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ، طلحه و زبیر .  
محققان تاریخ اسلام درباره تعیین عامل شماره یک از این سه نفر  
اختلاف نظر دارند .

بعضی می گویند : تحریک کننده اصلی آن دو نفر عایشه بوده است .  
رقابت عایشه با امیرالمؤمنین چه در زمان حیات پیامبر و چه بعد از او تا آخرین  
روزهای زندگی امیرالمؤمنین معروف است و احتیاجی به تفصیل ندارد .  
به اضافه اینکه اعتبار عایشه به جهت همسر بودن با پیامبر در نزد مردم معمولی  
بالاتر از شخصیت طلحه و زبیر بود ، مخصوصاً با آن انتقاد که عمر در موقع  
مرگش از آن دو نفر ابراز کرده بود .

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۳۰

گروهی معتقدند که عایشه هرچه بود بالاخره یک زن بود که ارزش خاص خود را داشت ، این طلحه و زبیر بودند که او را تحریک نموده غائلهٔ جمل را راه انداختند .  
جمعی دیگر از تحلیل گران تاریخ اسلامی می گویند :

اصل محرک آن سه نفر معاویه بن ابی سفیان است که در پشت پرده دست به تحریکات زده آن سه نفر را در روی پرده به بازیگری وادار کرده بود .

بهرحال این سه نفر با بی اعتنائی پای روی اصول وقوانین اسلامی که حکومت امیرالمؤمنین را اثبات کرده بود نهاده ودهها هزار انسان را به کشتن دادند و برگشتند و میدان را برای تاخت و تاز معاویه هموارکردند که با آرامش خاطر بتواند مال مردم را در اختیار خود بگیرد و فرزندان خلیفه الله در روی زمین را بردهٔ فرزندش یزید بسازد .(۱)

بنا به نقل ابن ابی الحدید عمروبن العاص به عایشه می گوید :  
دوست داشتم که در جنگ جمل کشته می شدی .

عایشه گفت : چرا ای بی پدر !؟

عمروگفت : اگر در جنگ جمل کشته می شدی با اجل خود از دنیا می رفتی و داخل بهشت می گشتی و ما کشته شدن ترا وسیلهٔ بزرگترین تقبیح و سرزنش برای علی بن ابیطالب قرار می دادیم .(۲)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد سوم ص ۲۳۶

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۳۲۲

و بنا به نوشتهٔ ابن ابی الحدید :

علی بن ابیطالب موقعی که در میدان جنگ در پیکار جمل با زبیر رویاروی قرارگرفت به زبیر فرمود :

چه مسئله ای ترا وادار کرد که این غائله را برپا کنی ؟

زبیر گفت : من خون عثمان را مطالبه می کنم .

امیرالمؤمنین فرمود:

تو وطلحه موجب ریخته شدن خون عثمان گشته اید ، موقعیت تو در این حادثه این است که خود را برای اجرای حد به ورثهٔ عثمان تسلیم نمائی .

سپس فرمود: ترا بخدا سوگند آیا به یاد داری که روزی از پیش من عبور می کردی و پیامبر (ص) بدست تو تکیه کرده بود و او در این موقع از نزد قبیلۀ بنی عمرو بن عوف می آمد.

پیامبر (ص) به من سلام کرد و به روی من خندید و من هم به او خندیدم و کاری جز این نکردم.

تو گفتی: یا رسول الله فرزند ابیطالب شوخی را رها نمی کند. پیامبر صلی علیه و آله فرمود: ساکت باش. فرزند ابیطالب اهل شوخی نیست، آگاه باش تو ای زبیر به زودی با علی (ع) به جنگ و کشتار خواهی پرداخت در حالیکه تو به او ستمکاری، زبیر با شنیدن این سخن استرجاع نمود. (از تصمیم به جنگ با علی (ع) منصرف شد یا جمله *انا لله وانا اليه راجعون* را بر زبان آورد.) و گفت:

بلی چنین بود ولی روزگار این قضیه را از یادم برده بود. من از جنگ با تو منصرف می شوم و برگشت ..... (۱).

من همواره انتظار خیانتگری شما را می کشیدم و آثار فریب خوردگی

شما را با فراستم دریافته بودم. (۲)

حضرت علی (ع)

---

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۲- نهج البلاغه خ چهارم

بنا به تحقیق شارحان نهج البلاغه از آن جمله ابن ابی الحدید، امیر المؤمنین این خطبه را پس از پایان جنگ جمل بیان فرموده است. و مخاطب در جملات فوق طلحه و زبیر و پیروان آنان می باشند.

این دو نفر با امیر المؤمنین بیعت کرده بودند. سپس با دغل بازیهای معاویه از او روی گردان شده جنگ جمل را بر پا کردند.

و داستان این دو نفر بطور اختصار چنین است:

پس از آنکه مهاجرین و انصار با امیر المؤمنین بیعت کردند .

ان حضرت به معاویه نوشت :

« مردم عثمان را بدون مشورت با من کشتند و سپس با مشورت و اجتماع میان خود با من بیعت نمودند . موقعی که نامه من به تو رسید با من بیعت کن و بزرگان اهل شام را به نزد من بفرست »

وقتی که فرستاده امیر المؤمنین علی به نزد معاویه رسید و معاویه نامه آن حضرت را خواند مردی را از قبیله بنی عمیس انتخاب نموده و نامه ای به وسیله او به زبیر بن عوام نوشت .

در این نامه جملات زیر آمده است :

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه از معاویه بن ابی سفیان است

به بنده خدا زبیر امیر المؤمنین :

سلام بر تو باد

پس از حمد و ثنای خداوندی من از اهل شام برای تو بیعت

گرفتم . آنان پذیرفتند و اجتماع به این بیعت نمودند ،

چنان که گله گوسفند اجتماع می کنند .

تو کوفه و بصره را زیر نظر داشته باش مبادا فرزندی

ایبطالب برای بدست آوردن آن دو شهر از تو

سبققت بگیرد .

زیرا پس از رفتن این دو شهر از دست ما چیزی باقی نمی

ماند . و از اهل شام برای طلحه بن عبیدالله به عنوان

جانشینی برای تو بیعت گرفته ام .

تظاهر به مطالبه خون عثمان نمائید و مردم را به این  
تظاهر دعوت کنید و در این راه جدیت نمائید و خود را  
آماده سازید .

خداوند شما را پیروز و رقیب شما را رسوا می نماید . «

وقتی که این نامه به زبیر رسید خوشحال گشت و طلحه را از مضمون نامه مطلع ساخت . و آن دو تردیدی در خیر خواهی معاویه به خود راه ندادند . و از آن موقع به مخالفت با حضرت علی علیه السلام تصمیم گرفتند .

چند روز از بیعت طلحه و زبیر با علی ( ع ) گذشته بود که آن دو نفر نزد او آمده گفتند :

یا امیرالمؤمنین تو از جفا و خشنونتی که در تمام دوران خلافت عثمان بر ما گذشت اطلاع داری و می دانی که همواره بنی امیه منظور عثمان بود خداوند پس از او خلافت را به تو عنایت کرده است ، ما را به بعضی از ریاست ها نصب فرما . امیرالمؤمنین به آن دو نفر چنین پاسخ می دهد که به قسمت خداوندی درباره خود راضی باشید تا درباره شما بیندیشم .

و بدانید من در اما ننتی که به من سپرده شده است کسی را شریک نمی گردانم مگر این که به دین و امانتش اطمینان داشته باشم ، چه از یاران من باشد و چه کس دیگری که شایستگی او را دریافته باشم . طلحه و زبیر پس از شنیدن این پاسخ مأیوس شده از علی ( ع ) منصرف گشتند و از او خواستند که اجازه بدهد تا برای انجام عمل عمره رهسپار مکه شوند . ابن ابی الحدید می نویسد .  
طلحه و زبیر نزد علی ( ع ) آمده اجازه رفتن برای عمره خواستند .  
علی ( ع ) فرمود: شما برای عمره نمی روید .

آن دو سوگند بخدا خوردند که قصدی جز عمره ندارند .

علی ( ع ) فرمود : شما ارادهٔ عمره نکرده اید بلکه حيله گری براه انداخته می خواهید بیعتی را که با من نموده اید بشکنید .

آنها سوگند بخدا خوردند که نه نظر مخالفت با او دارند و نه می خواهند بیعتی را که با او کرده اند بشکنند و هیچ مقصودی جز انجام عمل عمره ندارند .

علی ( ع ) فرمود : بیعت مجدد کنید .

آن دو با سخت ترین سوگند ها و پیمان ها بیعت را تکرار کردند .

علی ( ع ) به آن دو اجازه داد که برای عمره بروند .

وقتی که آن دو نفر بیرون رفتند ، علی ( ع ) به اشخاصی که حاضر بودند فرمود : سوگندبه خدا آن دو را نخواهید دید مگر درشورشی که به کشتار خواهند پرداخت .

آنان که حاضر بودند عرض کردند :

یا امیر المؤمنین دستور فرمایید آن دو را برگردانند .

فرمود :

بگذارید به راه خود بروند تا قضای خداوندی ( که زمینه اش را خودشان فراهم ساخته اند ) بر سر شان فرود آید .

این دو نفر از مدینه خارج شده رهسپار مکه گشتند . به هر کس که می رسیدند می گفتند :

علی بن ابیطالب بیعتی در گردن ما ندارد و بیعت ما با او از روی اکراه بوده است .

دروغ و افترای طلحه و زبیر به گوش علی ( ع ) رسید .

فرمود :

خداوند آن دو را از رحمت خود به دور و از آشیانه زندگیشان آواره کند . سوگند بخدا می دانم که آن دو با بدترین وضعی خود را خواهند کشت . و کسی که به آن دو نزدیک شود شوم ترین روز را بر سرش خواهد آورد .

آنان با دوقیافه منحرف بر من روی آوردند و بادو چهرهٔ حيله گری و پیمان شکنی از من بر گشتند .

سوگند بخدا آنان پس از این روز مرا نخواهند دید مگر در میان سپاه خشن که خود را در برابر آن به کشتن خواهند داد. دور از رحمت خدا شوند و محو گردند.

(۱)

و علی بن ابیطالب پس از خوابا نیدن غائله بصره به کوفه وارد شد. نامه ای به معاویه نوشت و آن را به وسیله جریر بن عبدالله البجلی به معاویه در شام فرستاد. (۲)

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۳۱-۲۳۳

۲- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۶ ص ۲۸۲

جریر بن عبدالله بجلی والی همدان از طرف عثمان بوده است. امیر المؤمنین پس از پایان دادن به غائله جمل به کوفه برگشتند نامه ای به جریر می نویسند و آن را بوسیله زجر بن قیس به جریر می فرستند.

جریر پس از خواندن نامه، مردم را جمع نموده و می گوید: ای مردم، این است نامه امیر المؤمنین. و او مورد اطمینان است در همه امور دین و دنیا و کار او با دشمنانش بطوری پایان یافته است که موجب حمد و شکر خداوندی است.

و همه مهاجرین و انصار صدر اسلام و تابعین نیکو کار آنان با او بیعت نموده اند.

اگر این زمامداری در میان مسلمانان به مشورت گذاشته می شد، شایسته ترین آنان به زمامداری امیر المؤمنین بود.

آگاه باشید، ادامه حیات با اجتماع است و نابودی آن با اختلاف و پراکندگی. این علی بن ابیطالب است که شما را بر حرکت در مسیر حق تحریک می کند، اگر استقامت بورزید.

و اگر منحرف شوید شما را از انحراف باز می گرداند.



همه مردم گفتند: شنیدیم و اطاعت می کنیم، ما به زمامداری امیر المؤمنین راضی شدیم.

جریر نامه ای به امیر المؤمنین به عنوان پاسخ نامه آن حضرت نوشت و تسلیم و اطاعت خود و مردم را به آن حضرت اطلاع داد.

سپس جریر از همدان حرکت کرده در کوفه به امیر المؤمنین وارد می شود و مانند دیگر مسلمانان به آن حضرت بیعت می نماید. (۱)

سپس امیر المؤمنین نامه ای به معاویه می نویسد و به وسیله جریر بن عبدالله بجلی به معاویه می فرستد.

جریر نامه را گرفته به راه می افتاد و در شام نزد معاویه می رود و پس از حمد و ثنای خداوندی می گوید:

ای معاویه همه مردم حرمین (مکه و مدینه) و مصر و عراق و حجاز و یمن و عمان و بحرین و یمامه، به پسر عموی تو (امیر المؤمنین) اجتماع کرده و زمامداری او را پذیرفته اند و نمانده است مگر همین قلعه هایی که اگر سیلی از دره های آنها سرازیر شود، همه آنها را غرق می کند و من پیش تو آمده ام و ترا به قبول چیزی دعوت می کنم که ترا ارشاد و هدایت می کند. یعنی به بیعت با این مرد.

و نامه امیر المؤمنین را به معاویه داد (۲).

۱- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۲۱۳-۲۱۴

۲- همان مأخذ ص ۲۱۴

وقتی که معاویه نامه را خواند، جریر برخاست و حمد و سپاس خداوندی را به جای آورده و گفت:

ای مردم فهم و تفسیر داستان عثمان کسانی را که شاهد قضا یا بودند عاجز نموده است، چه رسد به کسانی که از آن قضایا دور بوده، فقط چیزهایی را شنیده اند.

مردم بدون اجبار با علی بن ابیطالب بیعت کرده اند و طلحه و زبیر از کسانی بودند که با آن حضرت بیعت نموده اند و بدون رویداد مجوز بیعت خود را با علی (ع) نقض کرده اند .

و بدانید این دین فتنه و آشوب را تحمل نمی کند و عرب شمشیر را نمی پذیرد .  
دیروز در بصره جنگ و غائله ای برپا شده بود که اگر بلای دیگری مانند آن پیشامد کند زندگی مردم از بین خواهد رفت .  
و عموم مسلمانان به علی (ع) بیعت کرده اند .

و اگر ما اختیار امور خود را در دست داشتیم ، برای زمامداری کسی جز او را انتخاب نمی کردیم و هر کس مخالفت می کرد مورد عتاب و سرزنش بود .  
بنابر این دلایل ، توای معاویه ، آنچه را که مردم پذیرفته اند باید بپذیری .  
و اگر بگویی : عثمان مرا به این مقام شایسته دیده است و سپس مرا عزل نکرده است ، این سخنی است که اگر صحیح باشد ، برای خدا دینی نخواهد ماند و هر کس در هر حالی که اختیار چیزی را در دست داشته باشد ثابت و غیر قابل تغییر خواهد ماند . در صورتی که خداوند برای هر ولی و زمامداری همان حق را داده است که به زمامدار گذشته داده بود .

و خداوند امور مسلمانان را هموار نموده و برای آنان حقوقی داده است که بعضی از آنها بعضی دیگر را نسخ نموده و از بین می برد .  
معاویه در پاسخ این سخنان گفت :

ای جریر تو به ما مهلت بده یا تو در این امر دقت کن و ما هم بررسی کنیم تا نظر اهل شام را مطلع شویم .

چند روزی بر این گذشت و معاویه مردم را عموماً برای نماز دعوت کرد و هنگامی که مردم جمع شدند بالای منبر رفته و پس از سخنان طولانی گفت :  
ای مردم می دانید که من خلیفه عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان بر شما هستم و من هرگز مردی از شما را که موجب رسوایی شود بر شما مسلط نکرده ام و من ولی عثمان هستم و عثمان مظلوم کشته شده است و خداوند می فرماید :

(وهرکس که مظلوم کشته شود ، ما برای ولی او سلطه بر قاتل آن مظلوم قرار داده ایم ، ولی در قتل اسراف نکند ، زیرا او یاری شده است .) (۱)  
ومن میل دارم شما آنچه را که درباره قتل عثمان در درون خود دارید به من بگوئید .

همه اهل شام برخاسته و خونخواهی عثمان را پیش کشیدند و با معاویه برای همین خونخواهی بیعت کردند . (۲)

..... جریر بدون گرفتن نتیجه از شام برمی گردد و مالک اشتر رحمه الله علیه او را به مسامحه و تقصیر در مأموریتش متهم می سازد .

و میان آن دو گفتگوهای تند انجام می گیرد و سپس جریر از امیر المؤمنین جدا می شود و به قرقیساء می رود و در جنگ های صفین شرکت نمی کند و امیر المؤمنین خانه او و خانه کسانی را که از امیر المؤمنین اعراض کرده و رفته بودند ، خراب کرد . (۳)

۱-سورة اسراء آیه ۳۳

۲-منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ج ۴

۳-منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه -ج ۴ص ۲۱۸

## اقدامات معاویه پس از دریافت نامه حضرت علی (ع)

پس از آن که معاویه نامه را خواند به جهت محتویات نامه اندوهگین شد .  
این نامه افکار معاویه را پراکنده ساخت و همان طور که ذکر شد برای پاسخ نامه از جریر مهلت خواست تا برگروهی از اهل شام درباره خون عثمان صحبت کرد و آنان نیز پاسخ مثبت و اطمینان به معاویه دادند که او رایاری خواهند کرد .

معاویه می خواست کمک و اطمینان بیشتری برای وصول به هدف خود بدست بیاورد ، با برادرش عتبه بن ابی سفیان مشورت نمود .  
عتبه در پاسخ ، عمرو بن العاص را به معاویه توصیه کرد و گفت :  
هشیاری و حيله گری و نظر دادنهای عمرو را می دانی . وی در دوران زندگی عثمان از او کناره گیری کرد ، بدون تردید از تو بیشتر کناره گیری خواهد کرد ، مگر اینکه قیمت دین او را بپردازی . و او دین خود را به تو خواهد فروخت ، زیرا او دنیا پرست است .

معاویه نظر عتبه را پسندید و نامه ای به عمرو بن العاص نوشت :

«تو حتماً از داستان علی و طلحه و زبیر اطلاع پیدا کرده ای .  
مروان بن حکم با عده ای از بصره نزد ما آمده اند .  
و جریر بن عبدالله نامه ای از علی آورده که من با وی بیعت نمایم .  
من ترا برای خودم در نظر گرفته ام ، به نزد ما بیا ، مسائلی را با تو مذاکره کنم  
که سود و صلاح آنها را از دست ندهی .»  
وقتی که نامه بدست عمرو رسید با دو فرزندش عبدالله و محمد به مشورت پرداخت .

و به آنان گفت : رأی شما چیست ؟

عبدالله گفت : رأی من این است که پیامبر اکرم  $\rho$  از دنیا رفت در حالی که از تو راضی بود .

و همچنین دو خلیفه بعدی از تو رضایت داشتند .

عثمان کشته شد و تو غائب بودی ، در خانه خود بنشین ، تو که خلیفه نخواهی گشت . تو بیش از آنکه برای بدست آوردن اندکی از خواسته های دنیوی جزء اطرافیان معاویه شوی ، مقامی بدست نخواهی آورد .

تو و معاویه هر دو به مرگ نزدیک می شوید و در عذاب و کیفر شریک و مساوی خواهید بود .

و محمد گفت :

تو شیخ قریشی ، و شأن قریش با تست . اگر کار معاویه را ه بیفتد موقعیت تو پست خواهد گشت .

به مردم شام بپیوند و دستی از دست های شامیان باش ، خونخواهی عثمان را بهانه کن زیرا بنی امیه به زودی این ادعا را براه انداخته و دنبال آن را خواهند گرفت .

عمرو بن العاص رو به فرزندش عبدالله کرد و گفت :

ای عبدالله تو مرا به چیزی امر کردی که خیر و صلاح دین من در آن است .

و تو ای محمد مرا به چیزی امر کردی که خیر و صلاح دنیای من در آن است .

شب هنگام شنیدند که عمرو بن العاص ابیات زیر را می خواند .

در این ابیات نظریه عبدالله را چنین توصیف کرده است :

عبدالله سخنی گفته است که روح به آن متعلق است . (دین را ترجیح داده است .)

سپس عمرو بن العاص غلام خود وردان را که زیرک و باهوش بود خواست و به او گفت : کوچ کن .

سپس گفت : وسایل سفر را پایین بیاور .

بار دیگر گفت : کوچ کن .

وباز گفت : وسایل سفر را پایین بیاور . ( عمرو بن العاص تردید در مسافرت می کرد .)

وردان گفت : ای عمرو ضد و نقیض می گویی . آیا می خواهی آنچه را که در دلت می گذرد باز گو کنم ؟

گفت : بگو .

وردان گفت : دنیا و آخرت در دلت به پیکار برخاستند و تو گفتی : آخرت با علی بن

ابیطالب است بدون دنیا ، در حالیکه آخرت می تواند دنیا را جبران کند . و دنیا با معاویه است بدون آخرت .

و دنیا نمی تواند آخرت را تأمین نماید .

تو میان این دو اندیشه متضاد قرار گرفته ای .  
عمرو گفت : خدا ترا بکشد ، در فاش ساختن آن چه در دل من می گذشت اشتباه  
نکردی . حالا رأی تو چیست ؟  
وردان گفت :

رأی من این است که در خانه خود بنشینی ، اگر اهل دین پیروز شوند تو در سایه  
فضیلت دین زندگی خواهی کرد . و اگر اهل دنیا پیروز شوند از تو بی نیاز  
نیستند و ترا خواهند خواست .  
عمرو گفت : حالا !؟

حالا که عرب از رفتن من به سوی معاویه مطلع شده اند ؟  
عمرو کوچ کرد .

وابیاتی رامی خواند که ترجمه آنها به قرار زیر است :

۱- خدا وردان و افشاگری او را بکشد ، سوگند به حیات تو ، وردان آنچه را که  
در درون من می گذشت فاش نمود .

۲- هنگامی که دنیا خود را به من عرضه کرد ، من با حرص و طمع نفسانی ، خود  
رابه آن عرضه نمودم ، در طبایع بشری چاپلوسی وجود دارد .

۳- نفسی وجود دارد که عفت و پاکدامنی رامی پذیرد و نفسی دیگر که حرص و آز  
به آن غلبه می کند و مرد گرسنه به خوردن گاه پناهنده می شود .

۴- اما در حمایت از علی بن ابیطالب ، دینی است که دنیا در آن شرکت ندارد ، و آن  
دیگری که معاویه است ، تنها دنیا و سلطه دنیا را دارد .

۵- من از روی طمع دنیا را آگاهانه برگزیدم و برای آنچه که انتخاب کردم برهانی  
ندارم .....

عمرو حرکت کرد و وارد دستگاه معاویه شد . و احتیاج معاویه را بر خود تشخیص  
داده بود ، لذا از او دوری می جست .

هر یک از این دو بر دیگری حيله و مکر برآه می انداخت .(۱)

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۶

## مسئله حکمیت و جنگ صفین

و اکنون می پردازیم به بیان آن حادثه سنگین و بسیار تلخ که برای امیر المؤمنین پیش آمده بود .  
این حادثه سنگین و بسیار تلخ مسئله حکمیت بود .  
بدین ترتیب که در جنگ صفین هنگامی که معاویه پیروزی امیر المؤمنین را احساس کرد ، با عمرو بن العاص که همه شخصیت و ابدیت خود را به معاویه فروخته بود به مشورت پرداخت .  
عمر بن العاص خدعه گر و نیرنگ ساز به معاویه پیشنهاد کرد که قرآن را در سر نیزه ها بلند کنند و فریاد بزنند ما باید درباره این جنگ و اختلاف به قرآن رجوع کنیم و آن را میان طرفین حکم قرار بدهیم .  
در به راه انداختن این مکر شیطانی چنان مهارتی به خرج داده اند که افراد فراوانی از سپاهیان علی شناس امیر المؤمنین نیز فریب خورده و همین درخواست را از آن حضرت تقاضا کردند .  
هر چه علی بن ابیطالب و یاران خالص و وفادارش فریاد زدند که ای مردم ، فریب این ظاهر سازی را نخورید ، اینان دروغ می گویند ، اینان قرآن را نمی شناسند ، اثری نکرد .  
و حتی خود امیر المؤمنین دستور به انداختن قرآن ها از سر نیزه ها که در مقابل قرآن ناطق قرار گرفته بود ، صادر فرمود .  
با این حال امیر المؤمنین را با توسل به اکثریت و ادار به قبول حکمیت نمودند .  
با این که آن حضرت سخت مخالفت فرمود و در سخنان خود که در نهج البلاغه آمده است بارها بر این مخالفت صریح و شدید خود اشاره فرموده است .

پس از این مرحله ننگ آور ، مرحله ننگ آورتری شروع می شود که عبارت بود از حکم کردن ابو موسی اشعری از طرف امیر المؤمنین ...

مردی به ظاهر ساده لوح و درباطن هوا خواه عبدالله بن عمر برای خلافت در برابر امیرالمؤمنین خلیفه الله .

در صورتی که امیرالمؤمنین فرمود : اگر این حکمیت را ضروری می دانید ابن عباس را بفرستید نه ابوموسی را .

به اضافه اینکه کسانی که ابوموسی را برای مقابله با عمروبن العاص انتخاب کردند همان کسانی بودند که بعدها اعضای گروه خوارج شده بر امیرالمؤمنین طغیان نمودند .

در صورتی که حکم از طرف معاویه عمروبن العاص حیلہ گر و خود فروخته بود .

..... این دو نفر که هر دو مخالف حضرت علی ( ع ) و عدالتش بودند . پس از مقداری گفتگو به این نتیجه رسیدند که امیرالمؤمنین و معاویه را عزل نمایند و موضوع را به شوری و انتخاب واگذار کنند .

و در آخر این دو نفر مقداری به یکدیگر تعارف نموده ، عمروبن العاص پیشنهاد می کند که :

توموکل خودت ( علی علیه السلام ) را از خلافت عزل کن ، من هم معاویه را عزل می کنم .

ابوموسی این پیشنهاد را پذیرفت و علی علیه السلام را از خلافت عزل کرد .

ولی عمروبن العاص گفت : مردم شاهد باشید و بدانید که ابوموسی علی ( ع ) را عزل کرد ، ولی من موکل خودم (معاویه ) را تثبیت می کنم .

داستان حکمیت یکی از تلخ ترین رویدادهای زندگی امیرالمؤمنین بود . (۱)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری ج نهم

ابن ابی الحدید جملاتی را از امیرالمؤمنین درباره هشدار دادن به سپاهیان خود نقل می کند که فرمود :



( ای مردم من شایسته ترین کسی هستم که کتاب خدا را اجابت کرده و آن را پذیرفته ام .

ولکن معاویه وعمرو بن العاص و ابن ابی معیط و ابن مسلمه نه با دین سروکاری دارند و نه با قرآن .

من بهتر از شما آنان را می شناسم ، من آنان را هم در دورانی که کوچک بودند می دیدم و هم در دوران بزرگیشان ( یا من کوچکها و بزرگ هایشان را از سابق ) می شناسم .

آنان بدترین کوچک ها و بزرگ های جامعه بودند .

وای بر شما ، سخنی که آنان از راه مکر پردازی براه انداخته اند ، سخنی است حق نما با مقصود باطل .

آنان قرآن را که بلند کرده اند ، نه از آن رو است که آن را می شناسند و به آن عمل می کنند ، بلکه این یک نیرنگ و سستی و حيله گری است .

شما بیائید یک ساعت بازوان و جمجمه های خود را به من بسپارید .

اکنون حق به مقطع خود رسیده و چیزی نمانده است که دنباله ستمکاران قطع شود .

اختلاف و پراکندگی آراء سپاهیان امیرالمؤمنین بقدری شدت گرفت و فریبکاری معاویه پرستان در مردم ساده لوح سپاهیان امیرالمؤمنین بقدری اوج گرفت که حضرت فرمود :

( بدانید من تا دیروز زمامدار و امیرالمؤمنین بودم ، امروز مأمورم و تا دیروز نهی می کردم ، امروز نهی به من می شود . شما ادامه زندگی در این دنیا را دوست می دارید و برای من لزومی ندارد که شما را به آنچه که کراهت دارید مجبور کنم .

و اما اجبارکنندگان امیرالمؤمنین علیه السلام به قبول حکمیت ابوموسی اشعری از طرف امیرالمؤمنین این اجبارکنندگان عبارت بودند از اشعث بن قیس و گروهی که بعدها اعضای گروه خوارج گشتند .

امیرالمؤمنین فرمود :

من به حکمیت ابوموسی راضی نیستم و او را شایسته این امر نمی دانم .  
اشعث و زیدبن حصین و مسعر بن فدکی و گروهی دیگر از قراء  
اصرار ورزیدند که ما جز به ابوموسی رضایت نمی دهیم ، زیرا او ما را از این  
وضعی که پیش آمده است برحذر داشته بود !  
امیرالمؤمنین بار دیگر فرمود :

او مورد رضایت من نیست ، زیرا او از من جدا شده و مردم را از پیرامون  
من متفرق کرده است . و از من فرار کرد تا پس از ماه ها به او امان دادم .  
این است ابن عباس من این حکمیت را به او واگذار می کنم . (۱)  
اشخاص نامبرده و گروه مزبور بشدت درمقابل این پیشنهاد امیرالمؤمنین  
مقاومت کردند .....

تا آنجا که امیرالمؤمنین فرمود : هر کاری که می خواهید انجام بدهید .  
این اجبار و قیحانه را که درباره تحمل ابوموسی اشعری بر امیرالمؤمنین روا  
داشته اند ، از تلخ ترین رویدادهای زندگی آن حضرت بوده است . (۲)

---

۱-شرح نهج البلاغه -ابن ابی الحدید

۲-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد نهم ص ۴۵-۵۶

منافقانی که در جنگ صفین پس از فریب خوردن از حيله گری های عمروبن  
العاص و معاویه و جریان قرآن سرنیزه کردن سپاه معاویه به حضرت علی بن  
ابیطالب شوریدند و ایشان را تهدید کردند که :  
ای علی ، دعوت آن مردم (شامیان) را به قرآن بپذیر و الا ترا مانند عثمان بن عفان  
می کشیم .

آن حضرت در آن آشوب ها و فتنه در نهایت ناراحتی و از روی جبر مسئله حکمیت  
را پذیرفتند و حتی پیش بینی فرمودند که :

روزی فرا خواهد رسید که سخت پشیمان خواهید گشت . (۱)  
و حضرت در خطبه ۱۷۷ می فرمایند :

رأى چشمگیر شما مردم برانتخاب دو مرد (برای حکمیت) قرار گرفت. ما از آن دو نفر تعهد گرفتیم که ملزم به دستورات قرآن و به آن تسلیم شوند و از آن تجاوز نکنند و زبان های آنان با قرآن باشد و دل‌هایشان پیرو دستور آن. آن دو نفر از قرآن منحرف و گمراه گشتند و حق رارها کردند در حالی که آن را می دیدند. (۲)

و داستان حکمیت از پست ترین رسوایی های تاریخ بشری بود که به انگیزه حق کشی به وجود آمد و به اضافه این که به زیان ظاهری حمایتگران حق تمام گشت. (۳)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد بیست و یکم

۲- خطبه ۱۷۷

۳- مأخذ بالا جلد ۲۷-ص ۱۹۵

## حوادث پس از حکمیت و داستان غارتگری ضحاک بن قیس

بنا به نقل ابن ابی الحدید: ابراهیم ثقفی در کتاب «الغارات» چنین می گوید:  
غارتگری ضحاک بن قیس پس از داستان حکمیت (ابوموسی اشعری و عمر و بن العاص)  
و پیش از جنگ نهروان بوده است.  
هنگامی که معاویه از آماده شدن امیرالمؤمنین برای نبرد با او آگاه شد، به وحشت افتاده و از دمشق بیرون آمده و به همه نواحی شام اشخاصی فرستاد که به مردم اطلاع بدهند که علی بن ابیطالب به سوی آنان حرکت کرده است.  
و بر همه مردم یک نسخه نامه نوشت که برای آنان خوانده شد.  
این نامه چنین بود.

« پس از حمد و ثنای خداوندی ، ما و علی بن ابیطالب قرار دادی نوشتیم و شرط‌هایی را در آن ذکر کردیم و دو مرد را بر ما و بر او حکم قرار دادیم که مطابق قرآن حکم کنند و از آن تجاوز ننمایند .  
و عهد و پیمان خداوندی را برای کسی قرار دادیم که تعهد را بشکند و حکم را اجرا ننماید .

حکمی که طرفدار من بود و من او را حکم قرار داده بودم ، زمامداری مرا تثبیت کرد .  
و حکمی که طرفدار علی (ع) بود ، وی را از زمامداری خلع نمود .  
و اکنون علی بن ابیطالب (ع) از روی ستمکاری رو به شما آورده است .  
(و هر کس که پیمان بشکند به ضرر خود شکسته است .)  
با بهترین وسایل برای جنگ آماده شوید و ابزار جنگ را مهیا کنید . و به هر شکلی که بتوانید سبک و سنگین رو به من آورید ، خدا ما را و شما را به اعمال نیکو موفق بسازد .»

پس از این دعوت ، مردم از همه آبادی ها و نواحی در نزد معاویه جمع شدند و آماده حرکت به صفین گشتند .

معاویه با آنان به مشورت پرداخت و گفت :

علی بن ابیطالب از کوفه بیرون آمده و از نخيله عبور کرده است .

حبیب بن مسلمه گفت :

نظر من این است که از شام حرکت کرده به همان منزلی که بودیم برویم .

(منظور صفین است .) زیرا آن منزلی است مبارک و خدا ما را در آن منزل بهره مند

ساخت و برای ما از دشمن انصاف گرفت .

عمرو بن العاص گفت :

رأی من این است که با سپاهیان حرکت نموده و سپاه را در زمین جزیره که تحت

سلطه آنهاست وارد کنی ، این کار برای لشکریانت نیرو بخش و دشمن را که باتو

می جنگد تضعیف می نماید .

معاویه گفت :

سوگند بخدا من می دانم که مطلب همان است که تو می گویی ، ولی مردم از این دستور من اطاعت نخواهند کرد .

عمر بن العاص گفت : جزیره زمین ملایم است .

معاویه گفت : کوشش مردم در این است که به همان منزلشان برسند که در آنجا بودند . (صفین)

معاویه و یارانش در بیرون دمشق دو یا سه روز برای مشورت توقف نمودند ، تا جاسوسان معاویه برگشتند و گفتند :

در میان یاران علی (ع) اختلاف افتاده و گروهی که مسئله حکمیت را مردود دانسته اند . از یاران علی (ع) جدا شده اند . و اکنون او از شما منصرف گشته و به کار آن مخالفین پرداخته است .

مردم پیرامون معاویه از خوشحالی تکبیر گفتند .

معاویه در همان آمادگی ، منتظر سرنوشت علی (ع) و یارانش بود . و اینکه آیا وی به سوی معاویه حرکت خواهد کرد یا نه .

دیری نگذشته بود خبر آمد که علی (ع) خوارج را کشت و پس از شکست آنها ، تصمیم گرفته است که حرکت کند ولی مردم از او مهلت خواسته اند .

معاویه و مردم پیرامونش به این خبر خوشحال گشتند . (۱)

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید به نقل از ابراهیم تقفی کتاب الغارات

ابن ابی سیف از عبدالرحمان بن مسعوده فزاری نقل می کند که :

نامه ای از عماره بن عقبه که در کوفه اقامت داشت به معاویه رسید و ما در آن حال در آماده باش جنگی بودیم و می ترسیدیم که علی (ع) از غائله خوارج فارغ شود و سپس به طرف ما حرکت کند .

و با خود می گفتیم : اگر علی (ع) به طرف ما حرکت کند ، بهترین جایی که می توانیم با او رویاروی شویم ، همانجاست که سال گذشته بودیم .

در نامه عماره بن عقبه چنین آمده بود :

« قاریان و مقدّس (مأبان) یاران علی علیه السلام بر او شوریدند و علی علیه السلام آنها را از بین برد .

در نتیجه اختلافی (که) در لشکریان و اهل شهرش رخ داده و میان آنان عداوت افتاده ، سخت پراکنده اند .

خواستم این موضوع را به تو اطلاع بدهم تا خدا را شکر گزار باشی .»

ابراهیم بن هلال ثقفی می گوید :

معاویه ضحاک بن قیس فهری را خواست و به او گفت :

برو به طرف کوفه و هر قدر بتوانی مشرف به کوفه باش .

و به هر کس که دیدی در اطاعت علی (ع) است ، هجوم نموده و غارت کن . و اگر با مردم مسلح یا سواران روبرو شدی ، به آنان حمله نموده و موجود یتشان را غارت نما .

اگر روز را در شهری به سر بردی ، شب را در جای دیگر باش .

و هرگز در برابر سوارانی که شنیده ای برای مقابله با تو بسیج شده اند مقاومت مکن .

معاویه ضحاک را با لشکریانی که از سه هزار تا چهار هزار نفر بودند ، بسیج و روانه کرد .

ضحاک حرکت نمود و اموال مردم را غارت کرد و هر کس را که از اعراب دید کشت .

و به حجاج بیت الله حمله برد و همه کالاهای آنها را گرفت .

سپس عمرو بن عبیسه بن مسعود برادرزاده عبدالله بن مسعود را که از اصحاب پیامبر بود ، دید و او را نیز که در راه حجاج در نزدیکی قطقطانه بود با جمعی از یارانش کشت .

و این بود داستان ضحاک بن قیس که از طرف معاویه تبهکار مأمور به قتل نفوس مسلمانان و غارت اموال آنان گشته بود . (۱)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد ششم ص ۱۸۷-۱۸۹

# غیب گویی حضرت علی در مسیر شام درباره داستان کربلا

نصربن مزاحم منقری از هرثمه بن سلیم نقل می کند که :

ما در صفین به همراه علی علیه السلام جنگ کردیم ، وقتی که به کربلا رسید باما نماز خواند . هنگامی که سلام نماز را گفت ، از خاک کربلا برداشت و آن را استشمام فرمود و سپس فرمود :

چه خوشبویی ای خاک : قومی از تو در روز قیامت محشور می شوند وبدون حساب وارد بهشت می گردند .

..... هرثمه می گوید : هنگامیکه عبیدالله بن زیاد لشکریانی را برای جنگ با امام حسین علیه السلام بسیج کرد . من در میان سواران آن لشکریان بودم .

هنگامی که که به امام حسین علیه السلام و یارانش رسیدم ، آن منزلی را که با علی علیه السلام فرود آمده بودیم و جایگاهی را که خاک را برداشت و بو کرد و سخنی را که از او شنیده بودم به یاد آوردم . و از مسیری که انتخاب کرده بودم احساس ناراحتی نمودم و در حالیکه سوار بر اسبم بودم حرکت کرده خودم را به حسین علیه السلام رسانده سلام گفتم و آن داستانی را که در این منزلگاه از پدرش شنیده بودم بیان کردم .

امام حسین علیه السلام فرمود:

آیا با ما موافقی یا مخالف ؟

عرض کردم : ای پسر پیامبر، نه موافقم و نه مخالف . من فرزندان و همسرم را پشت سر گذاشته ام و درباره آنها از عبیدالله بن زیاد می ترسم .

امام حسین علیه السلام فرمود :

پس برگرد و از اینجا با سرعت فرار کن تا کشته شدن ما رانبینی ، زیرا سوگند به خدایی که جان حسین به دست او است ، اگر امروز کسی کشته شدن ما را ببیند و یاری نکند ، داخل در آتش خواهد گشت .

هرثمه می گوید : با سرعت زیاد از آنجا فرار کردم تا آن منظره بر من پوشیده گشت . (۱)



---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶۹



# داستان راهب و علي عليه السلام

راهب دیرنشین علی (ع) را درک می کند و همراه او تا شهادت پیش می رود .  
نصرین مزاحم می گوید : حبه عرنی می گوید :  
وقتی که علی (ع) در رقه در محلی از کنار فرات که بلیغ گفته می شود فرود آمد .  
راهبی از صومعه خود پایین آمد و به علی (ع) گفت :  
کتابی در نزد ما است که از پدرانمان به ارث برده ایم . این کتاب را اصحاب  
حضرت عیسی بن مریم نوشته اند . من این کتاب را به تو نشان می دهم .  
حضرت فرمود : بلی  
راهب کتاب را خواند :  
« به نام خداوند بخشاینده و مهربان ، آن چه که در قضا ثبت و در کتاب مسطور  
است ، این است که خداوند در میان مردم امی پیامبری از خود آنان برمی انگیزد که  
کتاب و حکمت بر آنان تعلیم و آنان را به راه خدا راهنمایی می کند .  
نه خشن است و نه تند خو ، نه در بازارها فریاد می کشد و نه گناه را با گناه جزا  
می دهد ، بلکه عفو و چشم پوشی می نماید .  
امت آن پیامبر بسیار سپاسگزار خدایند ، خدا را در هر بلندی و صعود و نزول حمد  
و ثنا می گویند .  
زبان های آنان برای تکبیر و کلمه توحید و تسبیح رام و گویا است . و خداوند او را  
به هر کسی که به او فخر و مباهات و تکبر کند پیروز می گرداند .  
هنگامی که خدا او را از دنیا می برد ، امت او با یکدیگر اختلاف می کنند ، سپس  
اجتماع می نمایند و تازمانی که خدا بخواهد ادامه می یابند .

مردی از امت او از کنار این فرات عبور می کند ، این مرد امر به نیکویی ها و ازبندی ها نهی نموده و داوری برحق می نماید و هرگز حکم را وارونه صادر نمی کند .

دنیا در نظر او پست تر از خاکستری است که در روز طوفانی باد به آن بوزد .  
مرگ از دیدگاه او گواراتراز آشامیدن آب است برای تشنه .  
درپنهانی از خدا می ترسد و در آشکار خیرخواهی در راه او .  
از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای در صراط مستقیم الهی نمی ترسد .  
هر کس از اهالی این شهرها آن پیامبر را درک و به او ایمان بیاورد ،  
رضوان و بهشت من پاداش او است . و هر کس که آن بنده صالح علی ( ع ) را درک کند ، باید او را یاری نماید ، زیرا کشته شدن با او شهادت است .  
سپس راهب به امیرالمؤمنین عرض کرد ، من همراه تو هستم و از تو جدا نمی شوم تا به من برسد آن چه که به تو خواهد رسید .

امیرالمؤمنین گریه کرد و فرمود :

سپاس مر خدای را که مرا فراموش نکرده و مرا در کتاب های نیکوکاران یاد فرموده است .

راهب همراه امیرالمؤمنین حرکت کرد . بنا به آن چه که نقل می کنند : صبح و شام با آن حضرت بود تا در جنگ صفین شهید گشت .

هنگامی که مردم برای دفن کشته شدگانشان بیرون آمدند ، حضرت فرمود :  
بگردید و راهب را پیدا کنید ، وقتی که جنازه راهب را پیدا کردند ، حضرت بر او نماز خواند و او را دفن کرد و فرمود :

این مرد از ما اهل البیت بود . و برای او چند بار طلب مغفرت کرد . (۱)

## داستان خوارج

و

## معرفی آنان

ابن ابی الحدید در مجلد دوم از شرح نهج البلاغه از ص ۲۶۵ به بعد چنین می گوید :  
اخبار فراوان تا حد متواتر رسیده است که خداوند با زبان پیامبرش ( ص ) وعده  
پاداش نیکو به قاتلین خوارج داده است .

و در روایت صحیح که مورد اتفاق است چنین آمده است که :  
موقعی که پیامبر اکرم مالی را قسمت می کرد ، مردی از بنی تمیم که ذالخویصره  
نامیده می شد آمد و گفت :

یا محمد عدالت کن !

حضرت فرمود : عدالت کرده ام .

آن مرد دوباره همان سخن را تکرار کرد و گفت : یا محمد عدالت کن ، زیرا تو عدالت  
نکردی !

حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد ؟

عمر در این موقع برخاست و گفت : یا رسول الله اجازه بده گردنش را بزنم .

حضرت فرمود :

رهایش کن ، بزودی از جنس این مرد گروهی خروج می کنند و از دین تجاوز  
می کنند و می گذرند ، چنان که تیر از شکار و نشانه خود بدون این که به خون آن

شکار آلوده شود می گذرد . (۱)

و از زیدبن وهب که در لشکریان امیرالمؤمنین بوده است

نقل کرده اند که :

امیرالمؤمنین فرمود :

« ای مردم ، من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود :

گروهی از امت من خروج می کنند و قرآن را می خوانند که قرآن خواندن شما چیزی در برابر قرآن خواندن آنان نیست .

و نماز می خوانند در صورتی که نماز خواندن شما در مقابل نماز خواندن آنان چیزی نیست .

قرائت قرآن آنان از گلویشان تجاوز نمی کند .

از دین تجاوز می کنند و می گذرند ، چنان که تیرازنشانه خود می گذرد .

اگر آن لشکریانی که با آنان به مبارزه برخوانند خاست بدانند که خداوند با زبان پیامبرشان چه ثوابی برای آنان وعده داده است

از عمل کردن (از دیگر عبادات ) باز می ایستند .(۲)

و اما داستان خوارج نهروان بطور اختصار چنین است :

وقتی که علی بن ابیطالب از صفین به کوفه برگشت ، خوارج توقف کردند تا عدیشان زیاد شد .

سپس به بیابانی در اطراف کوفه رفتند که حروراء نامیده می شد . و در آنجا دسته جمعی فریاد زدند که *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ*

(حکم نیست مگر از آن خدا اگر چه مشرکین نخواهند)

بدانید علی و معاویه در حکم خدا شرک ورزیدند .

۱-شرح نهج البلاغه -ابن ابی الحدید جلد دوم ص ۲۶۵

۲-شرح نهج البلاغه -هاشمی خوئی جلد سوم ص ۱۱۹-۱۲۰

امیرالمؤمنین عبدالله بن عباس را فرستاد که درباره خواسته آنان بررسی نماید .

ابن عباس با آنان به گفتگو پرداخت . و سپس برگشت .

امیرالمؤمنین فرمود : چه دیدی ؟

ابن عباس گفت : سوگند بخدا نمی دانم آنها کیستند ( چه می گویند )

امیرالمؤمنین فرمود : آیا آنان منافقین اند ؟

ابن عباس گفت : قیافه آنان قیافه منافقین نیست ، زیرا اثر سجده در پیشانی آنها دیده می شود و قرآن را تأویل می کنند .

حضرت فرمود: آنان را رها کنید، مادامی که خونی نریخته اند و مالی را به تجاوز غصب نکرده اند.

سپس فرستادگانی بسوی آنان فرستاد که از آنان بپرسند: این چه حادثه ای است یا چه بدعتی است که به وجود آورده اید و چه می خواهید؟  
خوارج پاسخ دادند:

که ما می‌خواهیم ما و تو و هر کسی در صفین با ما بود سر شب از شهر بیرون برویم و از داستان حکمین به خدا توبه کنیم. سپس بسوی معاویه حرکت کرده و با او بجنگیم تا خدا میان ما و او حکم کند.

امیر المؤمنین فرمود:

چرا این سخن را موقعی که دو حکم را به حکمیت مقرر کردیم، و از آن دو عهد و پیمان گرفتیم که مطابق قرآن عمل کنند، نگفتید؟

خوارج در جواب گفتند:

جنگ در آن موقع طولانی شده و ناراحتی‌ها شدت پیدا کرده و زخمها زیاد و چهار پایان و سلاح از کار افتاده بود.

امیر المؤمنین فرمود:

آیا در آن موقع که ناراحتی شدید بود معاهده کردید، وقتی که خسته شدید گفتید ما پیمان را بشکنیم؟!

رسول خدا (ص) پیمانی را که با مشرکین می بست وفا می کرد. آیا دستور می دهید که من پیمان شکنی کنم؟

در برابر این سخنان امیر المؤمنین در جای خود ایستادند. (سخنی نداشتند و خشکیدند)..... (۱)

احتجاجات و سخنان امیر المؤمنین در آن مارقین اثری نکرد و کار به جنگ و پیکار کشید.

حبه عرنی می گوید:

وقتی که با سپاهیان علی علیه السلام به آنان رسیدیم آنان به سوی ما تیر اندازی کردند . گفتیم یا امیر المؤمنین آنان به سوی ما تیر اندازی می کنند .

۱- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه - ج ۳ - ص ۱۲۲-۱۲۳

فرمود : شما خود داری کنید .

بار دیگر خوارج به سوی ما تیر اندازی کردند ، باز امیرالمؤمنین فرمود : شما خودداری کنید .

وقتی که برای بار سوم شروع به تیر اندازی کردند ، فرمود :

اکنون جنگ جایز است ، حمله کنید به آنان (۱) .

علامه مجلسی از جنذب بن زهیر از دی نقل می کند :

« سپس امیر المؤمنین وارد صف شد و فرمود :

کیست که این قرآن را بگیرد و به طرف آن گروه ببرد و آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت کند . و او کشته خواهد شد و بهشت جای او خواهد بود .

کسی پاسخ نداد مگر جوانی از بنی عامر بن صعصعه .

وقتی که امیر المؤمنین کمی سن او را دید فرمود :

تو بر گرد بجای خود .

۱- منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه - ج ۳ ص ۱۲۸-۱۲۹

سپس آن حضرت بار دیگر سخن خود را تکرار فرمود .

کسی جز همان جوان کم سن جواب نداد .

حضرت فرمود : بگیر و برو . و تو کشته خواهی شد .

هنگامی که آن جوان به نزدیکی آنان رسید ، به طوری که صدای او را می شنیدند ، او را تیرباران کردند .

جوان به سوی ما برگشت در حالی که صورتش مانند خار پشت شده بود

امیر المؤمنین فرمود :

اکنون بگیرید این گروه را و ما به آنان حمله کردیم . «(۱)

در تواریخ آمده است که امیر المؤمنین پیش از صادر کردن فرمان حمله به گروه خوارج برای آنان احتجاج و استدلال می کرد، ولی از روی لجاجت نمی پذیرفتند. برخی دیگر از راویان می گویند: امیر المؤمنین (ع) هم شفاهاً و هم بوسیله نامه‌ها خطای خوارج را به ایشان گوشزد کرد، ولی به همان خطای خود مقاومت نمودند.

---

۱- بحار الانوار - علامه مجلسی - نقل از همان مأخذ

پس از آن همه صبر و تحمل و اتمام حجت که امیر المؤمنین فرمودند، جنگ میان سپاهیان آن حضرت و گروه خوارج شعله ور شد. و در اندک ساعاتی همه آنان که چهار هزار نفر بودند کشته شدند مگر ۹ نفر که تقسیم شدند و به طرف خراسان و عمان و یمن و الجزیره و کرانه های فرات و تل موزون گریختند.

و از یاران امیر المؤمنین کشته نشد جز ۹ نفر.

و این خبری است که آن حضرت پیش از حادثه نهروان داده بود که:

( ما آنان را می کشیم و از ما ده نفر کشته نمی شوند و از آنان ده نفر سالم نمی مانند. )

و همین مطلب را در خطبه شماره ۵۹ صریحاً فرموده است:

( سوگند بخدا، از این خوارج ده نفر نجات پیدا نمی کند و از شما ده نفر هلاک نمی گردند. (۱) )

هنگامی که همه خوارج کشته شدند، به آن حضرت گفته شد که:

یا امیر المؤمنین همه خوارج کشته شدند.

حضرت فرمود: نه هرگز، سوگند بخدا از آنان نطفه هایی در پشت مردان و ارحام زنان وجود دارند.

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - جلد نهم ص ۶۹-۷۳ محمد تقی جعفری

هر موقعی که از آنان شاخی بروز کرد بریده می شود . تا اینکه آخرین افراد آنان راهزن و غارتگر خواهند بود. (۱)

و فرمود :

پس از من با خوارج نجنگید ، زیرا کسی که حق را بجوید و به خطا رود ، مانند کسی نیست که خطا را بجوید و آن را دریابد. (۲)

با نیت حق در باطل افتادن غیر از افتادن در باطل با نیت باطل است .

اگر کسانی باشند که با اعتقاد فاسد و گمراه کننده ولی با نیت حق ، فساد و اخلاق در جامعه راه بیندازند ، برون تردید باید از فعالیت آنان جلوگیری کرد . چنانکه امیر المؤمنین درباره خوارج انجام داده .

نخست آن حضرت آراء و عقاید خوارج را بوسیله ابن عباس و دیگران تحقیق فرمود . و نیز خود آن حضرت بطور مستقیم از معتقدات فاسد آنان مطلع گشت .

فرمود :

---

۱- ترجمه خطبه ۶۰ نهج البلاغه - استاد محمد تقی جعفری

۲- ترجمه خطبه ۶۱ نهج البلاغه - استاد محمد تقی جعفری

مادامی که خونی نریخته اند و مالی را به غارت نبرده اند و ناموسی راهتک نکرده اند کاری با آنان نداشته باشید .

یعنی مادامی که قناعت به اعتقاد فاسد خود دارند و تعدی و تجاوز نمی کنند مستحق جنگ و پیکار نیستند .

به همین جهت بود که امیر المؤمنین مدتی جنگ با خوارج را به تأخیر انداخت و در آن مدت بوسیله شخصیت های آگاه و مطلع و موثق به احتجاج با آنان پرداخت و هرگز جنگ را با آنان آغاز نکرد ، بلکه خوارج وقتی که شروع به لجابت نموده و جنگ را آغاز کردند ، حضرت فرمان حمله را صادر فرمود. (۱)

از جمله خوارجی که پس از شهادت امیر المؤمنین بر معاویه خروج کردند حوثره اسدی و حابس طائی بودند که با جمعیت خودشان خروج کردند و به محلی از نخیله رفتند .



در آن موقع معاویه در کوفه بود که در سال جماعت ( عام الجماعه ) به آنجا وارد شده بود .

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد دهم

سپس امام حسن علیه السلام از کوفه خارج شد و رهسپار مدینه گشت . معاویه به امام حسن ( ع ) می نویسد : که جنگ با خوارج را بپذیرد و فرماندهی لشکر را به عهده بگیرد .

پاسخ امام حسن به معاویه چنین بوده است :

سوگند به خدا ، من برای جلوگیری از خون مسلمانان از جنگ با تو خوداری کردم و گمان نمی کردم که برای جنگ با تو قدرت داشته باشم .

..... آیا برای دفاع از تو با خوارج بجنگم !

تو برای کشته شدن سزاوارتر از خوارج می باشی .

و این جواب مطابق سخن پدر بزرگوارش امیر المؤمنین است . و مقصود سخن هر دو بزرگوار این است که خوارج از معاویه معذورتر و گمراهی آنان کمتر از معاویه است . و جنگ با معاویه سزاوارتر از خوارج است . (۱)

---

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۵- ص ۷۸

حضرت علی بن ابیطالب پس از پایان یافتن جنگ نهران با خوارج و پیروزی بر آنان فرمود :

« ای مردم ، من چشم فتنه را کندم ، هیچ کس غیر از من جرأت نزدیک شدن به آن فتنه را نداشت . » (۱)

فتنه خوارج چنانکه قبلاً متذکر شدیم فتنه ای بسیار غلط انداز و گمراه کننده ای بود که با چهره های به ظاهر حق به جانب و ادعاهای بظاهر صحیح و اسلامی وارد میدان مبارزه با بزرگترین حق شناس و حق گو و حامی حق پس از پیامبر اکرم ، حضرت علی ( ع ) گشته و امر را به عده ای فراوان از مردم ساده لوح مشتبه کردند .

خوارج قرآن تلاوت می کردند ، به اصطلاح عامیان پیشانی آنان از زیادی نماز خواندن پینه بسته بود ، روزه های فراوان می گرفتند ، ولی درباره شناخت حق و ولی الله اعظم گول چند مقام پرست بی خبر از اسلام را خورده بودند که وابستگی آنان به دارو دستة عمرو بن العاص ( که به فروختن دینش به معاویه در تاریخ مشهور شده است )

---

۱- نهج البلاغه خطبه نود و سوم

و به تحریکات مستقیم یا غیر مستقیم آن دار و دسته از دیدگاه تاریخ روشن شده است .

نظیر این فریب خوردن ها را در روزهای صفین نیز می بینیم . در بعضی از تواریخ آمده است که خزیمه بن ثابت انصاری از پیکار با لشکریان معاویه استنکاف کرد تا عمار بن یاسر بدست ابو العاویة فزاری به شهادت رسید . و چون خزیمه از پیامبر اکرم ( ص ) شنیده بود که درباره عمار فرموده بود : ( ای عمار ترا گروهی ستمکار و متجاوز خواهد کشت و آخرین آشامیدنی تو از دنیا کاسه ای از شیر خواهد بود . )

خزیمه پس از شنیدن خبر شهادت عمار، گمراهی و انحراف لشکریان و حامیان معاویه را فهمید و وارد پیکار با آنان گشت و شهید شد ( رحمه الله علیه ) . و دلیل اینکه امیر المؤمنین منتفی ساختن فتنه ، یا آشکار کردن عوامل و ریشه آن با مبارزه پیگیر برای رفع آن را به خود اختصاص داده اند ، همانطور که ابن ابی الحدید و دیگران نیز متوجه شده اند ، برای این است که همه ناکثین و مارقین و قاسطین که امیر المؤمنین با آنان جنگید ، در ظاهر اهل قبله و مسلمان بودند و هیچ کس تا آنروز احکام جنگ با مسلمین ( یا مدعیان اسلام ) را پس از از پیامبر اکرم ( ص ) جز امیر المؤمنین ( ع ) نمی دانست . ( ۱ )

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد شانزدهم

# اخبار غیبی

## سلونی قبل ان تفقدونی

از من پرسید پیش از آن که مرا از دست بدهید . (۱)

ابن ابی الحدید می گوید : صاحب کتاب استیعاب از جماعتی از راویان و علمای حدیث روایت کرده است که هیچ کس از صحابه نگفته است سلونی مگر علی بن ابیطالب . و بر هیچ کس جائز نیست که روی منبر بگوید سلونی مگر علی بن ابیطالب (۲) .

و مرحوم حبیب الله هاشمی خوئی می گوید :

روزی ابن الجوزی بر بالای منبر گفت : سلونی قبل ان تفقدونی زنی در آنجا بود از ابن الجوزی پرسید که : چه می گویی درباره اینکه علی بن ابیطالب در یک شب رفت و جنازه سلمان را تجهیز نمود و برگشت ؟

---

۱- حضرت علی - نهج البلاغه خطبه نود و سوم

۲- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۴۶

ابن الجوزی گفت : آری روایت شده است .

زن پرسید که جنازه عثمان سه روز در روی زمین ماند و علی بن ابیطالب حاضر بود ؟

ابن الجوزی گفت : آری

زن گفت : یکی از آن دو بر خطا بوده است .

ابن الجوزی گفت : اگر بدون اجازه شوهرت از خانه ات بیرون آمده ای لعنت خدا بر تو و اگر با اجازه شوهرت بیرون آمده ای لعنت خدا بر او .  
زن گفت : عایشه به جنگ علی با اذن پیامبر ( ص ) رفته است یا بدون اذن او ؟  
ابن الجوزی از سخن گفتن بریده شد و پاسخی پیدا نکرد (۱)

---

۱- منهاج البراعه - ج ۷ ص ۷۴

و در همین صفحه روایت می کند که :  
قتاده به کوفه داخل شد و مردم دور او را گرفتند ، قتاده گفت :  
از هر چه که بخواهید از من بپرسید :  
و ابو حنیفه که در آن موقع پسری جوان بود حاضر بود گفت :  
از وی بپرسید : مورچه سلیمان علیه السلام نر بود یا ماده ؟  
وقتی از وی پرسیدند ، پاسخ نتوانست بدهد .  
خود ابوحنیفه گفت : آن مورچه ماده بود .  
به او گفته شد از کجا فهمیدی ؟  
گفت : از کتاب خدا که فرموده است :  
قالتمله و اگر نر بود می فرمود قال نمله . (۱)  
مواردی که امیر امیر المؤمنین در نهج البلاغه از غیب اطلاع داده است .  
۱- جملاتی که اطلاع آن حضرت را از واقعیات و حوادث پشت پرده اثبات می کند .  
۲- جملاتی که حوادث معینی را از غیب خبر می دهد .

---

۱- منهاج البراعه - ج ۷ ص ۷۴

## نوع اول

( بلکه علم مخفی در درون دارم که اگر آن را ابراز کنم ، مانند طنابهایی که در چاه های عمیق آویزان شده به پیچ و تاب می افتد ، مضطرب می شوید . (۱) )

( سوگند بخدا اگر بخواهیم دربارهٔ ورود و خروج هر مردی از شما (همه رویدادهای زندگیش ) و همهٔ شئونش خبر می دهیم ، ولی می ترسم به جهت من به پیامبر خدا کفر بورزید .

آگاه باشید ، من این گونه اخبار را به خواصی که مورد اطمینان هستند بیان می کنم .

و سوگند به خدایی که پیامبر را به حق برانگیخته است و او را برای مردم برگزیده است سخنی جز راست نمی گویم .

این سخنان بر من گفته شده است و همچنین می توانم خبر بدهم به هلاکت کسی که هلاک خواهد شد و به نجات هر کسی که نجات پیدا خواهد کرد و نیز می توانم سر نوشت نهائی این امر را خبر بدهم .

۱- نهج البلاغه خطبه ۵

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه چیزی را که سرگذشت من خواهد بود در گوشه‌هایم وارد فرمود و به من اطلاع داده است . (۱)

## نوع دوم

جملاتی که امیرالمؤمنین در آنها حوادث مشخص آینده را که هیچ طریق معمولی برای درک آنها وجود ندارد بیان می فرماید و مطابق تحقیق مورخان و مفسران نهج البلاغه همهٔ آن حوادث به وقوع پیوسته است . (۲)

وابن ابی الحدید می گوید :

فصلی است در ذکر اموری غیبی که امام علیه السلام به آنها خبر داده و سپس آنها تحقق یافته اند .

بدان که امیرالمؤمنین در این فصل سوگند بخدایی یاد کرده است که جاننش در دست اوست به این که آنان (مردم) از هیچ حادثه ای ما بین موقعیت کنونی

خودشان در آن زمان تا روز قیامت نخواهند پرسید مگر این که امیرالمؤمنین به آنان درباره آن حادثه خبر خواهد داد.....

۱- نهج البلاغه - خطبه ۱۷۵

۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری جلد دهم

این ادعا از آن حضرت ادعای خدایی و ادعای نبوت نیست بلکه آن حضرت می فرمود :

از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله علم آن اخبار را دریافت نموده است .  
وما اخبار غیبی امیرالمؤمنین را امتحان (تتبع کردیم) و آنها را موافق واقع دیدیم  
و از این راه به صدق ادعای مذکور از آن حضرت استدلال نمودیم . (۱)

۱- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید

۱- بصره در آب غرق خواهد گشت .

(چنین می بینم که مسجد شما مانند سینه کشتی روی دریا دیده می شود که عذاب خداوندی بالا و پائینش را فرا گرفته و هرکسی را که در آن است غرق نموده است) . (۱)

بنا به گفته مورخان و شارحان نهج البلاغه شهر بصره پس از امیرالمؤمنین در نتیجه طغیان دریای (خلیج فارس) دو بار غرق شده است .

۱- در زمان القادر بالله

۲- در زمان القائم بامر الله

ابن ابی الحدید می گوید : فقط مسجد جامع بصره مانند سینه پرنده دیده می شد .

۲- موقعیت فعلی من در حوادث امروز به من خبر داده شده بود . (۲)

۳- حوادث بسیار تند به سراغ کوفه خواهد آمد . (۳)

۴- پس از من مردی گلو کشاد و شکم برآمده بر شما پیروز می شود . او دستور

خواهد داد که به من ناسزا بگویید و از من تبری بجوئید . (۴)

۵- اخبار درباره کشته شده های خوارج و آنان که به دار کشیده خواهند شد .

۶- جایگاه کشته شدن خوارج کنار رودخانه است و ده نفر از آنان نجات پیدا

نخواهد کرد و بیش از ده نفر از سپاهیان امیرالمؤمنین شهید نخواهد

گشت . (۱)

۷- همه خوارج کشته نشده اند و تدریجاً یکی پس از دیگری خروج خواهند کرد

و پایان کارشان دزدان راهزن خواهد بود .

( هنگامی که خوارج کشته شدند به آن حضرت گفته شد که : یا امیرالمؤمنین همه

خوارج کشته شدند .

حضرت فرمود : نه هرگز ، سوگند بخدا از آنان نطفه هایی در پشت مردان و رحم

زنان وجود دارد ، هر موقعی که شاخی از آنان بروز کند بریده می شود تا این که

آخرین گروه آنان که راهزن و غارتگر خواهند بود . (۲)

۸- امت اسلامی از مروان بن حکم و فرزندش روز سرخی خواهد دید . (۱)

۹- بنی امیه مدتی کوتاه از دنیا بهره مند می شوند و سپس همه آنچه را که به

دست آورده بودند از دست می دهند . (۲)

۱۰- مردی گمراه در شام عربده خواهد کشید و پرچم هایش را در حومه های کوفه

نصب خواهد کرد . (۳)

بنا بر تحقیق مورخان این شخص عبدالملک بن مروان است .

۱۱- بصره در انتظار مرگ سرخ و گرسنگی قحطی است . (۴)

۱۲- زمانی می رسد که اسلام از دلها ریخته می شود ، مانند آبی که از گرداندن

کاسه به زمین می ریزد . (۵)

۱۳- خبر درباره هلاکت بصره بار دیگر بوسیله صاحب زنج . (۵)

صاحب الزنج علی بن محمد ورزینی فتنه ها براه خواهد انداخت . (۶)

۱- خطبة ۷۳	۲- خطبة ۸۷-۸۸-۹۸-۱۰۵	۳- خطبة ۱۰۱-۱۳۸
۴- خطبة ۱۰۲	۵- خطبة ۱۰۳-۱۴۷	۶- خطبة ۱۲۸

ابن ابی الحدید در جلد هشتم از شرح نهج البلاغه از صفحه ۱۲۶ به بعد می گوید :  
این مرد ( صاحب الزنج ) در فرات بصره در سال ۲۵۵ ظهور کرد . او کشتن زنها و  
کودکان و کهنسالان و بیماران را تجویز می کرد .

**۱۴-** خبر مغول و این که تاخت و تاز و خونریزی ها براه خواهند انداخت . ( مثل  
این که آنان را قومی می بینم که صورتها یشان مانند سپرهای آهنین است که  
قطعه قطعه بهم چسبیده شود .

حریر و دیبا پوشیده اند و اسب های چابک را انتخاب می کنند ، در آن هنگام  
کشتار بسیار شدیدی واقع می شود بطوری که مجروح از روی جنازه مقتول راه  
می رود و فرار کننده کمتر از اسیر شده خواهد بود . (۱)

**۱۵-** حضرت مهدی ( ع ) ظهور خواهد کرد . (۲)

**۱۶-** ضربتی که بر سر مبارکش اصابت خواهد کرد و خون سرش ریش مبارکش  
را خضاب خواهد کرد .

۱- خطبة ۱۲۸	۲- خطبة ۱۳۸
-------------	-------------

**۱۷-** خبر درباره قتل امام حسین علیه السلام .

**۱۸-** اخباری درباره کربلا و حادثه ای که در آن روی خواهد داد ، در موقع عبور  
از آنجا به طرف صفین .

**۱۹-** خبر درباره ملک ( سلطنت ) معاویه بعد از وفات خود .

**۲۰-** خبری در توصیف معاویه و دستور او به سب امیرالمؤمنین ( ع ) .

**۲۱-** خبر درباره حجاج بن یوسف .



۲۲- خبر درباره یوسف بن عمر .

۲۳- خبر درباره مارقین - امر خوارج در نهروان

۲۴- اخبار درباره ناکثین ( طلحه و زبیر ) و پیروانشان که جنگ جمل را براه انداختند .

۲۵- اخبار درباره قاسطین - معاویه و عمرو بن العاص و دار و دستة آندو .

۲۶- خبر درباره شماره سپاهی که از کوفه به آن حضرت وارد شدند . در آن هنگام که آن حضرت آماده حرکت به بصره برای جنگ با اصحاب جمل گشته بود .

۲۷- خبر درباره عبدالله بن زبیر .

( چیزی را می خواهد که به آن نخواهد رسید . او طناب ( دام ) دین را برای شکار دنیا می گستراند . امری را می خواهد و آن را در نخواهد یافت . او به اضافه اینکه به دار کشیده شده قریش است . )

۲۸- اخبار درباره ظهور پرچم های سیاه از طرف خراسان .

و تصریح فرمودن ایشان به قومی از اهالی آن که به بنی رزیک معروف بودند و آنان آل مصعب بودند که از جمله آنان طاهر بن الحسین و فرزندش واسحاق بن ابراهیم می باشند که آنان و گذشتگانیشان از دعوت کنندگان به دولت عباسی بوده اند .

۲۹- اخبار درباره ظهور پیشوایانی از فرزندانش در طبرستان .

مانند الناصر والداعی .

( حسن بن علی الناصر و حسن بن زید ملقب به داعی ) .

و غیر از آنها که در بعضی از سخنانشان فرموده اند :

( و قطعاً برای آل محمد ( ص ) در طالقان خزانه ای است که

خداوند آنرا اگر بخواهد ظاهر می سازد .

دعای او ( دعوت او ) حق است تا این که با اذن خداوندی قیام می کند و به

دین خداوندی دعوت می نماید . )

۳۰- خبر درباره کشته شدن نفس زکیه در مدینه و این که در نزد سنگهای

زیت کشته می شود. ( محمد بن عبدالله المحض )

۳۱- خبر درباره برادر نفس زکیه ( ابراهیم ) که در باب حمزه کشته می شود :

( کشته می شود پس از آن که ظهور کند و مغلوب می شود پس از آنکه غلبه

می کند . )

۳۲- خبر در سبب قتل ابراهیم که فرموده است :

( تیری به او اصابت می کند که تیر اندازش معلوم نمی شود . )

( مرگ ابراهیم در آن تیرخواهد بود . ای بدا بحال تیرانداز ، دستش شل و بازویش

سست باد . )

۳۳- خبر او درباره کشته شدگان وج

وج به طائف گفته شده است که آخرین جهاد پیامبر در آنجا روی داده است .

و این کلمه قطعاً غلط است بلکه فح است که فرمودند بهترین مردم روی زمین

بودند .

۳۴- اخبار او درباره مملکت علوی در غرب .

و تصریح او به نام کتامة و آنان کسانی بودند که ابو عبدالله الداعی معلم را یاری

کردند .

۳۵- خبر درباره ابو عبدالله المهدی که اولین شخص از آنان بوده است .

دارای نسب ناب برگزیده . از نسل کسی که درباره او بداء واقع شد .

و در عباء خوابیده شد .

و مقصود از ذوالبداء اسماعیل بن جعفر بن محمد علیهما السلام است . و اوست

خوابیده شده در رداء زیرا وقتی که اسماعیل از دنیا رفت .

پدرش ابو عبدالله امام جعفر صادق ( ع ) او را در عباء پیچید ( خوابانید ) و بزرگان

شیعه را به او وارد کرد تا او را ببینند و بدانند که او از دنیا رفته است و شبیه از

وضع او منتفی گردد .

۳۶- خبر درباره آل بویه .

و درباره آنان فرموده است : و از بنوالصیاد دیلمان ظهور می کنند

که اشاره به بنی بویه است .

پدر بزرگ آنان با دستش ماهی شکار می کرد و باقیمت آن زاد و توشه خود و عائله اش را آماده می نمود . و خداوند از فرزندان صلبی (اصلی ) او سه پادشاه بوجود آورد و نسل آنان را منتشر ساخت تا جائیکه ملک و سلطنت آنان ضرب المثل شد . و همچنین سخن امام درباره آنان که فرمود :  
امر آنان گسترش می یابد تا آنجا که زوراء ( بغداد ) را مالک می شوند و خلفاء را از مقامشان برکنار می کنند .

گوینده ای پرسید : یا امیرالمؤمنین زمان سلطه آنان چه مقدار است ؟

امام فرمود : « صد یا مقداری کم یا بیش از صد . »

۳۷- خبر درباره مترف بن اجزم از بنی بویه که در کنار دجله به دست

پسرعمویش کشته خواهد شد .

۳۸- خبری که عبدالله بن عباس درباره انتقال امر زمامداری به فرزندان

داده بود .

« هنگامی که علی بن عبدالله متولد شد ، پدرش او را پیش علی علیه السلام

برد ، آن حضرت مقداری از آب دهانش را در دهان فرزند عبدالله وارد کرد

و باخرمایی که آن را جویده بود زیر چانه او را بست .

و به عبدالله برگرداند و فرمود :

ای پدر ملوک بگیر این را . »

۳۹- زمانی فرا می رسد که تجسس موجب تقرب می شود ، فاجر ظریف

شمرده می شود و مردم دادگر ناتوان می گردند .

( زمانی برای مردم فرا می رسد که تجسس و ماجراجویی موجب امتیاز می گردد

و ظریف شمرده نمی شود مگر شخص تبهکار و ناتوان نمی گردد در آن مگر دادگر ،

احسان و صدقه در آن زمان ضرر محسوب می شود و صله ارحام موجب منت

گذاری و عبادت را برای خودنمایی انجام می دهند . ) (۱)

این پدیده ها در دوران ما شیوع و رواج فراوانی دارد. (۲)  
 و ابن ابی الحدید می گوید :  
 امیرالمؤمنین در جملات خطبه صدو دوم از فتنه ها و رویدادهای بزرگی  
 خبر می دهد که در آخر الزمان به وقوع خواهد پیوست و پیغمبر اکرم ( ص ) از این  
 فتنه ها و رویدادهای بزرگ خبر داده است. (۳)



- 
- ۱- کلمات قصار شماره ۱۰۲  
 ۲- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمدتقی جعفری جلد دهم ص ۲۵۱-۲۶۱  
 شانزدهم ۲۹۴-۲۹۸  
 ۳- شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید ج ۷

## علائم و حوادثی که در فتنه های آخر الزمان تحقق می یابد .

- ۱- پرچم ضلالت بر قطب خود نصب می شود .  
یعنی چنان نیست که تباهی یک جریانات زود گذر باشد .....  
بلکه آنها به نام مکتب و علم و فلسفه و ایدئولوژی مغزها را شستشو و ارواح  
انسان ها را از اعتدال و جویندگی رشد و کمال منحرف می سازند .
- ۲- و انسان مومن را از میان شما برمی گزیند مانند برگزیدن مرغ دانه درشت را از  
میان دانه های ریز .  
یعنی فتنه های آخر الزمان نخست انسان های برجسته را از میان جامعه  
برمی چیند .
- ۳- از کسانی که دین دارند فرار می کنند .
- ۴- محبت ها بر پایه کذب استوار می شود .
- ۵- داشتن فرزند موجب ناراحتی شدید می شود .
- ۶- آن چه که مانند باران باعث رحمت است یا قطع می گردد و یا خود  
اسباب ضرر می گردد .
- ۷- بر عدد مردپست افزوده می شود .
- ۸- پلیدی ها و پستی ها جامعه را فرا می گیرد .  
وجود یک انسان با ایمان حقیقی مانند کبریت احمر ( جوهر نایاب ) می گردد .
- ۹- سلاطین و گردانندگانشان درندگانی خونخوار می شوند .
- ۱۰- مردم متوسط آن روزگار طعمه درندگان می باشند که سلاطین و  
زاممدارانیشان هستند .
- ۱۱- فقرای آن روزگار ، مردگانی بیش نیستند .
- ۱۲- صدق و صفا فروکش می کند و از ارزش می افتد و دروغ و ریا کاری جامعه را

در خود فرو می برد .

۱۳- محبت زبانی است اما در دلها عداوت و دشمنی می ورزند .

۱۴- پاکدامنی باعث تعجب می شود .

امروزه شما می توانید این حقایق را که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده در خیلی از جوامع دنیا با ادعای تکامل و پیشرفتی که دارند مشاهده کنید .  
در این روزگار است که اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده می شود . (۱)  
و حضرت فرمود :

سخنانی که می گویم از زبان پیامبری است که شما از آن غائب

بودید و از شایستگان آن گونه سخنان نبودید .

و شما در آینده خبر و نتیجه آن واقعیت ها را که به شما خبر داده ام و

گمان های خود را خواهید دانست . (۲)

در آخر این خطبه حضرت می فرمایند :

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمدتقی جعفری جلد نوزدهم تفسیر خطبه صد و هشتم ص ۱۳۸

۲- نهج البلاغه خطبه هفتادویکم

من این اخبار غیبی را از آن انسان کامل الهی شنیده ام و شما شایستگی

شنیدن آنها را از زبان آن پیک ربانی نداشتید . (۱)

هر چه می گویم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم دست

# باب دساز خود کر جہتمی ہمچونی من کتہنی ہا کتہمی

مولانا

و باید گفت :

حضرت علی علیہ السلام :

۱- واقعیات را بی پردہ می دیدہ است .

( اگر پردہ برداشته شود بریقین من افزودہ نگردد . )

۲- آمادہ پاسخگویی برای ہر سؤالی بود کہ امکان داشت برای بشر مطرح گردد .

( بپرسید از من پیش از آنکہ مرا گم کنید . )

۳- او شایستگی دروازہ شہر علمی را داشت کہ در سینہ پیامبر اکرم ( ص ) بودہ است .

## کہ من شہر علم علی ام در است درست این سخن گفت پنمبر است

۴- او بود کہ دریایی از علم را در درون داشت کہ برای ابرازش مردم

لایق پیدا نمی کرد .

( « در اینجا» اشاره به سینه خود فرمودند : علم فراوانی است که اگر

اشخاصی پیدا می کردم که لایق حمل آن بودند ابرازش می نمودم .)

---

۱-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه -محمدتقی جعفری جلد یازدهم

۵- او بود که از آن هنگام که حق برای او ارائه شده بود هرگز درباره هیچ حقی

تردید نکرده بود .

( از موقعی که حق برای من ارائه شده است در هیچ حقی شک نکرده ام .)

۶- او بود که هیچ حقیقتی را بر خود مشتبه نساخته بود ، چنان که هیچ کس و هیچ

رویدادی نتوانسته بود حقیقت را بر او مشتبه بسازد .

( هیچ حقیقتی را بر خود مشتبه نساختم و هیچ کس و هیچ رویدادی نتوانسته

است حقیقت را بر من مشتبه بسازد .)(۱)

و در روایتی معروف از امیرالمؤمنین آمده است که فرمود :

اگر آیه ای در قرآن نبود من تا روز قیامت هر حادثه ای را که اتفاق خواهد افتاد می

گفتم و آن آیه این است :

( خداوند آنچه را بخواهد محو می کند و آنچه را که بخواهد اثبات می نماید و کتاب

اصل نزد اوست .)(۲)

و حضرت علی ( ع ) در خطبه صدویکم می فرمایند :

« و در آن موقع که خبرهای شگفت انگیز (مانند اخبار غیبی ) را از من می شنوید

به یکدیگر چشم نیندازید (چشمک نزنید ) زیرا سوگند بخدا به آن خدایی که دانه را

شکافت و انسان ها را آفرید خبری که به شما می دهم از پیامبر امّی ( ص ) است .

---

۱-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه -محمدتقی جعفری جلد هفدهم ص ۲۰۷-۲۰۸

۲-سوره رعد آیه ۳۹

نه آن تبلیغ کننده دروغ گفته است و نه شنونده ( خود امیرالمؤمنین)

نادان بوده است .)(۱)



زیرا شما که علل و روابط رویدادهای روی پرده را نمی فهمید چگونه واقعیات

پشت پرده را بفهمید؟ (۲)

آگاه باشید من این گونه اسرار رابه کسی از شما که مورد اطمینان است ابلاغ

می نمایم. (۳)

در میان اکثریت قریب به اتفاق مردم معدودی از وارستگان بودند که آن حضرت

می توانست آنان را از حقایق پوشیده زندگیشان آگاه بسازد مانند میثم تمّار ،

کمیل بن زیاد نخعی و اویس قرنی .

درباره میثم تمّار نقل شده است که امیرالمؤمنین علم حوادث ناگوار و مرگ ها را

به او تعلیم فرموده بود. (۴)

---

۱-خطبه صدویک ۲-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد ۱۸ ص ۱۰۰

۴-مأخذ بالا جلد ۲۷ ص ۱۳۶-۱۳۷

۳-خطبه صدوهفتادوپنجم

## مردم دوران حضرت

ای مردم سست عنصر ، چقدر و تا کی با شما مدارا کنم آن چنان که با شترهایی که کوهان آنان کوفته شده مدارا می شود . و آن چنان که با لباس های کهنه و پوسیده رفتار می شود که از هر طرف دوخته شود از طرف دیگر دریده گردد .

سوگند بخدا ذلیل شد کسی که به یاری او برخاستید. (۱)

شما مردمی هستید طعنه زننده عیب جو . کنارگیرنده از حق ، ترسو .

شما باکثرتی که در عدد دارید هماهنگی دلهایتان بسیار اندک است. (۲)

بسیار دوست می دارم خداوند بین من و شما جدایی بیندازد و مرا به مردمی ملحق

بسازد که برای من شایسته تر از شما بوده باشند. (۳)

و در سحرگاه روزی که ضربت شهادت برتارک مبارکش زده شد فرموده است :

نشسته بودم که چشمم اختیار از دستم ربود و در رویا فرو رفتم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر من ظاهرگشت و عرض کردم :  
ای پیامبر خدا از امت تو چه کجی ها و خصومت و لجابت ها دیده ام .

۳-خطبه ۱۱۶

۲-خطبه ۱۱۹

۱-خطبه ۶۹

پیامبر فرمود : بر آنان نفرین کن .

گفتم : خداوندا ، بهتر از آنان را بجای آنان به من عنایت فرما و برای آنان بجای من  
شرّی را جانشین بساز . (۱)

## زین هم‌رهن سست عناصر دلم گرفت

## شیر خداورتم دستمم آرزوست

چه پست و محقرند آن انسان هایی که با داشتن رهبری مانند علی بن  
ابیطالب علیه السلام که هر نگاه صدق و صفای الهی اش می توانست دل‌های  
همچون کاه را چون کوه های مقاوم و پایدار بسازد ، باز ضعیف و ناتوان باشند .  
آیا واقعاً این سست عنصران خود باخته علی (ع) را نمی شناختند ؟

آیا راه او را راه خدا نمی دانستند ؟

آنان حیات حقیقی انسانی را نشناخته بودند . (۲)

معروف است که از خلیل بن احمد پرسیدند :

علت چیست که مردم دور زمامداران دیگر را گرفتند ولی امیرالمؤمنین از آغاز

خلافت با آشوب ها و فتنه ها روبرو شد و جز

اشخاص معدود با او تفاهم نداشتند ؟

۱-خطبه ۷۰

پاسخی که خلیل داده است بسیار جالب است. او گفته است :  
مردم معمولاً با دو گروه از انسان ها نمی توانند تفاهم کنند و با آنان هماهنگ  
باشند.

یکی از این دوگروه انسان هایی هستند که در رده خیلی پایین از اندیشه و تعقل و  
وضع روحی قرار دارند .

گروه دوم کسانی هستند که در درجه ای خیلی بالا از اندیشه و تعقل و وضع روحی  
قرار دارند .

علی بن ابیطالب در درجه ای خیلی بالاتر از مردم دوران خود قرار داشت لذا او را  
درک نمی کردند و نمی توانستند او را آن گونه که هست به جای آورند .  
خلیل سپس این اصل را گوشزد کرد که :

مردم به آن کسانی که شبیه خودشان هستند مایل ترند .(۱)

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری جلد ۲۲ ص ۲۱۹

مرحوم محقق حاج میرزا حبیب خوئی در مجلد سوم از شرح نهج البلاغه می گوید:  
روایت شده است که در آن روزی که امیرالمؤمنین مردم تبهکار آن جامعه را  
نفرین فرمود ، حجاج بن یوسف ثقفی متولد شده است .

ظلم و جوروری که او به اهل کوفه وارد کرده است در تواریخ مشهور است .

مسعودی می گوید : مادر حجاج وی را زائید در حالیکه سوراخ نشیمن او بسته  
بود و آن را سوراخ کردند .

کسانیکه به دستور حجاج کشته شده اند غیر از کسانی که در جنگ ها بوسیله  
لشکریان

حجاج از بین رفته اند صدوبیست هزار نفر بوده و در زندان حجاج پنجاه هزار مرد  
و سی هزار زن وجود داشته است . در حالیکه هیچ یک از آنها مستحق کیفر کشتن  
یا قطع عضو نبوده است .

زندان حجاج سقف نداشته است و اگر از زندانیان کسی به سایه دیواری پناه می برد نگهبانان آنان را می زدند و از استفاده از سایه دیوار آن را منع می کردند . حجاج زنها و مردها را در یک جا زندانی می کرد .(۱)

---

۱-منهاج البراعه ج ۳ ص ۳۵۸-۳۵۹

همه می دانیم که هیچ رهبر جامعه ای مانند علی بن ابیطالب از جامعه دوران خود زجر و شکنجه ندیده است .

سه گروه نابکار در برابر این شخصیت چنان خصومت و عداوت نشان دادند که به جرأت می توان گفت تاریخ بشری نظیرش را ندیده است .

این سه گروه عبارت بودند از : ناکثین و قاسطین و مارقین ناکثین عبارت بودند از اصحاب جمل که در راه به دست آوردن قدرت و غوطه ور شدن در جاه و مقام و ثروت بیعت با آن مرد الهی را شکستند و نظم جامعه را برهم زدند و کارزاری خونین بوجود آوردند .

قاسطین معاویه و هوا خواهان او بودند که در راه رسیدن به قدرت و کاموری و شهوات و تمایلات حیوانی بزرگ ترین موانع را در مسیر حرکت الهی علی بن ابیطالب بوجود آوردند .

مارقین گروه خوارج بودند که از راه حق و حقیقت منحرف گشتند و علی علیه السلام را در همان مصائب و رنج ها و مشقت ها غوطه ورساختند که خود عوامل آن را به وجود آورده بودند .(۱)

---

۱-محمد تقی جعفری از کتاب زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام ص ۱۳۰

خود حضرت در خطبه نود و هفتم نهج البلاغه می فرماید :

همه اقوام و امم از ظلم امرای خود می ترسند و من از ظلم رعیت خود بیمناکم . شما رابه جهاد بسیج کردم براه نیفتادید و سخنان (سازنده) به گوشتان خواندم نشنیدید و شما رانهانی و آشکار دعوت کردم پاسخ ندارید و شما را نصیحت نمودم نپذیرفتید .

حکمت ها را برای شما می خوانم از آنها می گریزید و با پند رسا شما را موعظه می کنم هر یک راه خود را می گیرید و پراکنده می شوید .  
و شما را برای جهاد با طغیانگران تحریک می کنم ، می بینم شما را که سختم به پایان نرسیده مانند فرزندان سباء پراکنده می شوید و به مجالس خود بر می گردید .  
امیر شما خدا را اطاعت می کند و شما او را معصیت می نمائید و امیراهل شام خدا را نافرمانی می کند و آنان او را اطاعت می نمایند .  
سوگند بخدا دوست داشتیم معاویه درباره شما و یاراننش با من معامله صرف می کرد ، صرف دینار به درهم . ده نفر از شما را از من می گرفت و مردی از آنان را به من می داد . (۱)

---

۱-خطبه ۹۷

و فرمود :

همانا از خواری اسلام و نابودی دین است که (معاویه) پسرابی سفیان فرومایگان و بدان را فرا می خواند و بدو پاسخ می دهند و من شما را فرا می خوانم و شما شایستگی ندارید تا گوش فرا دارید . (۱)  
و فرمود : ای مردم کوفه اف بر شما باد راستی که گرفتار شما شده ام . (۲)  
و یعقوبی می گوید :

« ابو مریم قرشی و مکی که دوست علی (ع) بود براو در آمد پس از سخنانی به او فرمود :

«ای ابو مریم بخدا سوگند من همان امام توام که می دانی لیکن گرفتار بدترین خلق شده ام .» (۳)

---

۱-تاریخ یعقوبی ص ۱۰۶-جلد دوم

۲-همان مأخذ ص ۱۰۱

۳-مأخذ بالا ص ۱۲۱

## واقعه حره

وبدترین خلق گرفتار بدترین زمامداران پس از شهادت امیرمؤمنان حضرت علی بن ابیطالب (ع) می شوند .

مسلم بن عقبه از مردم مدینه برای یزیدبن معاویه بیعت می گیرد و شرط می کند که آن مردم همگی برده یزید باشند .

ابن واضح کاتب عباسی معروف به یعقوبی می گوید :

« مسلم بن عقبه را از فلسطین خواست و او بیمار بود . یزید مسلم را به خانه خودش آورد و داستان عثمان بن محمد ابی سفیان ( والی یزید در مدینه ) را که اهل مدینه او را بیرون رانده بودند بامسلم در میان نهاد .

مسلم گفت : مرا به طرف آنان روانه کن ، سوگند بخدا پایین مدینه را بالا می کنیم . یزید ، مسلم را با پنجهزار سپاهی به مدینه فرستاد و واقعه حرّه را در مدینه بوجود آورد .

اهل مدینه با او سخت جنگیدند و دور مدینه خندق کردند .

مسلم قصد ورود از یکی از نواحی خندق نمود و نتوانست .

دراین هنگام مروان بعضی از اهل مدینه را فریب داد و باصدهزار سوار وارد مدینه شد .

بدنبال او سواران مسلم وارد مدینه گشتند و مردم زیادی مانند همه آنان کشته شدند و مدینه ( جایگاه محترم پیغمبر ) را برای سوارانش مباح کرد .

دختران بکر آبستن شدند و بعد زائیدند و پدران آن بچه ها شناخته نشدند .

سپس مردم را مجبور می کرد که بایزید بعنوان بردگان او بیعت کنند .

و هر مردی را که از قریش می آوردند و به او گفته می شد که :

به عنوان برده برای یزید بیعت کن ، وقتی که او امتناع می ورزید گردنش زده می شد .....)(۱)

۱-تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۸۹-۱۹۰

وامام حسن علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوارش در مسجد کوفه که مردم و معاویه حضور داشتند و معاویه سخنانی گفت و حضرت علی (ع) را ناسزا گفت و به امام حسن (ع) اهانت نمود، سخنانی فرمود، از جمله سخنان حضرت امام حسن (ع) به جملات زیر برمی خوریم:

«و سوگند می خورم بخدا اگر مردم به پدر من بیعت می کردند در موقعی که پیامبر از آنان جدا گشت آسمان بارش خود رابه آنان می دادوزمین برکتش را، و توای معاویه در آن طمع نمی کردی .....  
رسول خدا (ص) فرموده است:

هیچ امتی امر زمامداری خود را به کسی که داناتر از او در آن امت وجود داشته باشد واگذار نکرد مگر این که امر آنان همواره رو به پستی وسقوط خواهدبود تا این که به سوی آنچه از دست داده اند برگردند.

بنی اسرائیل هارون را ترک کردند با این که می دانستند خلیفه موسی علیه السلام در میان آنان هارون است و ازسامری پیروی کردند.  
و این امت پدر مرا رها کردند وبا دیگری بیعت نمودند با این که شنیده بودند که پیامبراکرم (ص) درباره او گفته است:

یا علی نسبت توبه من، نسبت هارون به موسی است مگر درنبوت.

... سپس آن حضرت روی خود رابرای رد ناشایستی که درباره پدر آن حضرت (علی علیه السلام) گفته بود به طرف معاویه برگرداند و فرمود:

«ای معاویه که درباره علی (ع) سخن گفتی، من حسنم وپدرم علی است و تومعاویه ای وپدرت صخراست ومادر من فاطمه است ومادر تو هند و جد من رسول خدا و جد تو عتبه بن ربیع و جد من خدیجه است و جد تو فتیله.

پس خداوند لعنت کند کسی را از ما که به پست ترین وجه یاد می شود و شأن و شخصیتش ساقط تر ولئیم تر بوده وپلیدتر در گذشته و حال وقدم تر در کفر و نفاق بوده باشد.»

راوی می گوید: گروه هایی از اهل مسجد گفتند: آمین (۱)

و ما نیز می گوئیم آمین .

وحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام خطاب به مردم زمانش فرمود :

بل این تذهبون عن اهل بیت نبیکم ؟

پس به کجا گمراه می شوید بلکه از نزد اهل بیت پیامبرتان کجا می روید ؟

من از ریشه پشتهای کشتی نشینانم و چنانکه در آن کشتی نجات یافت آنکه نجات یافت ، دراین (کشتی) نجات یابد آنکه نجات یابد .

وای همراه کسی است که ازاینان جدا گردد .

من در میان شما چون کهف برای اصحاب کهف ونیز در میان شما باب حطه ام که

هر کس از آن در آید رستگار شود وهرکس از آن تخلف کند .به هلاکت رسد .(۲)

و فرمود :

فردا به یاد روزهای من می افتید ( بعداز رفتن من از دنیا و برسرکار آمدن

بنی امیه و دیگران قدر مرا خواهید دانست )

---

۱-ترجمه وتفسیر نهج البلاغه محمد تقی جعفری جلد هفدهم ص ۲۴۶

۲-تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۳۷

و اندیشه های من برای شما آشکار می گردد وپس از تهی شدن جای من و برپا

ایستادن دیگری در آن مرا خواهید شناخت .(۱)

و فرمود :

ای مردم ، اگر از یاری کردن حق یکدیگر را باز نمی داشتید واز پست گردانیدن

باطل (معاویه ) سستی نمی نمودید کسی که مانند شما نیست در شما طمع نمی

کرد ، وقوت نمی گرفت کسی که بر شما تسلط یافته و لیکن شما ( بر اثر نبردن

فرمان امام و پیشوای خود) سرگردان شدید مانند سرگردانی بنی اسرائیل !

و به جان خودم سوگند یاد می کنم که بعد از من سرگردانی شما چندین برابر

افزوده می شود .(۲)

این افزونی گمراهی برای این است که شما حق را پشت سر گذاشتید واز نزدیک

بردید و با دور پیوستید .



سرگردانی بنی اسرائیل بدلیل تخلف از دستور حضرت موسی ع در آن زمان که قطعاً دستور خداوندی بود و بدون تردید آن دستور مصلحت آنان را در برداشت چهل سال آنان را سردرگم و کلافه و گمراه در بیابان ها به حرکات مضطربانه انداخت .

۱-خطبه ۱۴۹

۲-خطبه ۱۶۵

و فرصتی بسیار عالی بود که بنی اسرائیل آن را از دست دادند و از مزایای دستور آن پیامبر گرامی خود را محروم ساختند .  
دوران زمامداری امیرالمؤمنین نه تنها برای مردم آن دوران و نه تنها برای جوامع اسلامی برای همیشه بلکه برای بشریت در همه طول تاریخ فرصتی بود که از دست رفت .  
اگر گمراهی بنی اسرائیل در بیابان ها چهل سال بود ما مسلمانان در حدود هزار و چهارصدسال در گمراهی می گذرانیم و هنوز هم سلطه گران این جوامع چنان از خود بیگانه هستند و چنان مست و خود را باخته اند که نمی دانند چگونه و چرا و چه مدتی است که در تیه (گمراهی) سرگردانند. (۱)  
مرحوم محقق هاشمی خوئی از علامه حلی از صاحب کتاب الهاویه نقل می کند که :  
پس از علی علیه السلام « معاویه از مهاجرین و انصار چهل هزار نفر راکشت .  
و آنچه که پسرملعون او یزید در کربلا و قتل عام مدینه کرد بی نیاز از بیان است و آنچه که عبدالملک بن مروان و کار گزار او حجاج بن یوسف در عراق و حجاز و غیر آنها انجام داده اند مشهور است. » (۲)

۱-ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد ۲۶ استاد محمدتقی جعفری

۲-منهاج البراعه محقق هاشمی خوئی ج ۹ ص ۷۰ و ۷۱

## آخرین خطبه حضرت علی علیه السلام

### در مسجد کوفه

حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در آخرین خطبه ای که در مسجد کوفه برای مردم خواندند فرمودند :

ای مردم : من همه آن موعظه ها را که پیامبران به امت های خود نموده بودند برای شما ابلاغ کردم و آنچه را که جانشینان آنان به مردم پس از رحلت انبیاء از این دنیا رسانده بودند ، برای شما ادا کردم .

و با این تازیانه ام شما را تأدیب نمودم ولی شما استقامت در راه دین نورزیدید . با نصایح و عوامل باز دارنده شما را از معاصی و انحرافات جلوگیری کردم ، نظم و انتظام نپذیرفتید .

شما را بخدا آیا پیشوایی جز من انتظار دارید که طریق هدایت را برای شما هموار سازد و شما را به راه راست الهی ارشاد نماید؟! آگاه باشید ، آنچه که از دنیا روی آورده بود پشت کرده و آنچه که پشت کرده بود روی آورده است .

بندگان صالح خداوند عزم کوچ از این دنیا نمودند و اندکی از این دنیا را که پایدار نیست در برابر زیادی از آخرت که فنا ناپذیر است فروختند .

ضرر نکردند آن برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد ، که امروز زنده نباشند تا غصه ها بخورند و شرنگ جانگزای اندوه را بیاشامند .

سوگند بخدا آن عزیزان آغشته در خون خود به دیدار خدا شتافتند .

خداوند پاداش آنان را عنایت فرمود و آنان را پس از سپری کردن دوران ترس و وحشت در سرای امن جاودانی جای داد .

کجا رفتند آن برادران من که راه مستقیم کمال را پیش گرفتند و رهسپار کوی حق گشتند .

کجاست عمار ؟ کو ابن تیهان ؟ ذوالشهادتین کجا رفته است ؟

و کجا رفتند امثال آنان از برادرانشان که پیمان وفا داری تا مرگ بسته بودند و سرهای آنان به ارمغان نزد طاغوت و طاغوتیان فاجر برده شد .  
آه افسوس بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کردند و در عمل به آن استقامت ورزیدند و در تکالیف اندیشیدند و آنها را انجام دادند .

سنت را احیاء کردند و بدعت را نابود ساختند .  
دعوت به جهاد شدند ، آن را اجابت کردند و به فرماندهشان اطمینان پیدا کردند و از او پیروی نمودند .

سپس با بلندترین صدایش ندا در داد :

جهاد ، جهاد ، ای بندگان خدا بدانید من همین امروز سپاه را برای جهاد با دشمن آماده می کنم پس اگر کسی به حرکت به پیشگاه خداوندی اراده کند بیرون آید و به سپاه ملحق گردد .

نوف می گوید :

پس از این خطبه ، ده هزار از سپاهیان را تحت فرماندهی حسین علیه السلام قرار داد .

و ده هزار برای قیس بن سعد عباده و ده هزار برای ابویوب انصاری و برای فرماندهان دیگر کمیته هایی مختلف از سپاهیان را قرار داد و تصمیم به حرکت به صفین گرفت .

جمعه همان هفته نرسیده بود که ابن ملجم ملعون او را زد و در نتیجه سپاهیان برگشتند و ما مانند گوسفندانی بودیم که چوپانش را گم کرده اند و گرگ ها از هر طرف آنها را برابیند .(۱)

۱- قسمتی از خطبه ۱۸۲

کسی به آن مردم نمی گفت :

کسی که شما امروز در حال سخن گفتن می بینید ، بیش از چند روز مهمان شما نیست .

او به همین زودی از میان شما رخت بر می بندد و به سوی ملکوت الهی به پرواز در می آید .

این همان باز است که در ویرانه جفدان افتاده و اینک روزهای همدمی او با آن حیوانات خودبین و خودکامه به پایان می رسد. (۱)

بگذارید چند روزی بگذرد و این قرص درخشنده از چشمان شما پنهان شود و شب پره گان ضد خورشید فضای حیات جامعه را پرکنند و شهوت پرستان خودکامه زمام امور شما را به دست بگیرند .

تاریکی های گمراه کننده پشت سرهم بیایند و فضای اجتماع را تیره و تارکنند و راهزنان راهنمایی شما را به دست بگیرند .

نورانیت و صفای الهی جای خود را به تاریکی ها و کدورت های تباه کننده بدهند در آن هنگام اگر مست مقام و ثروت نشوید و اگر شهرت پرستی و سقوط در فرهنگ های رسوبی تخدیرتان نکند ، بخود آمده و از خویشتن و از یکدیگر خواهید پرسید کو علی بن ابیطالب .

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد ۲۷ ص ۲۵۰

کو آن مرد خاکی، ابوتراب که از بالاتر از افلاک و با دید الهی به مامی نگریست ؟

کجا رفت آن فرزند ابیطالب که عدالت را درباره دوست و دشمن شخصی اش به یکنواخت اجرا می کرد ؟

کو آن مردی که فقیر به این دنیا آمد و بادست تهی از این دنیا برخاست و راهی ملکوت الهی گشت ؟

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه محمدتقی جعفری جلد ۲۴ ص ۳۱۵

# جنبه های دیگر شخصیت

## حضرت علی علیه السلام

و اما در این مبحث ، از کتاب خداوند علم و شمشیر تألیف محقق و نویسنده آلمانی رودلف ژایگر ترجمه ذبیح اله منصوری استفاده شده است .

نویسنده این کتاب برای تحقیق از منابعی استفاده کرده که اسم آن کتاب ها را به ترتیب حروف الفبای لاتینی در مقدمه کتاب ذکر نموده و قسمتی از منابع مزبور کتب نویسندگان و دانشمندان شرق است و قسمت بیشتر کتب دانشمندان و نویسندگان مغرب زمین .

که متأسفانه مترجم محترم این منابع را بدلیل یافت نشدن آن ها و در دسترس نبودن برای خوانندگان به طور عموم که فقط در کتابخانه های عمومی و بزرگ اروپا در اختیار محققین و خوانندگان قرار می دهند و دلایل دیگری که ذکر نموده اند از ذکر نام آن ها خود داری کرده اند .

به طوری که در این کتاب می خوانیم نویسنده راجع به شرح زندگی مولای متقیان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام اظهار نظرهایی می کند که بسیار جالب است . (۱)

رودلف ژایگر آلمانی می گوید :

کارهای علی (ع) تنوع داشت و در عربستان شمالی یگانه مردی به شمار می آمد که در خانه اش کتاب دیده می شد .

عربها سواد نداشتند تا این که بتوانند کتاب بخوانند و نگاه داشتن کتاب در عربستان مشکل بود .

چون موریانه کتاب را می خورد و به همین جهت علی علیه السلام هر روز کتاب های خود را جابجا میکرد و دقت می نمود که موریانه به کتاب ها راه نیابد

کتاب های علی (ع) به زبان فارسی پهلوی و زبان سوریانی بود .  
حضرت زبان پهلوی ساسانی را خوب می دانست و در زبان  
سوریانی دست داشت و می توانست کتاب های سوریانی را بخواند .(۲)

۱- از مقدمه کتاب

۲- خداوند شمشیر و علم ص ۲۶-۲۷

حضرت علی (ع) در دوره خلافت عمر بن الخطاب مشاغل رسمی داشت و از اولین  
سال خلافت عمر شغل قضاوت در مدینه با حضرت علی (ع) بود .

و عمر بن الخطاب در مسجد ، خطاب به مسلمین گفت : تا علی هست من کسی را  
شایسته قضاوت نمی دانم . و به زودی بر اثر توسعه دنیای اسلام علی علیه  
السلام بزرگ ترین قاضی صدر اسلام گردید .

و در تمام دنیای اسلامی هر موضوع مشکلی که برای مسلمین پیش می آمد به  
حضرت در مدینه مراجعه می کردند .

و حضرت به دلیل دانستن زبان فارسی و سوریانی در مدینه محتاج مترجم نبود .  
و فرزند گرامی او حضرت امام حسین علیه السلام نیز زبان فارسی را می دانست .  
حضرت علی (ع) نه فقط بزرگترین قاضی جهان اسلام بود بلکه تا مدتی ریاست  
بیت المال را داشت و به اصطلاح امروز ، وزیر دارایی مسلمین محسوب می شد .  
و عمارت دیوان مدینه برای نگاهداری وجوه بیت المال زیر نظر حضرت ساخته  
شد . و هم او بود که عده ای کثیر از ایرانیان را به سمت حسابدار وارد بیت المال  
کرد و فرمود :

ایرانیان راستگو و با امانت هستند و برای شغل حسابداری بهتر از آنها یافت  
نمی شود .(۱)

اعراب عربستان شمالی ( منظور نویسنده از عربستان شمالی عبارت است از مکه  
و مدینه و طائف و به طور کلی قسمتی از عربستان که اسلام در آنجا به وجود آمد  
و عربستان جنوبی یمن بشمار می آمد . مترجم) کلمات را صحیح تلفظ می کردند  
ولی ایرانیان و اهل شام قادر به تلفظ صحیح کلمات عربی نبودند و نماز را غلط  
می خواندند و آیات قرآن را غلط قرائت می کردند .

وحضرت علی که مردی دانشمند بود وریشه کلمات عربی را می دانست اختراعی کرد که از حیث اهمیت مساوی است با اختراع الفبا ( در دنیای اسلامی ) و آن این که برای کلمات زبان عربی اعراب وضع کرد .

( یعنی زبر وزیر و پیش و تنوین ) و دستور زبان عربی موسوم به ( علم نحو ) را تدوین نمود .

و بر اثر همین اختراع حضرت است که امروز هر کودک مبتدی مسلمان از جزایر خالدات واقع در مغرب گرفته تا جزایر اندونزی واقع در مشرق می تواند کلمات قرآن را بخواند و کلمات نماز را صحیح تلفظ نماید .

امروز اختراع فتحه و ضمه و کسره و تنوین و همچنین علم نحو در نظر ما ساده جلوه می کند زیرا مسلمین چنان به آن خو گرفته اند که متوجه اهمیت آن نمی شوند .

اما اگر علی ( ع ) مبتکر آن دستور و تدوین علم نحو نمی شد زبان عربی دنیای اسلامی را مسخر نمی کرد و قرآن از شرق تا غرب خوانده نمی شد . (۱) و در آن زمان مسلمین شام و ایران را گرفته بودند .

امروز زبان ساکنین شام یعنی سوریه عربی است ولی در آن زمان زبان آنها سوریانی بود .

ایرانیان هم به زبان پهلوی ساسانی تکلم می کردند و می نوشتند نه سکنه سوریه می توانستند نماز و قرآن بخوانند و نه سکنه ایران ، فقط ساکنین قسمت های غربی ایران ( یعنی بین النهرین امروزی ) به مناسبت این که تا اندازه ای همسایه اعراب بودند با زبان عربی آشنایی داشتند و علی علیه السلام حسابداران ایرانی بیت المال را از بین آنها انتخاب کرد و به کار گماشت .

تلفظ کلمات عربی برای ملل ایران و سوریه اشکال نداشت ولی نمی توانستند کلمات را صحیح ادا کنند .

در عربستان عرب های بادیه کلمات عربی را صحیح تلفظ می کردند و تلفظ کلمات جزو فطرت آنها بود. (۱)

و همان طور که قبلاً گفتیم با ابتکار و اختراع بزرگ حضرت علی و تدوین علم نحو مشکل بزرگ مسلمین غیر عرب از میان رفت و آنان نیز قادر شدند که نماز و قرآن را به طور صحیح آموزش ببینند و بخوانند .

---

۱- همان مأخذ ص ۲۸

در صدر اسلام علی بن ابیطالب یگانه دانشمند اسلام بود .  
و در آن عصر بین اعراب چون نابغه ای بود که بین یک مشت مردم جاهل وقشری متعصب زندگی کند و نتواند منظور خود را به آنها بفهماند. (۱)

و حضرت را در کشورهای خارج به خصوص در ایران خوب می شناختند در صورتی که مردی جوان بشمار می آمد و کمتر اتفاق می افتد که یک دانشمند جوان در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند .

یکی از علل ارادت ایرانیان به حضرت علی معروفیت و احترامی است که وی به عنوان یک دانشمند در ایران داشت .

به همین جهت قبل از سقوط مدائن ، دانشگاه گندی شاپور ( واقع در خوزستان امروزی ) از حضرت علی دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود. (۲)

گندی شاپور دانشگاه معروف ایران که در آن تاریخ بزرگ ترین دانشگاه شرق بود یک مرکز علمی بشمار می آمد .

---

۱- همان مأخذ ص ۱۰۲

۲- همان مأخذ ص ۷۰

آوازه کارهای طبی و علمی حضرت علی به گوش استادان دانشگاه گندی شاپور رسیده بود و چون به کارهای ادبی او هم وقوف داشتند از وی دعوت کردند که به آن دانشگاه برود. (۱)



شاید علی (ع) اولین پزشک شبه جزیره عربستان باشد یا لااقل در شمال عربستان اولین پزشک بود و قبل از او در شمال جزیره العرب که اسلام در آنجا بوجود آمد پزشک وجود نداشت.

حضرت علی مظهر پزشکی بود که به نسخه ای که خود می دهد عقیده دارد و بدان عمل می کند و شاید به همین جهت دارویی که او برای بیماران تجویز می کرد اثر می بخشید و آنها را شفا میداد. (۲)

حضرت علی علیه السلام مثل ایرانی ها به بیماران می گفت که آب جوشیده بنوشید. و این مداوای ساده به دست اعراب قشری و متعصب بهانه داده بود که او را مورد ایراد قرار بدهند و می گفتند که او با این که عرب و مسلمان است از ایرانیان مجوس طرفداری می کند. (۳)

۱- خداوند شمشیر و علم - رودلف ژایگر ص ۸۶-۸۷ ۲- همان مأخذ ص ۹۳-۹۴

۳- همان مأخذ ص ۱۰۷

قبلاً گفته شد علی (ع) چون زبان پهلوی ساسانی را می دانست و می توانست کتاب های فارسی را بخواند برای دانشمندان ایران قائل به احترام بود و آنها نیز برای حضرت قائل به احترام بودند و به طوری که گفتیم از وی دعوت کردند که در دانشگاه گندی شاپور تدریس کند و حضرت علی آن دعوت را نپذیرفت و دانشگاه گندی شاپور در آن عصر بزرگ ترین مرکز علمی ایران بود.

اعراب در جنگ ها با سوزانیدن کتابخانه اسکندریه در مصر و سوزانیدن کتابخانه مدائن در ایران می خواستند فرهنگ محلی را از بین ببرند تا این که تاریخ و زبان ملی از بین برود.

ولی علی بن ابیطالب با این روش مخالف بود و می فرمود:  
نباید کتاب ها را که ثمر و عصاره افکار دانشمندان است از بین برد.  
و می فرمود:

برای پی بردن به معانی باطنی قرآن باید تمام علوم را فرا گرفت و لازمه

فرا گرفتن تمام علوم حفظ کتاب ها می باشد و ما از کتب ملل دیگری نیاز نیستیم و باید از آنها استفاده کنیم. (۱)

۱- همان مأخذ ص ۷۱

در مسجد مدینه محلی بود به اسم (صفه) و کسانی را که در آن محل می نشستند به اسم ( اهل الصفه ) می خواندند .

(صفه) اولین مدرسه اسلامی بشمار می آمد و اولین مدرس که در آن مدرسه تدریس کرد علی بن ابیطالب (ع) بود .

هر کس که مایل به فراگرفتن علم بود می توانست در آن مدرسه حضور بهم رساند و علاوه بر مسلمین ، اهل کتاب هم می توانستند در آنجا حاضر شوند و به درس حضرت گوش بدهند و فقط مشرکین که به موجب حکم قرآن پلید بشمار می آمدند اجازه حضور در صفه و مسجد را نداشتند .

درس آن مدرسه شفاهی بود و علی بن ابیطالب هنگام تدریس اصل ( کلم الناس علی قدر عقولهم ) یعنی با مردم در حدود عقلشان صحبت کنید را رعایت می نمود آنهایی که برای فرا گرفتن علم در آن مدرسه حضور می یافتند سواد نداشتند تا این که کتاب بخوانند یا اظهارات حضرت علی را بنویسند و هر چه می شنیدند به حافظه می سپردند و حضرت علی مطالب را طوری بیان می فرمود که برای آنها قابل فهم باشد و موضوع درس عبارت بود از علم فهم آیات قرآن و تاریخ . درس تا ظهر طول می کشید و آن گاه موقع خواندن نماز فرا می رسید و مسلمین در مسجد برای خواندن نماز اجتماع می کردند . (۱)

اولین مدرسه برای تعلیم مدیریت در اسلام را حضرت علی در مدینه به وجود آورد . و هر مأمور کشوری و لشکری بعد از این که حضرت علی را در مدینه می دید با دستورهایی که متضمن روش اداره کشور بود از آنجا خارج می شد و به مقر مأموریت خود می رفت . (۲)

در سال بیستم هجرت علی بن ابیطالب متوجه گردید خطری مسلمین را تهدید می کند و آن بوجود آمدن آثار امتیاز طبقاتی است .

در آن سال علی (ع) در (صفه) که اولین دانشگاه اسلامی بود درسی را آغاز کرد که استادان جامعه شناس و روانشناس امروز هم نمی توانند به آن درس ایراد بگیرند .

موضوع درس حضرت در آن سال عبارت بود از خطر به وجود آمدن امتیاز طبقاتی برای مسلمین .

می فرمود :

آنچه سبب شد که مسلمین توانستند در مدتی کوتاه کشورهای مصر و شام و ایران را فتح کنند این بود که در آن کشورها امتیاز طبقاتی وجود داشت و یک یا دو طبقه دارای همه چیز بودند و سایر طبقات فاقد همه چیز و طبقات محروم ، در مصر و شام و ایران می دانستند که هرگز وضع زندگی آنها اصلاح نخواهد شد و چون اسلام گفت که تمام مؤمنین مساوی هستند و هیچ کس بر دیگری مزیت ندارد مگر اینکه متقی تر باشد لذا قشون اسلام وارد هر مملکت که شد طبقات محروم آنجا با آغوش باز ، سربازان مسلمان را پذیرفتند و راه موفقیت آنان را هموار نمودند .

ولی اینک آثاری به چشم می رسد که نشان می دهد در بین مسلمین امتیاز طبقاتی به وجود می آید و طبقه امرا و حکام خود را مافوق دیگران می بینند و سایرین را به چشم ما دون می نگرند و بخود حق می دهند .

از مزایایی برخوردار می گردند که در دسترس دیگران نیست .

در مدینه این آثار به چشم نمی رسد ولی در کشورهای مصر و شام و ایران آثار بوجود آمدن طبقات ممتاز بین مسلمین آشکار گردیده است ... (۱)

حضرت علی (ع) اولین نویسنده و دانشمند عرب و اسلام است که نثر ادبی نوشته و قبل از او در عربستان نوشتن نثر عربی موسوم نبوده است .

و او برای اولین مرتبه سبک نویسندگی ادبی منثور - را در عربستان ابتکار کرد و دیگران که بعد از او آمدند همه مقلد علی (ع) بودند و حضرت در آثار ادبی منثور خود که متأسفانه قسمت زیاد آن در دست نیست و قسمت خیلی از آن باقی مانده، چیزهایی در وصف صحراها و جانوارن عربستان دارد که از لحاظ ادبی بسیار بار ارزش است. (۱)

و حضرت علی بن ابیطالب پس از شهادت غیر از دو جامه و مقداری کتاب و نوشته میراثی از خود باقی نگذاشت. (۲)  
حضرت علی برای کتاب و کتابخوانی ارزش زیادی قائل بودند و در این مورد جمله زیبایی دارند که فرموده اند :

### « کتاب باغ و بوستان فرزندگان است »

می دانیم که اعراب بعد از این که مدائن را فتح کردند تمام کتاب های کتابخانه بزرگ پایتخت ایران را آتش زدند و همین کار را در اسکندریه به انجام رسانیدند .

---

۱ و ۲ - همان مأخذ ص ۱۳۲ - ۱۳۱

و بعد از فتح مصر تمام کتب کتابخانه اسکندریه را که در دنیای قدیم بزرگترین کتابخانه بشمار می آمد آتش زدند .

حضرت علی بن ابیطالب نتوانست از سوزانیدن این کتابخانه ها جلوگیری کند ولی مانع از این شد که اعراب سایر کتابخانه های ایران را بسوزانند و در آن عصر عده ای از بزرگان ایران کتابخانه داشتند و بعضی از آتشکده ها دارای کتابخانه بود .

و حتی نگذاشت در مصر و شام ( سوریه ) هم کتب کتابخانه های خصوصی طعمه آتش شود . (۱)

حضرت علی حتی در سفر و جنگ ها وسایل نوشتن با خود داشت .

حضرت علی اولین کسی است که در یک اداره اسلامی یعنی در بیت المال رسم کشیک را برقرار کرد تا اینکه کارها متراکم نشود و کار امروز موكول به فردا نگردد .

کارکنان بیت المال که گفتیم حسابدارانش ایرانی بودند به نوبت کشیک می دادند و کار می کردند و تنها کسی که رعایت نوبت را نمی کرد علی (ع) بود و در شب‌هایی که در بیت المال خیلی کار داشت آنجا می ماند و برای استراحت به خانه نمی رفت .

و حسابدارانی که صبح می آمدند مشاهده می کردند که حضرت عازم اطاقی است که می باید در آنجا ارباب رجوع را بپذیرد .

کار علی (ع) در بیت المال فقط رسیدگی به حساب جمع و خرج نبود . چون علی بن ابیطالب از محل وجوه بیت المال کارهای عمرانی هم می کرد و اولین کسی که برای عربستان بندر ساخت علی (ع) بود و در بندری که امروز موسوم است به جده از محل وجوه بیت المال و به دست مهندسين ایرانی اسکله به وجود آورد .

همچنین اولین کارخانه کشتی سازی اسلامی به دست علی (ع) از محل وجوه بیت المال ساخته شد . چون بعد از این که قلمرو اسلامی وسعت گرفت علی (ع)

متوجه گردید که حکومت اسلام باید نیروی دریایی داشته باشد اما صلاح اندیشی حضرت را کسانی که بعد از عمر روی کار آمدند توجه نکردند و حضرت از

کارهای سیاسی کناره گرفت ولی به کارهای علمی و ادبی ادامه می داد . (۱)

کارهای علی بن ابیطالب در مدینه آنقدر اهمیت داشت که وی نمی توانست خود در میدان های جنگ ایران و شام و مصر حضور بهم رساند ولی سوق الجیشی و

حتی تعبیه الجیشی جنگ های مزبور را از مدینه رهبری می کرد . (۲)

## کارهای عمرانی

### حضرت علی علیه السلام

مورخین اسلامی که زندگی حضرت علی را مورد مطالعه قرار داده اند به سه چیز او بیشتر توجه کرده اند :

یکی کارهای جنگی اش و دیگری علم علی و سوم تقوای او. و کارهای عمرانی حضرت در تحقیقات مورخین مذکور تحت الشعاع قرار گرفته است .

در صورتی که حضرت علی بین سنوات چهاردهم تا بیست و دوم هجرت یک سلسله کارهای عمرانی کرده است که حتی امروز هم در کشوری چون عربستان جلوه دارد تا چه رسد به آن عهد .

در عربستان، آب پیوسته کم بود و علی ( ع ) برای رفع مشکل کم آبی مانند ایرانیان متوسل به حفر قنات گردید که تا آن موقع در عربستان سابقه نداشت و برای حفر قنات از مقنی های ایرانی استفاده کرد .

و اولین قنات به هزینه بیت المال که حضرت می پرداخت در جلگه ای که در دامنه کوه های ( شمر ) بر وزن عسل - واقع در مشرق مدینه قرار دارد جاری شد .

در هر نقطه از عربستان که کوهی بود و در دامنه آن مخزن آب زیر زمینی قرار داشت از طرف حضرت علی برای حفر قنات مورد توجه قرار گرفت و امروز هم

در عربستان قناتی به نام قنات علی ( ع ) وجود دارد . (۱)

در عربستان گرمابه نبود و اولین گرمابه به دست حضرت علی و به دست یک معمار ایرانی از وجوه بیت المال در مدینه ساخته شد و آنرا به نام حمام علی می خواندند .

---

۱- همان مأخذ ص ۹۶

بعد از این که اسلام توسعه پیدا کرد ، مدینه چون پایتخت بود دارای جمعیت شد و مشکلاتی برای عبور و مرور و مسائل دیگر پیش آمد .

علی (ع) برای توسعه شهر و ایجاد معابر عریض نقشه ای کشید و تا موقعی که خود او بر سر کار بود آن نقشه را به موقع اجرا گذاشت و در زمان خلافت عثمان حضرت از کارهای اداری و سیاسی و جنگی کناره گرفت ولی به کارهای علمی و ادبی ادامه می داد.

آن نقشه طوری جالب توجه جلوه کرد که عثمان آن را ادامه داد. اساس نقشه مزبور این بود که شهر مدینه، منتقل به حومه شود و در حومه مدینه یک شهر جدید دارای معابر وسیع و منظم به وجود بیاید.

آنچه سبب گردید که سکنه بومی مدینه عاقبت راضی شدند خانه های خود را رها نمایند و به شهر جدید بروند لزوم توسعه مسجد پیامبر (ص) در مدینه بود.

و برنامه توسعه دادن مسجد این بود که خانه های اطراف خریداری و ویران شود. و بدین ترتیب شهر قدیم مدینه تقریباً از بین رفت و شهر جدید طبق نقشه ای که علی (ع) برای معابر آن طرح کرده بود بیشتر توسعه یافت.

علی (ع) اولین کسی است که در عربستان از آب قنات (نهر) آسیاب به کار انداخت و تا آن تاریخ در عربستان آسیاب آبی وجود نداشت و اعراب گندم را با آسیاب دستی آرد می کردند. (۱)

چون مکه زراعت نداشت فاقد گندم بود اما در طائف و مدینه گندم کاشته می شد و این گندم ها از نوع گندم های لاغر و نا مرغوب بشمار می آمد و اعراب از آن بذر نامرغوب محصولی کم بدست می آوردند و با همان می ساختند زیرا خوردن نان عمومی نبود.

علی (ع) بذر گندم مدینه و طائف را به کلی تغییر داد و از ایران گندم مرغوب وارد کرد و دستور داد که آن گندم را در مدینه و طائف بکارند و از آن به بعد کشاورزان از کشتزارهای خود محصول زیاد بدست آوردند. (۲)

۱- همان مأخذ ص ۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰      ۲- همان مأخذ ص ۹۷

قبل از فتح ایران و مصر و شام حدود اسلام از جزیره العرب تجاوز نمی کرد و فقط اعراب برای زیارت خانه کعبه می آمدند.

بعد از این که کشورهای دیگر منضم بدنیای اسلامی شد و قسمت زیادی از سکنه آن کشورها مسلمان گردیدند زوار سایر ممالک هم برای زیارت خانه کعبه به عربستان و مکه می آمدند و چون بندر جده نزدیک ترین بندر عربستان به مکه بود به طوری که گفتیم علی بن ابیطالب در آن بندر، تأسیسات بندری و اسکله بوجود آورد تا این که جده بتواند انبوه زوار حج را بپذیرد و در مواقع دیگر برای پذیرفتن کشتی های بازرگانی آماده باشد .

بعد از این که بندر جده مجهز شد، علی بن ابیطالب متوجه گردید که باید بین آن بندر و شهر مکه یک جاده شوسه بوجود بیاید و در صدد بر آمد که از محل وجوه بیت المال آن جاده را احداث کند .

اما یکی از اشراف مکه به اسم مغیره بن حاطب با احداث جاده شوسه مخالفت کرد زیرا جاده مزبور از مرتع او می گذشت .

حضرت علی با او مذاکره نمود و حاضر بود قسمتی از آن مرتع را که مسیر جاده بود از وی خریداری کند .

مغیره بن حاطب گفت من راضی نمی شوم که مرتع مرا برای احداث جاده ناقص کنند . حضرت فرمود : جاده ای که احداث می شود کمک مؤثری به آبادی مکه خواهد کرد و نفع آن عاید عموم مسلمین خواهد شد خاصه آن که بر مرتع تو هم لطمه ای وارد نمی آید .

مغیره بن حاطب حاضر به فروش مرتع خود به حضرت نشد و متوسل به عوام فریبی شد و گفت علی (ع) می خواهد مرتع مرا غصب کند و در زمین غصبی جاده ای به وجود بیاورد که زائرین حج باید از آن جاده عبور کنند و خود را به مکه برسانند و حج تمام زائرین حرام است زیرا از زمین غصبی عبور می کنند و ....

وبا این عوام فریبی که در مکه و مدینه و طائف انعکاس پیدا کرد اجازه نداد که بین جده و مکه یک جاده شوسه به وجود بیاید در صورتی که حضرت علی حاضر بود بابت زمین او که در مسیر جاده قرار داشت مبلغ زیادی بپردازد .(۱)



به وجود آوردن سازمان دادگستری در عربستان از طرف حضرت علی .  
اجرای عدالت در عربستان به این ترتیب بود که هر کس ( البته بوسیلهٔ قبیلهٔ خود) هم قاضی و هم مأمور اجرای حکم بود .  
چهارده سال بعد از هجرت هم با این که احکام قرآن راجع به مجازات نازل شده بود باز اعراب طبق رسم قدیم رفتار می کردند و مراجعه کردن به قاضی در عربستان مفهوم نداشت .  
در همین دوره علی بن ابیطالب قاضی بزرگ دنیای اسلام شد و گرچه دارای این عنوان نبود اما مسئولیت ادارهٔ امور قضایی را در سراسر دنیای اسلام به عهده داشت .  
اولین رفورم بزرگ که علی ( ع ) در قضاوت اسلامی در عربستان به وجود آورد این بود که اخطار نمود بعد از آن هر کس مورد ستم قرار می گیرد به قاضی مراجعه کند و هیچ کس نباید خود مبادرت به قصاص نماید .  
حضرت علی عربستان را به پانزده منطقه و به اصطلاح امروز ( منطقه قضایی ) تقسیم کرد و برای هر منطقه یک قاضی انتخاب نمود و قضات از طرف خود او انتخاب شدند یعنی کسانی را انتخاب کرد که خود، آنان را می شناخت و می دانست با تقوی هستند .  
همان طور که علی بن ابیطالب اولین کسی است که در عربستان حوزهٔ قضایی به وجود آورد و برای هر حوزه یک قاضی انتخاب نمود اولین کسی است که برای قضات مستمری تعیین کرد و مستمری آنها را از محل بیت المال می پرداخت .  
و تا روزی که علی ( ع ) قاضی بزرگ جهان اسلامی بود شنیده نشد که یک قاضی در عربستان رشوه بگیرد و رشوه گرفتن قاضی بعدها که حضرت در امور سیاسی و کشوری مداخله نمی کرد شروع شد و علتش این بود که بعد ها برای انتخاب قضات زیاد دقت نمی نمودند .

قضاتی که از طرف حضرت علی انتخاب شده بودند علم و بصیرت او را نداشتند و حضرت مجبور بود که آنها را تعلیم بدهد. لذا به حوزه های قضایی مسافرت کرد و در هر حوزه عهده دار سمت استادی شد و اصل اجرای عدالت را به قاضی آموخت. (۱).

به وجود آوردن چاپارخانه در عربستان بدست حضرت علی . در جنگ ( جولای) در طول راهی که از جولای به مدینه منتهی می گردید نقشه ای برای استقرار شتر سواران طرح کرد و پنجاه موضع را برای مستقر شدن شتر سواران در نظر گرفت و فرمود که در هر موضع باید چهار شتر سوار با شترهای ماده که سریع تر از شترهای نر بودند مستقر شوند و نامه ها و مرسوله ها را از یک پاسگاه به پاسگاه دیگر ببرند و بیاورند و هر شتر سوار بهر طرف که رفت بعد از رسانیدن نامه و مرسله به پاسگاه خود بر گردد .

و بدین ترتیب برای اولین مرتبه در سر زمین عربستان چاپارخانه بوجود آمد و تا آن زمان اعراب چاپارخانه نداشتند . (۲)  
( توضیح - جنگ جولای جنگی بود که بین فیروزان سردار ایرانی و مسلمین در زمان حکومت عمر بوجود آمد )

---

۱- همان مأخذ ص ۱۱۰-۱۱۴

۲- همان مأخذ ص ۵۳-۵۴

در این جنگ چون اردوگاه فیروزان شبیه به یک قلعه بود حضرت فرمود : ما باید دارای وسیله قلعه گیری یعنی منجنیق بشویم .  
تا آن موقع در عربستان کسی منجنیق به کار نبرده بود .  
عده ای از افسران و سربازان اسلام در کشورهای دیگر منجنیق را دیده بودند ولی آنهایی که از عربستان قدم بیرون نگذاشته بودند حتی نمی دانستند شکل منجنیق چگونه است .

علم ساختن منجنیق از ( روم) به بوزن طیوم (استانبول امروز) منتقل شد و از آنجا به شام - (سوریه امروزی) واصل گردید و علی (ع) که زبان سوریان را

می دانست و کتاب های آنان را می خواند می دانست که منجنیق یکی از ادوات جنگی مؤثر است و نیز اطلاع داشت که در قدیم رومی ها منجنیق هایی ساختند که دارای دو طبقه و حتی سه طبقه بود و از طبقه فوقانی آن داخل قلعه را می دیدند و سنگ و آتش بر سر محصورین می باریدند.

در این جنگ مسلمین به راهنمایی حضرت علی درخت ها را می انداختند و با چوب آن به دست نجاران منجنیق می ساختند و از آن در این جنگ استفاده کردند . (۱)

حضرت علی در این جنگ فن قلعه گیری که مسلمانان از آن بی اطلاع بودند به آنان آموخت . (۲)

---

۲- همان مأخذ ص ۶۸

۱- همان مأخذ ص ۵۹-۶۰

## استفاده از زیبق یا جیوه در جنگ (جولای) به

### ابتکار حضرت علی علیه السلام

در جریان این جنگ مردی یهودی که حامل بار زیبق (جیوه) بود و به مدائن برای فروش آن می رفت به دست مسلمین افتاد .

مرد یهودی زبان عربی نمی دانست و حضرت علی چون زبان فارسی می دانست با او صحبت کرد و در نهایت کالای او را که همان جیوه بود از او خریداری نمود و بهای آن را به او پرداخت کرد.

افسران ارتش اسلام خرید این کالا را بی فایده می دانستند .

لیکن حضرت علی فرمود: دیگ هایی فراهم نمایند و در هر دیگ مقداری کم از جیوه را بریزند و بعد از این که هوا تاریک شد دیگ ها را در اماکن مرتفع که مشرف برکارگاه های مسلمین باشد روی اجاق بگذارند و زیر دیگ آتش بیفروزند و همین که زیبق به جوش آمد و بخار شد در پشت دیگ و در واقع در پشت بخار زیبق یک مشعل قرار بدهند ولی زنهار - که نزدیک بخار جیوه نباشند زیرا بخار آن مانند فلز گداخته انسان را می سوزاند .

مسلمین به دستور حضرت عمل کردند و با حیرت و مسرت دیدند طوری اطراف روشن شد که پنداری در شب تاریک خورشید طلوع کرده است و حضرت علی فرمود :

اینک می توانید هنگام شب به کار مشغول باشید .....(۱)

---

۱- همان مأخذ ص ۶۳-۶۴

حضرت علی دو مرتبه به ایران سفر کرد که مسافرت های او هم جنبه سیاسی و هم علمی داشت .

او می خواست وضع کار عمال اسلام را در ایران ببیند و هم با دانشمندان ایرانی تماس حاصل کند .

هنوز در بعضی از بلاد ایران اماکنی وجود دارد که می گویند وقتی حضرت علی به ایران مسافرت کرد در آنجا استراحت نمود .

حضرت در آن دو سفر در ایران محبوبیت فراوان کسب کرد و سادگی و صراحت لهجه و واقع بینی و علم او در ایرانیان اثر گذاشت .

علی ( ع ) هنگام مسافرت به ایران تحقیق می کرد که آیا مسلمین جدید از طرز کار عمال اسلامی راضی هستند یا نه ؟ و آیا عمال مزبور با آنها به عدالت رفتار می کنند یا خیر ؟

حضرت حتی راجع به طرز رفتار عمال اسلامی نسبت به کسانی که مسلمان نبودند و دین اجداد خود را حفظ کردند تحقیق می نمود تا بداند که آیا نسبت به

افرادی که به اسلام جزیه می پردازند تا بتوانند دین خود را حفظ نمایند به عدالت رفتار می شود یا خیر؟ (۱)

بعد از این که مسلمین مصر را فتح کردند اهرام مصر را علامت بت پرستی دانستند و امر کردند که اهرام مصر و معابد را ویران نمایند .

علی بن ابیطالب که می دانست اهرام مصر قبر است نه مظهر بت پرستی ، مانع از این شد که اهرام ویران شود . (۲)

---

۱- خداوند شمشیر و علم - رودلف ژایگر ص ۱۲۱ - ۱۲۳

۲- همان مأخذ ص ۱۳۶

خلافت حضرت علی بن ابیطالب در هیچ یک از کشورهای اسلامی به اندازه ایران تولید مسرت نکرد و هیئتی از وجوه مردم ایران به مدینه رفتند تا این که خلافت علی علیه السلام را به او تبریک بگویند و بعد از ایرانیان ، هیئتی از کشور یمن واقع در جنوب عربستان به مدینه آمد و خلافت حضرت علی را تبریک گفت . (۱)

---

۱- همان مأخذ ص ۱۵۳

## شهادت و پایان زندگانی

### حضرت علی علیه السلام

در سحرگاه روزی که ضربت شهادت بر تارک مبارکش زده شد فرموده است :  
نشسته بودم که چشمم اختیار از دستم ربود و در رویا فرو رفتم ، رسول خدا (ص) بر من ظاهر گشت .  
عرض کردم : ای پیامبر خدا از امت تو چه کجی ها و خصومت و لجاجت ها دیده ام .  
پیامبر فرمود : بر آنان نفرین کن .  
گفتم : خداوندا ، بهتر از آنان را بجای آنان به من عنایت فرما و برای آنان بجای من شری را جانشین بساز . (۱)

ای مسیح خوش نفس چونی زرنج	که نبوداندر جهان بی رنج گنج
چونی ای عیسی زدیدار یهود	چونی ای یوسف زاخوان حسود
آه ازاین صفرائیان بی هنر	چه هنر زایدز صغرا ؟ درد سر
آن سزد از تو ایا کحل عزیز	که بیابد از تو هر ناچیز چیز
ز آتش این ظالمانت دل کباب	از تو جمله اهدقومی بد خطاب
کان عودی در تو گر آتش زنند	این جهان از عطر و ریحان آکنند

يعقوبی می گوید :

عبدالرحمان بن ملجم مرادی ده روز مانده به آخر شعبان سال ۴۰ به کوفه آمد . پس بر اشعث بن قیس کندی فرود آمد و نزد او یک ماه بماند و شمشیر خود را تیز می کرد .

آنان سه نفر بودند که رهسپار شدند . یکی از ایشان به قصد معاویه رهسپار شام و دیگری به قصد عمرو بن العاص رهسپار مصر و دیگری که ابن ملجم باشد به قصد حضرت علی رهسپار گردید .

اما آن که آهنگ معاویه داشت ، شمشیری بر او فرود آورد و ضربت به سرین او وارد آمد و با شتاب به خانه اش رفت .

اما آن که در پی عمرو بن العاص بود ، خارجه بن خدافه را از پا در آورد که در نماز بامداد بجای عمرو بود چه عمرو برای بیماری نیامده بود .

پس خارجی گفت : من کشتن عمرو را خواستم و خدا کشتن خارجه را .

اما عبدالرحمن بن ملجم بر در مسجد ایستاد و حضرت علی در تاریکی صبحدم بیرون آمد پس مرغابیانی که در خانه بودند در پی او رفتند و به جامه اش آویختند ،

پس فرمود : « صوائح تتبعها نوائح » فریاد کنندگانی که نوحه گرانی در پی آنها است . (۱)

حضرت علی بن ابیطالب در سحرگاه نوزدهم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری هنگام نماز صبح تارک مبارکش به دست ابن ملجم مرادی ملعون با شمشیر زهر آلود شکافته شد .

« آری مرگ از دیدگاه علی بن ابیطالب شربت گوارایی است برای حیات حقیقی .

## فَرْزِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ

سوگند بخدای کعبه رها شدم و رسیدم . (۲)



---

۱- تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۳۸  
۲- ترجمہ و تفسیر نہج البلاغہ - محمدتقی جعفری جلد سوم



## مرگ در نظر

### حضرت علی علیه السلام

سوگند به یزدان پاک هیچگونه پروایی ندارم من بطرف مرگ حرکت کنم یا مرگ به من وارد شود .

سوگند به معبود یگانه مرگ چیز تازه ای که ناگوار باشد به من نشان نداده است .  
قسم به خداوند بزرگ فرزند ابیطالب به مرگ مأنوس تراست از کودک شیر خوار به پستان مادر .

ودر هنگام ضربت خوردن فرمود :

به خدای کعبه رستگار شدم .

بلی او زندگی را فهمیده بود که کوچکترین هراسی از مرگ نداشت .

حضرت علی علیه السلام در ادعای دوستی با خدا گزاف گویی نکرده است .

اکنون که علی علیه السلام دوست خداست چرا شب و روز آرزوی ملاقات و شتافتن به محضر اعلای او را نداشته باشد .

بگو به طایفه یهود :

اگر گمان می کنید دوستان خدا شمائید و بس ، آرزوی مرگ کنید اگر راست

می گوئید .

قرآن مجید

او با عقل سالم و فطرت پاکش دریافته بود که مرگ یعنی باز شدن درهای ابدیت .  
مرگ یعنی رهایی از قیود ماده .

مگر ایام زندگانی انسان فصل بذر افشانی نیست ؟

مگر با شروع مرگ هنگام درونمودن نمی رسد ؟

آری علی ( ع ) حق دارد اگر از غوغای مرگ و غائله پس از مرگ نگرانی ندارد .

همچنین تاریخ بشری دستی را نشان نداده است که قریب به پنجاه سال قبضه شمشیر بفشارد و قطره خونی بناحق نریزد جز فرزند پارسا و متواضع ابیطالب. زیرا در منطق زندگی و زندگی منطقی علی (ع) جنگ برای اصلاح انسان است نه برای نابود کردن آن.

در منطق علی بن ابیطالب آن مرگی که تمامی افراد و اجتماعات باید از آن بهراسند مرگ وجدان و فطرت است.

بستر مرگ علی علیه السلام بر آنان که به عیادت او می رفتند آموزشگاه نهایی زندگی و مرگ جلوه می کرد.

عیادت کنندگانش می گویند:

در آستانه مرگ قرآن را سفارش می فرمود. به توحید اصرار می ورزید.

امر به تنظیم کارها می فرمود. دستور اکید برای جلوگیری از دشمنی و اصلاح ذات البین صادر می کرد.

سرپرستی یتیمان را گوشزد می فرمود.

گاهگاهی هم با گفتن کلمه لا اله الا الله اعضاء شنوندگان، بلکه گویی جهان هستی را به لرزه در می آورد.

و همچنان به تکرار این جملات مشغول بود که برای همیشه دیده از این جهان بر بسته و به جهان ابدی باز نموده و زندگی حقیقی را از سر گرفت.

### **فَسَلِّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا**

درود بر روز ولادتش و درود بر روز مرگش و درود بر برانگیخته شدنش. (۱)

یعقوبی می گوید:

حضرت علی پس از ضربت خوردن « دو روز زنده بود و در شب جمعه نخستین

شب دهه آخر ماه رمضان سال ۴۰ هجری در سن شصت و سه سالگی بدرود

زندگی گفت و پسرش (امام) حسن (ع) او را بادیست خود غسل داد و براو نماز

خواند و هفت تکبیر گفت و فرمود:

« بدانید که پس از علی (ع) بردیگری هفت تکبیر گفته نمی شود »  
حضرت علی در کوفه در جایی بنام « غری » دفن شد و مدت خلافتش چهار سال و ده ماه بود .

چون حضرت علی وفات کرد (امام) حسن (ابو) خطبه ایستاد و خدا را ستود و براو ثنا گفت و بر پیامبر درود فرستاد و سپس فرمود :  
« هان امشب مردی در گذشت که پیشینیان به او نرسیده اند و آیندگان هرگز مانند او را نخواهند دید .

کسی که نبرد می کرد و جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند .  
بخدا قسم در همان شبی وفات کرد که موسی بن عمران در گذشت و عیسی به آسمان برده شد و قرآن نازل گردید .» (۱)

و در حدیث آمده است در جنگ احد صدایی از هوا شنیده شد که می گفت :  
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار شمشیری نیست جز ذوالفقار و جوانمردی نیست جز علی .

و رسول خدا ( ص ) فرمود :

این صدای جبرئیل است . (۲)

یعقوبی می گوید :

پس قعقاع بن زراره بر سر قبرش ایستاد و گفت :

خشنودی خدا بر تو باد ای امیرمؤمنان که بخدا سوگند زندگیت کلید هر خیر بود و اگر مردم تو را می پذیرفتند از بالای سرو زیرپای خود می خوردند ، لیکن اینان نعمت را ناسپاسی کردند و دنیا را بر آخرت برگزیدند . (۳)

۱- تاریخ یعقوبی جلد دوم ص ۱۳۹-۱۴۰

۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

۳- همان مأخذ ص ۱۴۰

آری مردم دوران حضرت علی پس از گذشت سالیان متمادی برخاستند که او را بشناسند و تسلیم او گردند ولی دریغا که وقت گذشته و دیر شده بود .  
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۷ ص ۹۳ در شرح خطبه صدم می گوید :  
و بدان این خطبه را امیرالمؤمنین در سومین جمعه از خلافتش ایراد فرموده است  
و در این خطبه بحال خود اشاره فرموده و اعلام نموده است که آنان ( مردم دوران  
حضرت ) پس از آنکه به دور او جمع شده و اطاعتش نمودند بزودی از وی جدا  
گشته و او را از دست خواهند داد و این غیب گویی حضرت واقعیت پیدا کرد . (۱)  
علی بن ابیطالب با کمال مطرح شدن در جوامع ، رهبری گمنام زیست و گمنام  
چشم از این جهان بر بست .

دروء همه عالمیان بر روان پاکش باد . (۲)

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه جلد هجدهم محمدتقی جعفری ص ۶۹

۲- همان مأخذ بالا

(و جز این نیست که همسایه ای برای شما بودم که روزگاری بدنم با شما  
مجاورت داشت و به همین زودی بدنی خالی از روح از من خواهید دید که  
پس از حرکت ساکن شده است و بعد از گویایی خاموش .  
و وداع من با شما وداع مردی است که انتظار دیدار را دارد . (۱)  
من از شما جدایی شوم و به دیدار خدایم می روم . من شمار را وداع می گویم و به  
انتظار دیدار خدایم می نشینم .

**أَنْ حَلَوْتِي وَ نَسَكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**

به درستی که نماز من و عبادات من ( و به طور کلی ) زندگی و مرگ من از آن  
خداوندی است که پروردگار عالمیان است . (۲)

هیچ انسان مطلعی را سراغ نداریم که از زندگی پر فراز و نشیب و پر از تلاطم  
های تند و سخت علی بن ابیطالب اطلاعی داشته باشد و این انسان کامل را به  
عنوان دلیرترین سلحشور تاریخ قبول نداشته باشد . شجاعت و دلاوری وی  
مافوق تصورات معمولی است که درباره سلحشوران تاریخ ثبت شده است .

این شجاعت و دلاوری عمده بر این مبنا استوار بوده است که اولاً: زندگی و مرگ برای این انسان کامل بخوبی تفسیر شده است و واقعیت هر دو را بخوبی درک کرده بود.

به این دلیل بود که هنگام ورود به قلمرو شهادت فرمود:

که مرگ برای من چیز تازه ای نیاورده است.

یعنی من با مرگ آشنایی کاملاً نزدیک دارم.

ثانیاً - او حیات خود را وابسته به مشیت بالغه خداوندی می دانست و بخوبی می دانست که لحظات حیات او از عالم امر خداوندی سرازیر می شود و او را به تکاپو وادار می کند.

ثالثاً - مالکیت او بر خویشتن برای ترس و هراس جایی نگذاشته بود. (۱)

سرتا سر زندگی علی بن ابیطالب (اچنان با ارزیابی همه جانبه درباره زندگی و مرگ و هدف اعلاى حیات گذشته است که می توان گفت:

هر لحظه ای از زندگی او مرکب از دو عنصر حضور در طبیعت و حضور در بارگاه الهی بوده است.

به همین جهت است که باید گفت:

انسان هایی به نام علی بن ابیطالب و حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام و آنان که حقیقتاً پیروان آنان می باشند، حتی در حال شدیدترین ارتباط در حال شهادت به سر می برند. (۱)

به راستی چه کسی در این حقیقت تردید دارد که اگر علی بن ابیطالب و نظایر این شخصیت الهی در عرصه تاریخ نبودند، کدامین انسان می توانست از پوچی

زندگی که با همه خنده های دروغینش ،کشنده ترین بیماری روانی بنی نوع بشر می باشد جان سالم بدر ببرد .

اگر کسی چنین ادعایی راه بیندازد او وجود خود را نیز منکر است ، چگونه می تواند با آن وجود خیالی اش حقیقتی اصیل را اثبات یا نفی کند .

**و اینک سخنان زیبایی را از جبران خلیل جبران یکی از متفکران انسان شناس که قلب او سرشار از محبت مسیح و محمد و علی (ع) است .  
می آوریم :**

---

۱- ترجمه و تفسیر نهج البلاغه - محمد تقی جعفری ج ۶ ص ۱۰

جبران خلیل جبران به حضرت علی (ع) به عنوان موجودی که به عالی ترین مرتبه از معانی وجود پیوسته است می نگرد .

او حضرت علی را نخستین مرد عرب می بیند که سرودهای این روح عام را در گوش های مردم دنیا طنین انداز کرده است و لب های او آن سرودها را یکی پس از دیگری منتشر ساخته است .....

اما رسالت علی علیه السلام برای مردم ، این رسالت کامل و وافی بود ، ولی پیش از آن که هدف ها و مقاصد آن رسالت را به انسان ها تکمیل نماید ، چشم از این دنیا بر بست .

**علی از این دنیا رفت ، تبسم بر لبانش ، زیرا نفس و وجدان او پر از آن حقیقت بود که دل های بزرگ به وسیله آن آرامش پیدا می کنند .**

او همان انسان کامل بود که اگر پاهایش در این زندگانی ثبات و استقرار پیدا می کرد ، اشیایی را تغییر می داد . او به هر حال پیامی داشت مانند دیگر پیامبران که در میان دودمانشان غریب و در میان مردم روی زمین تنها بودند و در وطن خود با وحشت زندگی می کردند ، آن پیامبرانی که به قومی و در زمانی وارد

می شدند که قوم آنان نبودند و زمان آنان نبود و با یک روحیه فوق ارواح آن مردم زندگی می کردند لذا چگونه آن مردم می توانستند آن ارواح بزرگ را درک کنند! و او را یاری کنند آن انسان بزرگ را که برای احیای آنان زندگی می کرد و در راه آنها به شهادت رسید . «

به عقیده من فرزند ابیطالب اولین عرب بود که با روح کلی دمساز و همسایه و هم داستان بود .

و او اولین عرب بود که لبانش صدای سرودهایی را به گوش قومی طنین انداز کرد که پیش از او نشنیده بودند ، لذا ما بین عظمت های سخنان بلیغ و تاریکی های سر گذشتشان گم گشتند .

پس هر کس شیفته جلالت شأن او شد ، تکیه بر فطرت پاک داشت و هر کس با او از در خصومت وارد شد قطعاً از مردم جاهلیت بود.

**علی بن ابیطالب رخت از این دنیا بر بست در حالی که شهید عظمت خود بود .**

او از این دنیا چشم بر بست ، نماز میان دو لبانش .

او این دنیا را ترک کرد ، اشتیاق به پروردگار در دلش .

**عرب حقیقت مقام او را نشناخت تا از همسایگان آنان از قوم فارس مردانی**

**بر خاستند که جواهر را از سنگریزه تشخیص می دادند .**

او از این دنیا رفت پیش از آنکه رسالت خود را کامل و وافى به بشریت ابلاغ نماید . ولی من او را چنین مجسم می کنم که پیش از آن که چشمانش را از این زمین بپوشد در حال تبسم بود .

علی بن ابیطالب این دنیا را وداع کرد مانند آن پیامبران بینا که به جامعه ای می آمدند که جامعه آنان نبود و به قوم و زمانی مبعوث می شدند که قوم و زمان آنان نبود . ولی برای پروردگار تو در چنین پدیده ، شأن (و مصلحتی) است که خود دانایتر است .(۱)

---

۱- الامام علی صوت العدالة الانسانیة ج ۱ ص ۳۶۳ و ۳۶۴ برج جوداق

او در میان چنان مردم نالایق و در چنان زمان و محیط نامناسب برای ارائه عظمت و کمال اعلای انسانی **مانند خورشید تجلی کرد** و مشعل ارزشهای انسانی را در گذر گاه تاریخ بشری نصب فرمود که هزاران بلکه میلیون ها انسان شناس بزرگ از مسلمانان و غیر مسلمانان در روشنایی آن مشعل ها ، بشریت را راهنمایی کنند. (۱)

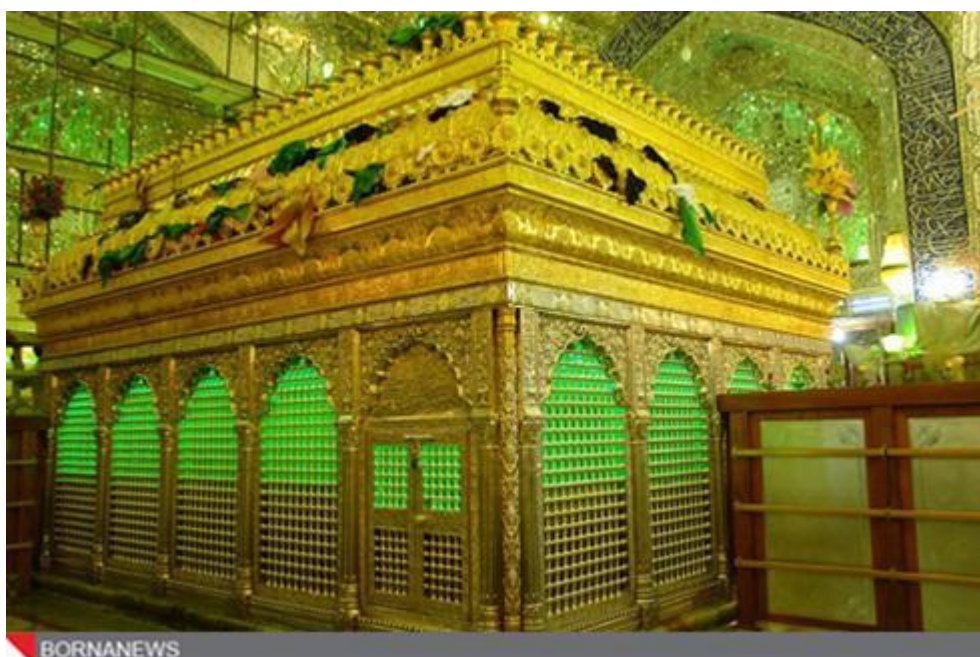
پایان

چهارشنبه: ۷۸/۱۲/۱۸

اول ماه ذی الحجه ۱۴۲۰

حزین (زهره) خوش نظر





رَسَلَامُ عَلِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ



به پایان آمد این دفتر حکایت، همچنان باقی است